

نوشته‌های دکتر علی گلاویژ



سایت اینترنتی "رؤز هه‌لات - بۆکان"

www.rojhalat.de

redaktion@rojhalat.de

فهرست :

3	پیشگفتار
4	زندگینامه مختصر استاد علی گلاویژ
6	سیاست رژیم ایران در مسئله کرد
11	دشمنان و دوستان خلق کرد
15	کردستان اینسوی مرز ...
21	به مناسبت ۳۱- مین سالگرد ۲ بهمن ۱۳۲۴
26	21 آذر
33	نکاتی چند پیرامون مسائل حاد جنبش خلق کرد
38	نقش اتحاد شوروی در پیشرفت جامعه کشورهای سوسیالیستی
43	یادی از جنبش بیست و یکم آذر
47	یادی از جنبش دوم بهمن
52	در باره "حزب" شهفرموده "رستاخیز"
56	تجارب تاریخ را بکار بندیم!
60	یادی از جنبش خلق کردستان
63	خودمختاری نه جدائی است و نه ضد ملی

پیشگفتار :

سایت انترنتی روزه‌لآت - بۆکان درپی ادامه گردآوری و پخش نوشته‌های شهید "دکتر علی گلاویژ" از چهره‌های برجسته ادبی - سیاسی کرد است. منظومه گرانبه‌های " ذوحیاتین" که بارها در عراق و همچنین در ایران بعد از انقلاب 57 چاپ شده است و همچنین بخش عمده‌یی از اشعار چاپ نشده او بزبان کردی که به همت برادر کوچکترایشان شادروان حسن صلاح "سوران" در اختیار ما قرار گرفت، تاکنون در سایت ما منعکس شده است. اکثر نوشته‌های سیاسی دکتر گلاویژ بزبان های فارسی و کردی در مهاجرت و بویژه در نشریات فرقه دمکرات آذربایجان، روزنامه کردستان (که از سال 1947 تا 1961 به مدت 14 سال به همراهی دکتر رحیم سیف قاضی و عزیز شمزینی در یک صفحه در چارچوب روزنامه 4 صفحه‌یی آذربایجان ارگان فرقه دمکرات آذربایجان در باکو منتشر می شد1) و مجله دنیا نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران چاپ و منتشر شده است.

استاد گلاویژ از جمله روشنفکران چپ کرد بود که حل مساله کرد را در گرو استقرار سیستم سوسیالیستی در ایران می دانست - تفکری که تا همین اواخر بخش عمده روشنفکران کرد را مفتون خود ساخته بود و هنوز کم نیستند کسانی که بر این موضع پا فشاری می کنند. بی شک در نوشته‌های گلاویژ گاه و بیگاه با مواضعی بر می خوریم که مهر و نشان تسلط تفکر چپ و سیاستهای غالب بر حزب توده ایران را با خود دارد و این نکات باید در چارچوب زمان و بویژه نقش مشخص و قدرتمند اتحاد شوروی در معادلات سیاسی - بین المللی و دورنمای خوش بینانه‌ی پیروزی سوسیالیسم واقعا موجود و مرگ جهان سرمایه‌داری، رشد جنبش های رهایی بخش بخصوص در در دهه‌های 80 - 60 سده پیش، نقش قابل توجه احزاب چپ مارکسیستی در سیاستهای روزمره این کشورها و ... مورد ارزیابی و داوری قرار گیرد.

سایت ما با توجه به ارزش و اهمیت تاریخی نوشته‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بزرگ مردانی چون استاد علی گلاویژ تصمیم به گردآوری و پخش مجدد آثار وی در یک مجموعه گرفته، امیدوار است دوستداران مساله کرد و کردستان و کسانی که آثار وی را در اختیار دارند ما را در این امر مهم یاری رسانند.

سایت انترنتی روزه‌لآت - بۆکان با نهایت تشکر، امانتداری و ذکر منبع انتشار، آثار رسیده را به تدریج پخش و در اختیار علاقمندان قرار خواهد داد.

منتظر همکاری شما عزیزان هستیم

روزه‌لآت - بۆکان

1. بیلوگرافیای روزه‌نامه‌گه‌ریی کوردی له روزه‌لآتی کوردستان و دهر مه‌یدا (1908 - 1988)، جوتیار توفیق، بنکه‌ی ژین، سلیمانی 2007

زندگینامه مختصر استاد علی گلاویژ

زنده‌یاد دکتر علی گلاویژ (آگری) در اول اسفندماه سال 1301 خورشیدی (20 فوریه 1923 میلادی) در خانواده‌ی آزاده و فرهنگ دوست در روستای ساروقامیش جه‌غوتو از توابع بوکان به دنیا آمد. پدر او ابراهیم صلاح فرمانده نیروهای پیشمرگ جمهوری کردستان 1944-1945 در شهر مهاباد و از خانواده فرمانروایان مکریان و بداق سلطان بود. مادر استاد علی گلاویژ - آمینه خانم گلاویژ نیز فرزند فیض الله بیگ رئیس عشیره فیض الله بیگی و خواهر زاده سردار سیف الله خان اردلان - حاکم سفز بود که بدست ترکان عثمانی به دار آویخته شد.

دکتر علی گلاویژ از زمره اولین کردهایی بود که برای تحصیل به تبریز رفته، تحصیلات دبیرستانی خود را در دبیرستان فردوسی به پایان رساند. در دوران جمهوری کردستان به رهبری حزب دمکرات کردستان و پیشوا قاضی محمد به درجه کاپیتانی در نیروی پیشمرگ نائل شد. در سال 1325 به همراه نزدیک به 60 نفر از جوانان کردستان برای ادامه تحصیل به اتحاد شوروی اعزام شد. با سقوط جمهوری کردستان و به شهادت رسیدن رهبران آن، دکتر گلاویژ به همراه جمعی از دانشجویان کرد چون دکتر رحیم سیف قاضی، دکتر عزیز شمزینی، دکتر حسن حسامی، دکتر حسن گرمیانی، دکتر کریم ایوبی و ... در اتحاد شوروی ماندگار شد. در دوران مهاجرت تحصیلات عالی را در رشته اقتصاد به پایان رساند و به درجه علمی دکترای علوم نائل گردید. زنده‌یاد عبدالرحمان شرفکندی (۱۳۰۰-۱۳۶۹) ملقب به هزار - شاعر، نویسنده و مترجم سرشناس کرد که علی گلاویژ را در سفری به باکو در سالهای قبل از انقلاب ملاقات کرده بود در خاطرات خود از وی چون "مولانای رومی زمان شمس تبریزی" یاد میکند.

وی طی دوره فعالیتش در آکادمی علوم جمهوری سوسیالیستی آذربایجان مقالات علمی زیادی در رابطه با مسائل مربوط به توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه نوشته است. او از اعضای فعال شعبه "پیشرفت ملل شرق و خاور میانه" بود و در تربیت کادرهای جوان فعالانه شرکت می کرد. دکتر علی گلاویژ نویسنده، مترجم، شاعر، گوینده بخش کردی رادیو پیک ایران و عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران بود. دکتر گلاویژ به زبان های کردی، آذری، روسی، فرانسه، آلمانی تسلط کامل داشت. از دکتر گلاویژ 2 فرزند به نام های کژال و آزاد به یادگار مانده است. کژال متخصص بیماریهای قلب و عروق و آزاد متخصص در علم اقتصاد است.

دکتر گلاویژ پس از پیروزی انقلاب بهمن 1357 از جمله رهبران مهاجر حزب توده ایران بود که داوطلبانه به ایران بازگشته، مسئولیت سازمان ایالتی حزب توده ایران را در کردستان بعهده گرفت. وی در یورش دوم به حزب توده ایران، در اردیبهشت ماه 1362 در تهران دستگیر شد. نویسنده و مترجم سرشناس ایرانی "محمود اعتمادزاده - به آذین" که مدتی همبند استاد گلاویژ بود در وصف او چنین می گوید: "علی گلاویژ ... با او من بیشتر دمخورم. داستان ها از روزگار کودکی و جوانی اش در مهاباد و تبریز می گوید، از بازی با همسالان، رفتن به شکار کبک، اسب سواری و شرکتش در دسته‌های تفنگدار قاضی محمد یا آشنایی اش در باکو با ملا مصطفی بارزانی، داستان های بسیار رنگین، با مایه‌ای غلیظ از دل‌بستگی به کرد و کردستان".

دکتر علی گلاویژ که پس از چندین دهه مبارزه، مهاجرت و دربدری با دلی آکنده از عشق به زحمتکش‌ان و مسرور از رهایی مردم از جور و ستم شاهنشاهی به ایران بازگشته بود در فاجعه شهریور ماه 1367 به همراه هزاران انقلابی آزاده در زندان اوین اعدام و به صف شهیدان راه آزادی پیوست. روانش شاد و رهش پر رهرو باد.

منابع:

- مقدمه اشعار استاد علی گلاویژ (آگری) - حسن صلاح سوران، بزبان کردی
<http://bokan.de/laparakan/new/Gelawej/Mamosta%20gelawej.pdf>
- بار دیگر و این بار، م. ا. به آذین
http://www.iran-emrooz.net/image1/khaterate_behazin.pdf
- کتاب شهیدان توده‌ای از مرداد 1361 تا مهر ماه 1367 ، چاپ اول 1381 ، انتشارات حزب توده ایران، ص 399
- چیشتی مجبور، هزار، چاپی یه‌کهم پاریس 1997

سیاست رژیم ایران در مسئله کرد

این توجه از کجاست؟

در سالهای اخیر جرائد ایران در زمینه مسئله کرد قلمفرسائی میکنند. اخبار و تفسیر در باره کردستان یکی از عمدهترین موضوعهای تقریباً همه روزه رادیوی دولتی "صدای ایران" را تشکیل میدهند. مقامات "غیرمسئول" و مسئول کشور در مصاحبهها و بیانات خود مسئله کرد را مورد بحث قرار میدهند و از حقوق کردها (البته کردهای "آنسوی مرز") "مدافعه" مینمایند. از پنج ایستگاه رادیویی و چهار مرکز تلویزیون محلی دولتی هر روز ساعتها بزبان کردی برنامه پخش میکنند. در تهران "هفته کردستان" برگزار میشود و کوهی وعده و وعید بکردها تحویل داده میشود. خودبخود این سؤال پیش می آید که علت این سراسیمگی و "توجه" خاص بکردستان چیست؟

برای کسانی که از گذشته مناسبات رژیم کنونی ایران با خلق کرد آگاهند و ماهیت حکومت فعلی ایرانرا بدرستی می شناسند، بی شبهه روشن است که این "توجه" از زمینه دوستی و صداقت نسبت بخلق کرد بر نمی خیزد. زیرا این رژیم طبق منافع ارتجاع و امپریالیزم در تمام دوران موجودیتش یکی از خونخوارترین و خدعهگر ترین دشمنان خلق کرد بوده و هست. باشاره جرج آلن با پیشنهاد قوام و رزم آرا و بدستور محمد رضاشاه بود که نخستین حکومت دمکراتیک خودمختار کردستان ایران در آذر ماه 1325 با ترکیبی از خدعهگری و اعمال قهر سرنگون و قاضی محمد بنیان گذار و رهبر این حکومت بدار آویخته شد، مدارس کردی تعطیل، جرائد کردی توقیف، چاپخانهها غارت، مراکز فرهنگ ملی ویران و کلیه آثار خودمختاری ریشهکن گردید. سیف قاضی، صدر قاضی، شیرزاد، فاروقی، مازوچی، نقدهای و دهها تن دیگر از رهبران حزب دمکرات کردستان، سران حکومت خودمختار کردستان، اعضای حزب و پیشمرگان اعدام شدند. قتل عام مریوانیها، دستبردهای ورهرام، منوچهری(آریانای امروز)، صمصام بختیار و دیگر ماموران دربار در نقاط مختلف کردستان، سرکوب نهضت ضد فئودالی دهقانان کردستان در سالهای 1330-1331 (1951-1952) بدست نیروهای مسلح، ترور خونین پس از کودتای 28 مرداد، تهاجم مشترک با حکومت عراق علیه جوانرودیها که در سال 1335 (1956) برضد پیمان بغداد بپا خاسته بودند، دستگیری و تبعید صدها نفر دمکرات و میهن پرست کردستان ایران پس از پیروزی انقلاب 14 تموز در عراق و کشتار خونین پیشمرگان و دمکراتهای کردستان ایران در سالهای 1346-1347 (1967-1968) که منجر باعدام و قتل اسماعیل شریفزاده، ملاآواره، سلیمان معینی، عبدالله معینی و دهها تن دهقان، روحانی، کارگر، روشنفکر و پیشهور در کردستان گردید سیاهه ناقصی است از اعمال رحیم در کردستان. اکنون نیز بخش مهمی از ارتش، سازمان امنیت و ژاندارمری در سرزمین کردستان متمرکز گردیده علیه خلق کرد و منافع واقعی آن به توطئه و جاسوسی و ترور مشغولند. زندان و تبعیدگاهی نیست که چندین تن میهن پرست کرد در آنجا در بند اسارت رژیم نباشد. صدها نفر دهقان و کارگر و پیشهور و روستایی و روشنفکر کرد از شدت ترور و تعقیب در کوهها و جنگلها و نقاط دوردست متواریند. عده زیادی دانشجو، مهندس، پزشک، نویسنده و دانشمند کردستان ایران و برجستهترین شعرای ملی کردستان امروز سالها و دهها سال است دور از میهن در مهاجرت بسر میبرند. بی مبالغه می توان گفت که خون بر ساطور جلادان حکومت ایران نمی خشکد. روزی در مهاباد و خانه و جلدیان، دیگر روز در بانه و سردشت و سنندج و زمانی در کرد و کرمانشاه و قصر شیرین خون مردمی که جز طلب حقوق اجتماعی و ملی خود گناهی ندارند بدست حکومت ایران بر زمین ریخته میشود. حال این

حکومت با این سابقه سرشار از دشمنی و مملو از جنایت با براه انداختن صحنه سازهایی "کرد دوستانه" انتظار دارد خلق کرد از راه راست منحرف و سیاه را سفید ببیند.

حد اعلاى پروئى و دوروئى

حکومت ایران که طبق مثل معروف خود روزی یک من رطب میخورد بدون پروا از افکار عمومی ایران و جهان با پروئی و دوروئی به "منع رطب" تظاهر میورزد. به بیان دو نمونه اکتفا میکنم:

(1) در حالیکه حکومت ایران خود کلیه حقوق ملی خلق کردستان ایرانرا غصب کرده است دستگاههای تبلیغاتی دولتی بدستور مصادر امور گاه و بیگاه به برشمردن "نواقص" خودمختاری مصوبه کردستان عراق می پردازند. البته این خودمختاری می تواند کمبودهایی داشته باشد که باید از طریق مذاکرات دموکراتیک و مسالمت آمیز برطرف گردد. سؤال ما اینست که این موضوع بحکومت مرتجع و ضد کرد ایران چه ربطی دارد؟ بی شک سران حکومت ایران بخوبی اطلاع دارند که در جمهوری عراق وجود ملیت کرد و اصل خودمختاری کردستان پذیرفته شده و زبان کردی دوش بدوش زبان عربی بمتابه زبان رسمی دولتی و فرهنگی اعلان گردیده و همه این مطالب در قانون اساسی آن کشور وارد شده است. پس از امضای بیانیه 11 مارس سال 1970 دانشگاه کردستان (بزبان کردی)، فرهنگستان علوم کردی، اتحادیه نویسندگان کردستان، اتحادیه معلمین کردستان، اتحادیه زنان کردستان، اتحادیه جوانان و دانشجویان کردستان، چاپخانههای خاص برای طبع کردی، دهها مدرسه متوسطه و ابتدائی کردی، چندین روزنامه و مجله کردی، مرکز انتشارات کردی تاسیس گردید. حکومت عراق حزب دموکرات کردستان عراقرا یک حزب قانونی اعلام و آنرا به جبهه موثله میهنی دعوت نموده و هرگاه توطئه و تحریک امپریالیزم و حکومت ایران و دیگر نیروهای ارتجاعی جنگ برادرکشی را در کشور همسایه دامن نزده بود، تا کنون کار خودمختاری کردستان عراق و امر دموکراسی و اتحاد میهنی در این سرزمین پیروزیهای بس بزرگتری کسب کرده بود. حال سؤال میشود: حکومت ایران که خود سایه اندیشه خودمختاری را در کردستان ایران با تیر میزند و تاکنون حتی یک مدرسه ابتدائی برای کردهای ایران تاسیس نکرده است حق "خردهگیری" بر خودمختاری کردستان عراقرا از کجا کسب نموده؟ سران حکومت ایران با چه روئی و برپا به کدام اساس منطقی و اخلاقی خود را به "مشاور بسیار خودمانی" کردها مبدل کردهاند؟

(2) نمونه دیگر گستاخی و دوروئی حکومت ایران در این زمینه تضاد آشکار دیگرست که در سیاست او بچشم میخورد. این حکومت از سوئی در لباس دروغین "پشتیبانی" از خودمختاری "هم نژادان آریائی نژاد" کردستان" آنسوی مرز علیه جمهوری عراق به تحریک و مداخله می پردازد، لکن از سوی دیگر علیه خودمختاری بلوچهای پاکستان که کمتر از کردها "آریائی نژاد" نیستند شدیداً مخالفت میورزد. در آنسوی مرزهای شرقی ضد خودمختاری و در آنسوی مرزهای غربی "طرفدار" خودمختاری، در غرب "آریا

پرست" و در شرق "ضد آریائی". تمام سر کار نیز در همین جا نهفته است: از نقطه نظر منافع حکومت ایران باید کشور عراق را از راه دمکراتیک و ضد امپریالیستی بازداشت و برای این منظور بموازات توطئه‌های دیگر باید با حربه نیرنگ و تحریک جنگ برادرکشی در عراق دامن زد، ولی ارتجاع پاکستان را باید حفظ نمود و برای این منظور باید در ضمن اقدامات دیگر دوش بدوش مرتجعین این کشور جنبش خودمختاری بلوچهای پاکستان را سرکوب کرد. مسئله بقدر کافی روشن است.

یک محتوی و اشکال مختلف تظاهر آن

سیاست دولت ایران در مورد مسئله کرد، خواه در حال اعمال قهر خشن و بی پرده و خواه هنگام گرفتن قیافه "کرد خواهی"، دارای یک محتوی اصلی و یک هدف دائمی و تغیرناپذیر است. آن هم عبارت است از: سرکوب جنبش آزادی ملی خلق کرد، حداقل تهی ساختن این جنبش از محتوی دمکراتیک و ضد امپریالیستی آن، ایجاد انشقاق در جنبش عمومی کرد و قرار دادن بخشی از آن در نقطه مقابل بخش دیگر، تبدیل خلق کرد بآلت سیاست امپریالیزم و ارتجاع و در صورت امکان استفاده از کردستان بمنظور اجرای نیات تجاوزکارانه و هوسهای توسعه طلبانه نیروها و محافل پان ایرانیستی، این سیاست با این محتوی و هدف واحد همیشه بدو بخش تقسیم میشود و حد فاصل میان این بخشها مرز دولتی ایران است. حالا باید ویژگیهای عمده اجرای این سیاست واحد را در دو بخش آن مشاهده کرد.

1) حکومت ایران فقط کردهای "آنسوی مرز" را بعنوان یک خلق (آنهم در داخل یک غلاف ضخیم پان ایرانیستی) قبول دارد، ولی در "اینسوی مرز" با تمام قدرتش منکر موجودیت خلقی بنام کرد بوده و هر گونه خواست ملی را در کردستان ایران قهارانه سرکوب میکند. سرزمین کردستان را با استانها و شهرستانهای مختلف تقسیم مینماید و در کلیه رشته‌های زندگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در مستحیل کردن اجباری خلق کرد میکوشد. اگر چند روزی جبر حوادث او را مجبور بانتشار روزنامه‌ای بزبان کردی کند، این روزنامه حتما باید در تهران، تحت نظر سازمان امنیت و ستاد ارتش و با یک محتوی صرفا ضد دمکراتیک، پر از تحریف و تملق انتشار یابد. و اگر روزی باز جبر حوادث او را بتاسیس رادیو و تلویزیون کردی مجبور سازد باید کلیه این دستگاهها باز تحت نظر سازمان امنیت و از تهران اداره شوند، از آغاز تا پایان سیاست ضد دمکراتیک حکومت ایران و امپریالیزم و کیش شاهپرستی را تبلیغ نمایند. هم آن روزنامه و هم این رادیو و تلویزیون های "کردی" حق ارتباط با توده خلق کرد و بیان اراده آنها را ندارند و کمترین ابتکار ساده‌لوحانه کارمندی در این زمینه بمثابة یک تمرد خطرناک مورد پیگرد و مجازات قرار میگردد. خلاصه - سرکوب خشن، مستقیم و بی پرده - اینست ویژگی اساسی سیاست دولت ایران در کردستان ایران.

2) ولی سیاست این حکومت در مورد کردهای "آنسوی مرز" دارای ویژگیهای بغرنجتری است و درک آن به تعمق بیشتری نیاز دارد. برای روشن شدن مطلب کافی است ادوار

مشخص تاریخچه مناسبات حکومت ایرانرا با کردستان عراق طی 30 سال اخیر باختصار یادآور شویم.

الف) در سالهای 1322-1324 (1943-1945) که خلق کردستان عراق تحت رهبری شیخ احمد و ملامصطفی بارزانی برای تاءمین حقوق ملی خود علیه حکومت عراق قیام کرده بود بعلت آنکه يك حکومت مرتجع و دست نشانده انگلیس در عراق سرکار بود دولت ایران بسود این حکومت در نقطه مقابل قیام کردها قرار گرفت. هنگامیکه نیروهای بارزانی و خانواده‌های آنها در پائیز سال 1324 (1945) تحت فشار بمباران نیروی هوایی انگلیس مجبور به مهاجرت بخاک ایران شدند دولت ایران کوشید مرز را بروی آنها ببندد و هزاران زن و کودک بیگناه را باختیار درّخیمان بسپارد. ولی بعلت وجود جنبش دمکراتیک در کردستان ایران دولت به این هدف ضد انسانی نائل نشد.

ب) پس از سقوط حکومت خودمختاری کردستان ایران در زمستان 1325 (1946/47) بدستور شاه و رزم آرا اردوگاه بارزانیها در منطقه نرده تحت محاصره و فشار نظامی و اقتصادی قرار داده شد. بالاخره بابتکار حکومتهای ایران و عراق و تحت تهاجم و تعقیب مشترک ایران و عراق و ترکیه در تابستان سال 1326 (1947) صدها کرد عراقی مجبور به مهاجرت از خاک وطن شدند و فقط بعد از یازده سال پس از انقلاب 14 تموز در عراق توانستند بعراق بازگردند.

ج) در سالهای 1325-1337 (1946-1958) که دستگاه مزدور و مرتجع فیصل نوری سعید - عبدالاله بر عراق حکمروایی میکرد دولت ایران برای دفاع از این حکومت بوسیله دستگاه های جاسوسی و ماموران خود در مرز عراق و داخل عراق برضد محافل و نیروهای میهن پرست کردستان عراق و بویژه علیه شادروان شیخ محمود با حکومت عراق همکاری مینمود.

د) همینکه انقلاب 14 تموز پیروز شد و در عراق حکومت دمکراتیک و ضد امپریالیستی سرکار آمد حکومت ایران در سیاست خود در باره کردستان عراق (با حفظ هدف اصلی و محتوی دائمی آن) بتدریج صدوهشتاد درجه چرخش بعمل آورد. بمنظور تحریک و توطئه علیه حکومت جدید عراق برای بار اول بیاد "برادران آریائی نژاد که در اسارت اعراب گرفتارند" افتاد.

ه) ولی پس از کودتای 8 فوریه 1963 و سیر عراق در قهقرای ارتجاعی و ضد دمکراتیک، حکومت ایران بخاطر منافع این رژیم قهقرائی از نو سیاست خود را در باره کردها صدوهشتاد درجه چرخانید. "برادران آریائی نژاد" "آنسوی مرز" که "در اسارت اعراب گرفتارند" بدست فراموشی سپرده شدند. حکومت ایران نه تنها آنها را فراموش کرد، حتی کارشناسان او با همکاری مرتجع ترین جناحهای عرب و اعضای سننو علیه آنها نقشه معروف "دجله" را پی ریزی نمودند. طبق این نقشه نیروهای هوایی ایران و عراق و انگلیس در تابستان 1963 (1342) صدها خروار بمب و آتش بر سر زنان و کودکان کردستان عراق فروریختند و کوه و جنگل و ده و مزرعه را بخاکستر مبدل ساختند.

و) در ادوار بعدی که در نتیجه مبارزه قهرمانانه خلق کرد و همه مردم عراق و پستیبانی نیروهای مترقی عراق و جهان دورنمای صلح و حل مسالمت آمیز مسئله کرد در این کشور پدیدار میگردد و خودمختاری کردستان به يك واقعیت جدی مبدل میشد حکومت ایران بویژه از دو طریق : اولاً از طریق کوشش برای ایجاد انشعاب در جنبش کرد، جلب انشعابگران و

تقویت و تجهیز آنها علیه خط مشی درست رهبری جنبش و ثانیاً از راه تحریک و توطئه با همکاری محافل ارتجاعی عراق برای برهم زدن این دورنما دیوانهوار میکوشد.

(ز) طولی نکشید که حکومت ایران برای بار چندم از نو صدو هشتاد درجه عقب گرد کرد و این موقعی بود که پس از تحولات تموز 1968، عراق در مسیر رشد دمکراتیک و ضد امپریالیستی قرار گرفت. حکومت ایران باز بسراغ "برادران آنسوی مرز" رفت بطوریکه اکنون ماهها است این حکومت و دستگاه های تبلیغاتی بی پروا در امور کردستان عراق مداخله می نمایند. علیرغم خودستائیهای سران رژیم که حکومت خود را بمثابه "وزنه ثبات و صلح" قلمداد میکنند رادیوی "صدای ایران" که در حقیقت صدای آنها است بدون آنکه یک کلمه از لزوم صلح و حل مسالمت آمیز در کشور همسایه سخن بگوید ماهها است مانند یک جغد شوم و منفور فقط و فقط به جنگ و خون ریزی و ادامه آن "تا امحای یکی از طرفین" تشویق و تحریک می کند. هدف مشخص دولت ایران در مرحله کنونی عبارت است از: اولا - برگرداندن کشور عراق از راه رشد دمکراتیک و ضد امپریالیستی آن، محروم نمودن این نهضت از متفقین طبیعی خود چه در عراق و چه در مقیاس جهانی و بالنتیجه سوق آن بسوی پرتگاه ناکامی، ثالثاً - فریفتن مردم کردستان ایران و خاموش نمودن مبارزات آنها، فلج ساختن و متلاشی نمودن نیروهای ملی و مترقی کردستان ایران، جدا کردن جنبش کرد در ایران از جنبش دمکراتیک و انقلابی کشور و بالنتیجه ادامه حاکمیت ارتجاع و اسارت توده های مردم.

یادآوری مراحل عمده مسئله مورد بحث بروشنی نشان میدهد که حکومت ایران در مورد مسئله کرد همیشه مانند یک هوا سنج بسیار حساس عقربه اش از قطبی بقطبی در نوسان بوده است. ما دیدیم که این حکومت در هر دو بخش و در کلیه مراحل سیاست خود را در مسئله کرد با چه دقتی بر مبنای منافع ارتجاع و امپریالیزم جهانی تنظیم و اجرا می نماید و با تغییر شرایط طبق همین منافع بسرعت برق، و بارها و بارها صد و هشتاد درجه می چرخند و باز هم خواهد چرخید.

تاریخ گذشته چراغی است که میتواند بروشن شدن راه آینده کمک کند. خلق کرد که تاریخی بخون نوشته دارد و نیروهای ملی و مترقی کردستان تجارب تلخ و درسهای عبرت انگیز را فراموش نخواهند کرد. آنها به ماهیت حوادث بخوبی واقفند و مسحور شعبده های "کرد خواهانه" نخواهند شد.

نشریه سیاسی تئوریک "دنیا"، شهریور 1353، شماره 3 (دوره سوم).

دشمنان و دوستان خلق کرد

درباره يك "فتوی" جرائد و منابع ارتجاعی و امپریالیستی هرگاه سیاستشان اقتضا کند، این ادعا را بمیان میکشند که گویا کسانی از محافل کرد گفته‌اند که آنها بخاطر آزادی کردستان آماده‌اند حتی با شیطان همکاری کنند. تبلیغ وسیع و مکرر این مطالب و مطالب دیگری از این قبیل در جرائد و منابع ارتجاعی و امپریالیستی (صرفنظر از اینکه کسانی چنین مطالبی را گفته و چنین "فتوای" داده باشند یا نه) خود کوشش ردیلانه‌ایست که از طرف امپریالیسم و ارتجاع بمنظور صدمه زدن به ارزش و اعتبار جنبش رهائی بخش خلق کرد و ایجاد ابهام و شکاف در مناسبات این جنبش با نهضت مترقی و ضد امپریالیستی در منطقه و جهان بکار برده میشود. این کوشش نشان میدهد که ارتجاع و امپریالیسم با چه ولعی خریدار این چنین مطالبی است و در تلاش روزی است که خلق کرد دشمن را با دوست اشتباه کند. ولی ارتجاع و امپریالیسم چنین روزی را نخواهد دید. زیرا این صحیح است که با وجود مبارزات قهرمانانه، تحمل مشقات و دادن قربانیهای بیشمار خلق کرد در نتیجه خدعه، خیانت و سرکوب هنوز به خواستهای خود نرسیده، و دچار اسفبارترین سرنوشت‌ها گردیده است، ولی این ناکامی بهیچوجه نمیتواند مجوز این باشد که (طبق مثل معروف کردی) خلق کرد از ترس مار به آتش پناه برد. هرگاه طبق نقشه ارتجاع و امپریالیسم کار خلق کرد به "همکاری با شیطان" بکشد سرنوشت اسفباری در انتظارش خواهد بود. زیرا همچنانکه، طبق روایت دینی، شیطان انسان‌ها را فقط بسوی دوزخ راهنمائی میکند، شیطانهای اجتماعی و سیاسی دوران کنونی نیز که امپریالیسم و رژیمهای دست‌نشانده آنست، جز اسارت و سیه روزی ارمغانی برای خلقها ندارند، گرچه چند صباحی بخاطر منافع غارتگرانه خود با تبسم نیرنگ بر لب و اشک تمساح بر چشم به "طرفداری" از آنان تظاهر ورزند.

هیچ خلقی سرنوشت خود را به سیستمی نمی‌بندد که خود دشمن غدار آزادی خلقهاست، در مرحله فرتوتی و مرگ است و تحت ضربات مبارزه خلقهای جهان بتدریج سایه اسارت بار او و دست‌نشاندهانش از کشورها و قاره‌ها برچیده میشود. در جهان امروز که بشریت از سرمایه‌داری به سوی سوسیالیسم و از اعماق ظلمت اسارت بسوی افقهای تابناک آزادی در حرکت است همه خلقها باید "شیطان" را از "رحمان" و دشمن را از دوست بدرستی تشخیص داده، با اتکاء بر دوست و در يك صف متحد با دوست علیه دشمن آگاهانه و پیگیر مبارزه کنند. این راه واقعی رهائی را خلق کرد، نیروهای مترقی و مبارزین مجرب آن بروشنی تشخیص داده‌اند و سالها است با ایمان قاطع به پیروزی، آنرا می‌پویند، گرچه راهی است صعب، پرپیچ و خم و احتمالاً طولانی.

خلق کرد را بدرستی تشخیص دهیم برای شناخت دشمنان و دوستان خلق کرد باید اول خود خلق کرد را بدرستی بشناسیم. سکنه کنونی کردستان مرکب از طبقات و اقشار مختلف اجتماعی است از قبیل زمینداران بزرگ و کوچک، سرمایه‌داران بزرگ و کوچک، دهقانان بی زمین و صاحب زمین، کارگران، پیشموران و غیره. ساختن معزوجی از کلیه این طبقات و قشرها و نهادن نام خلق کرد بر آن عملی غیر علمی خواهد بود و لذا در عمل نتایج مضر ببار خواهد آورد. باید از میان انبوه سکنه این سرزمین خلق را بروشنی بازشناخت.

خلق از لحاظ اجتماعی يك پدیده تاریخی است که در مراحل مختلف رشد جامعه بر مبنای روابط و منافع طبقاتی ترکیب و معنای مشخصی کسب میکند. در حال حاضر ایران و در جزو آن کردستان ایران به مقتضای منافع مبرم توده‌های مردم و شرایط موجود در مرحله انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی قرارداد. نتیجه این مرحله انقلاب اصولاً باید عبارت باشد از ایجاد يك ایران دموکراتیک. در همین مرحله خلق کردستان ایران علاوه بر خواستهای مشترک همه مردم

ایران خواهان حق خودمختاری در داخل ایران دموکراتیک نیز هست. روشن است که این هدفها، یعنی ایجاد ایران دموکراتیک و تامین خودمختاری خلق کرد نمیتواند هدف مشترک کلیه طبقات و اقشار موجود در کردستان امروز باشد. مثلاً، طبقه زمین داران بزرگ کردستان و اقشار فوقانی بورژوازی تازه بدوران رسیده کرد که بورژوازی بزرگ ایران آنرا بدلال خود و امپریالیسم در کردستان مبدل میکند هم مخالف دموکراسی ایران و هم مخالف خودمختاری کردستانند. اینها که وارثان اردلانها، اصف ها، پالیزی ها، قبادیان ها، توکلی ها، امیراحتمشاهی ها، دولتشاهی ها و دیگرانند جزئی از آن طبقات ارتجاعی کشورند که پایگاه اجتماعی رژیم دیکتاتوری فعلی و نفوذ امپریالیسم در ایران را تشکیل میدهند و مدافعان ستم ملی در کردستان میباشند. گرچه در میان آنها افرادی یافت میشوند که بحکم وجدان از طبقه مرتجع پدران بریده و به صفوف خلق می پیوندند و در این راه صادقانه جانبازی میکنند، لکن خود این طبقه و قشرها بمثابة دشمن داخلی درجه اول خلق کرد باقی میمانند. این طبقه و قشرها باوجود کردستانی بودن و دارا بودن ملیت کرد نمیتوانند جزو خلق کرد محسوب شوند. برای تشخیص خلق کرد در معنای علمی و واقعی آن باید طبقه و قشرهای مرتجع و میهن فروش را از ساکنان کردستان تفریق کرد. آن توده عظیمی که پس از این تفریق باقی میمانند، یعنی دهقانان، کارگران، پیشه‌وران، اصناف، بورژوازی ملی، زمین داران کوچک، روحانیون وطن پرست و غیره که در سرنگونی دیکتاتوری و ریشه‌کن ساختن نفوذ امپریالیسم از ایران و تامین خودمختاری کردستان منافع مشترک دارند، خلق کرد ایران را در مرحله کنونی تشکیل میدهند. در این مختصر ما میخواهیم از دشمنان و دوستان این خلق صحبت بگشائیم.

محک شناخت دشمن از دوست نیازی به اثبات این واقعیت نیست که نه اشتراک ملیت و نژاد، نه اشتراک دین و نه روابط و ضوابطی دیگر از این قبیل نمیتوانند مبنای واقعی دوستی و یا دشمنی قرار گیرد. فقط اشتراک منافع طبقاتیست که شالوده دوستی واقعی را میریزد و برعکس، تضاد همین منافع است که طبقات متضاد را از هم مشخص و آنها را در مقابل هم قرار میدهد. و این منافع بمعنای منافع خلق در هر مرحله‌ای از تاریخ خلقها و کشورها باشکال و محتوی خاصی تظاهر مینماید.

در حال حاضر منافع طبقاتی خلق کرد خواهان آنست که در زمینه انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی ایران و در داخل ایران دموکراتیک اولا - رشد سریع اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی کردستان بسود توده‌های زحمتکش تامین گردد، ثانیاً - دموکراسی بمعنای واقعی آن برقرار شود و ثالثاً - بخلق کرد خودمختاری ملی اعمال گردد. اینها است آن وظایفی که با اجرای آنها راه سعادت واقعی بروی خلق کرد گشوده خواهد شد. حال باید دید از طبقات، نیروها و عواملی که خلق کرد در داخل و خارج ایران بنحوی با آنها سروکار دارد کدامیک در جهت مساعد و کدامیک در سمت مخالف وظائف فوق عمل و حرکت میکند. بر مبنای همین بررسی نیز باید دشمنان و دوستان را از هم تشخیص داد. جز این معیار صحیح دیگری وجود ندارد.

رشد سریع اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی کردستان بسود توده‌های خلق کرد مسئله مرکزی را تشکیل میدهد. تامین این رشد از راه سرمایه‌داری هرگز امکان پذیر نیست. زیرا : اولا - بورژوازی کردستان از لحاظ انباشت سرمایه، از جهت تجربه و سنن و از نقطه نظر قدرت سیاسی و پیوندهای اقتصادی خویش توانائی و یارای تامین چنین رشدی را ندارد. ثانیاً - در دوران ما راه رشد سرمایه‌داری در مناطقی مانند ایران و کردستان ایران بی چون و چرا با نفوذ و تسلط سرمایه امپریالیستی ارتباط پیدا میکند و بالنتیجه اصالت ملی خود را باخته و بیک راه رشد ضد ملی و ضد دموکراتیک بدل میگردد.

حکومت ایران اخیراً برنامه پنجساله "ویژه‌ای" برای کردستان طرح و اعتبار کلانی را در جهت اجرای آن وعده نموده است. البته ما منکر آن نیستیم که از دهها میلیارد دلاری که طی پنجسال آینده در مقابل تاراج نفت ایران بدست خواهد آمد و قسمت اعظم آن از طریق خرید اسلحه، سرمایه‌گذاری، وام و غیره بکشورهای امپریالیستی بازخواهد گشت و یا در داخل ایران صرف امتیازات و خوشگذرانیهای طبقات حاکمه خواهد شد، ممکن است مبلغی نیز "به کردستان" وعده داده شود. بویژه در شرایطی که از طرفی حکومت ایران بعوام فریبیهای "کرد پرستانه" نیازمند است و از طرف دیگر اقبال فوقانی کردستان ایران از فرصت استفاده کرده از این نمذ نفیس که درآمد نفت باشد کلاهی میطلبد. ولی بر اساس تجارب زندگی و حکم منطق از همین حالا باید گفت که اولاً - اعطای عملی اعتبار موعود و اجرای برنامه مذکور با احتیاجات سیاست خدعه آمیز، ضد دموکراتیک و میلیتاریستی دولت ایران در مسئله کرد بستگی دارد. ثانیاً - قسمت اعظم آنچه بکردستان داده خواهد شد، همانطور که تا حال در برنامه ریزی و سرمایه‌گذاری در ایران به سنت و قانونی مبدل شده، در میان شرکتهای خارجی، مقاطعه کاران، سران و ماموران ادارات دولتی در محل و همچنین اقبال فوقانی جامعه کردستان تقسیم خواهد شد. ثالثاً - بعلت فقدان کادر متخصص در کردستان که خود محصول سیاست ارتجاعی هیئت حاکمه است بعوض تهیه چنین کادری از مردم محل و از خود خلق کرد، امور اداری و فنی آن مؤسساتی را که احتمالاً در کردستان ایجاد خواهند کرد بمأموران و کادرهای اعزامی از مرکز خواهند سپرد. رابعاً - سود حاصل از این مؤسسات را اساساً بصندوق طبقات حاکمه ایران و انحصارهای خارجی خواهند ریخت و سهمی نیز به همکاران و دلالان کردستانی آنها اعطا خواهند کرد. خامساً - هرگاه بر مبنای این برنامه و اعتبار چند مؤسسه فرهنگی در کردستان ایجاد شود حتماً بر اساس فرهنگ و زبان ملی کردی نخواهد بود و لذا در ضمن بوسیله‌ای جهت مستحیل نمودن خلق کرد مبدل خواهد گردید. بدین ترتیب این برنامه و اعتبار در نتیجه قرارگرفتن در راه رشد سرمایه‌داری و ضد دموکراتیک برای توده خلق کرد سعادت‌ی بار نخواهد آورد.

دامنه اینگونه برنامه‌ها و اعتبارات امروز به کردستان میرسد. ولی در برخی نقاط دیگر ایران بیش از 20 سال است ما شاهد اینگونه برنامه‌ها و صرف صدها میلیارد ریال اعتبار بر مجرای راه رشد سرمایه‌داری هستیم و نتیجه آنرا هم حالا بچشم می بینیم. در سایه این راه رشد در ایران صدها نوکیسه و میلیارد و نیمچه انحصاردار "وطنی" آمیخته با انحصارداران امپریالیستی ظهور کرده که در کاخهای افسانه‌ای در وان بلور استحمام و مجالس عروسی میلیون تومانی براه میاندازند و شب و روزشان در عیش و عشرت و یا زد و بند با مقامات حاکمه و دلالان و جاسوسان خارجی میگذرد. ولی در مقابل آنها توده عظیم خلق کرد با هزار مشقت لقمه نانی بدست میآورند، از فقدان فرهنگ و بهداشت، از گرانی کرایه‌خانه، از کمیابی و گرانی خواربار در عذاب دوزخ بسر میبرند.

بر اساس همین شکاف عمیق که در میان طبقات حاکمه ایران و امپریالیسم از سوئی و توده‌های عظیم مردم ایران از سوی دیگر وجود دارد در اعماق جامعه ایران يك نبرد طبقاتی آشتی ناپذیر در جریان است، نبردی که دشمنان نیز دیگر منکر اصالت آن نیستند. در يك قطب این نبرد سرمایه‌داران بزرگ و زمینداران بزرگ ایران وابسته به امپریالیسم و در رأس آنها حکومت فعلی ایران و شخص شاه قرار دارد، در قطب دیگرش توده‌های مردم زحمتکش ایران، قوای ملی و مترقی کشور، قبل از همه طبقه کارگر ایران و در رأس آن حزب توده ایران سنگر گرفته است. قطب حاکم بخاطر ادامه امتیازات طبقاتی خود میکوشد راه رشد سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را با تمام پوسیدگی و پلیدیهایش بر ایران تحمیل کند. ولی قطب خلق بخاطر الغای این امتیازات غارتگرانه و تأمین سعادت خود جهت سوق ایران براه رشد غیرسرمایه‌داری دموکراتیک و ضد

امپریالیستی مبارزه میکند. طبقات حاکمه و حکومت آنها بمنظور خفه کردن صدای مردم و تحمیل منافع خود دموکراسی را سرکوب، سایه نکبتبار سازمان امنیت و محاکم نظامی را بر کشور گسترده و هر روز خون گروهی از پاك ترین فرزندان این کشور را بر زمین میریزند. در مقابل توده‌های مردم زحمتکش ایران، قوای ملی و مترقی کشور، طبقه کارگر ایران و حزب انقلابی آن علیه دیکتاتوری، در راه احیای دموکراسی و نجات مردم ایران از چنگال طبقات ظالم و غدار مبارزه میکنند و در این راه از هیچ قربانی دریغ نمیورزند.

در مورد مسئله ویژه کردستان و برخورد به مسئله ملی نیز همین شکاف عمیق در جامعه ایران وجود دارد. طبقات حاکمه ایران، حکومت ایران و شخص شاه منکر وجود خلقی بنام کرد در ایران بوده و لذا کلیه حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این خلق را غصب و پایمال میسازند. ولی توده عظیم مردم ایران، پیش از همه و پیگیرتر از همه طبقه کارگر ایران و حزب مارکسیستی - لنینیستی آن بمقتضای سرشت و جهان بینی طبقاتی خود بوجود و حقوق ملی خلق کرد عمیقاً اعتقاد و احترام میورزد. این مسائل در برنامه و دیگر اسناد حزب توده ایران تصریح گردیده است.

قطب بندی مورد بحث در موضعگیری جهانی نیروها نیز صورت گرفته است. طبقات حاکمه و حکومت ایران برای بقا و ادامه سیاست خود بر جهان سرمایه‌داری، انحصارهای امپریالیستی و بلوک‌های نظامی تکیه میکنند. ولی مردم ایران در مبارزه علیه امپریالیسم جهانی و دست نشاندهانش بر دوستی و همبستگی اردوگاه سوسیالیستی، جنبش کمونیستی و کارگری جهانی و نهضت ضد امپریالیستی اتکاء میورزند.

در يك چنین صف آرائی صریح بدون ابهامی که کلیه اصول عمده دو جبهه متخاصم از بیخ و بن باهم متضاد است جبهه دشمنان خلق کرد معلوم و سنگر دوستان آن چون آفتاب روشن است. از کدام راه باید رفت، در کدام سنگر و دوش بدوش کدام نیرو باید قرار گرفت؟ این بدرجه آگاهی و عمق ارتباط با منافع واقعی خلق بستگی دارد.

دشمن حيله‌گر و غدار است. بخاطر منافع طبقاتی خود مکرر در مکرر قیافه و لحن عوض میکند، به لباس عابد درآمد توبه مینماید، بر قربانیان خود سالوسانه اشک میریزد و فردا از نو لباس میرغصبی می پوشد. خلق کرد و مبارزان راه آزادی او از پشت گرد و خاک صحنه سازیهای " کرد دوستانه " نیز قیافه واقعی دشمن را بروشنی می بیند.

نشریه سیاسی تئوریک "دنیا"، شهریور 1353، شماره 5 (دوره سوم).

کردستان اینسوی مرز ...

رژیم محمد رضا شاه برای "کردستان آنسوی مرز" سینه چاک میدهد. همراه با سیل اشکی که برای این "هم نژادان آریائی نژاد" فرو میریزد، سیل اسلحه و خیل جاسوسان و خرابکاران خود را نیز "بآنسوی مرز" میفرستد تا با حمایت از جناح ارتجاعی رهبری خلق کرد آتش اختلاف میان دو خلق برادر را بیشتر دامن زند.

هم اکنون دولت ایران برای آنکه در "آنسوی مرز" میدان را برای "پیشمرگان" پاک کند در اینسوی مرز نزدیک به صد هزار، بیشتر زن و کودک آنانرا در دوازده اردوگاه بزرگ پناه داده است و برای 200 هزار زن و کودک دیگر که قرار است بزودی از راه فرا رسند با سرعت "شهرک" میسازد.

دولت ایران تا کنون 100 میلیون دلار (ندای ایران نوین، هشتم مهرماه 1353) خرج نگهداری "پناهندگان" کرد کرده است. این غیر از آن نیم میلیارد دلاری است که طبق خبری که "دی تسایت" منتشر کرده دولت ایران بشکل سلاح و خواربار، به گروه بارزانی کمک کرده است. رژیم شاه خود را عمیقاً نگران "وضع برادران کرد" خویش در "آنسوی مرز" نشان میدهد. درباره علل این "نگرانی" و توجه به "هم نژادان آریائی نژاد آنسوی مرز" در شماره سوم مجله "دنیا" توضیح دادیم. حال ببینیم در "اینسوی مرز ... " چه میگذرد؟ دولت ایران با کردهای ایرانی چه میکند. هموطنان کرد ما در چه شرایطی زندگی میکنند، چه دارند و چه میکشند.

"استان کوچک کردستان" دولت ایران به وجود خلقی بنام کرد، با زبان، سرزمین، آداب، رسوم و خصوصیات مشترک معتقد نیست. دستگاههای تبلیغاتی شاه از بیان این واقعیت پروائی ندارند. بنظر شاه "کردهای اینسوی مرز فارس زبان و آریائی نژادند. در اینسوی مرز کردها در کنار فارسها در سعادت بسر میبرند. این کردهای آنسوی مرزند که اسیر نژادی ستمگرند. (لوموند)

رژیم محمد رضا شاه برای آنکه وجود خلق کرد را منکر شود کردستان ایران را مسئله کرده است. در تقسیم بندی کشوری شهر و روستاهای کردستان ایران بیشتر بین سه استان کردستان، آذربایجان غربی و کرمانشاهان تقسیم شده است. کردستان کنونی ایران تنها شامل شش شهرستان بانه، بیجار، سقز، سنندج، قروه و مریوان، 16 بخش، 49 دهقان و 1864 دهکده است (آیندهگان، 22 تیرماه 1353).

بر پایه این تقسیم بندی "شهرهای کردنشین پاره، شاهآباد، قصرشیرین کرمانشاه، سردشت، مهاباد، بوکان، نقده، اشنویه جزو "کردستان ایران" بحساب نمی آیند. جمعیت کردستان ایران بجز آن 250 هزار نفر کردی که در شمال شرقی ایران زندگی میکنند نزدیک به چهار میلیون نفر است. ولی در آمارهای دولتی ایران جمعیت کردستان ایران فقط 740 هزار نفر اعلام میشود.

معلوم نیست چه کسی به هیئت حاکمه ایران تلقین کرده است که اگر کردستان ایران را مثله کند و جمعیت آنرا ناچیز جلوه دهد مسئله کرد را حل کرده است.

در اینجا سخن از "کردستان کوچک" نیست. سخن از کردستان ایران، سرزمینی است که از شمال و باختر دریاچه رضائیه تا سردشت و بانه گسترده است و در پهنای آن مردمی پر کار و زحمتکش زندگی میکنند.

سرزمین اندوه و بسیار ... در دفتر شعری از شاعران کرد که تاریخ انتشار آن معلوم نیست شعری از "شباهنگ" شاعر گمنام کرد درج شده است. او "اندوه بسیار سرزمین خود" را چون اندوه جان خویش روی صفحه کاغذ ریخته است :

هرگاه بتومی اندیشم

میگیرم

تو حقیقت عریان فقری

تو تابلوی اندوهی

ای زادگاه رنج

با غم بسیار

و شهیدان بیشمار

چگونه هنوز بر پای خود ایستاده‌ای ...

تاریخ کردستان ایران را نام "شهیدان بسیار" و پیکارهای بیشمار آراسته است. اگر این سخن درست است که "خون مردم کرد بر ساطور جلادان هرگز خشکیده است" این حقیقت نیز قابل کتمان نیست که پیکار خلق کرد در راه رهایی و خوشبختی خود هرگز متوقف نگردیده است. در درون دیکتاتوری رضا شاه "کرد کشی" افتخار محسوب میشد. بهمین جهت دیکتاتور بزرگ سینه بسیاری از جلادان خود را که سرزمین محنت زده کردستان را بارها به خون کشیدند با "مدالهای شجاعت" آراست. در دوران محمد رضا شاه نیز سرزمین کردستان بارها مورد هجوم قرار گرفت. قتل عام خلق کرد در آذر ماه 1325، کشتارهای وسیع سالهای 1330 و 1331، ترور خونین بعد از کودتای امپریالیستی 28 مرداد 1342، سرکوب جنبش توده‌ای 1346 نمونه‌های مشخص آنست.

هم اکنون زندانها و شکنجه‌گاههای تبریز، تهران، سنندج، مریوان، مهاباد، سقز و بوکان انباشته از میهن پرستان کرد است.

پیکار خلق کرد برای شرکت در تعیین سرنوشت خود، پیکاری است عادلانه. در این پیکار که آتش آن هرگز فرو ننشسته است، خلق کرد بسیاری از فرزندان دلاور خود را از دست داده است. کردستان ایران یکی از عقب مانده ترین نواحی کشور ماست. در عقب ماندگی، این استان را میتوان با سیستان و بلوچستان و با تعدادی از بنادر و جزایر جنوب مقایسه کرد.

چندی پیش در ارتباط با برگزاری هفته کردستان دانشجوی کرد به روزنامه کیهان نوشت "در بانه، مریوان و سردشت هنوز آثار بارزی از زندگی قرون وسطائی بچشم میخورد. از فقر سخن نمیگویم که حتی در مرکز شهر سنندج به وضوح دیده میشود. صحبت از عقب ماندگی موحش این دیار است ... در روستاهای کردستان چه بسیار که هنوز پای پزشك و آموزگار بانجا نرسیده است، در این روستاها که هیچ راهی آنها را به هیچ کجا وصل نمیکند هیچکس نمیداند چه میگذرد ... در پاسخ به این نامه سرلشکر غفور علیزاده استاندار کردستان به فغان درآمد :

"عجیب است که روزنامه محترم کیهان بکسی که خود را دانشجو میدانند، باتکاء کارت دانشجویی اجازه داده است چنین مطالب دور از حقیقتی را بنویسد. در سالهای اخیر تحت توجهات شاهنشاه آریامهر کردستان ایران به پیشرفتهای شگرف نائل آمده است ... امروز در شهر سنندج لامپهای فلورسنت میسوزد. این شهر 25 دبستان و 10 دبیرستان دارد ... در بانه 2 خیابان آسفالت شده است. در بیجار يك درمانگاه ساخته‌ایم که هر روز صدها نفر بآن مراجعه میکنند. مقدمات ساختمان يك بیمارستان 40 تختخوابی نیز فراهم میگردد ..."

درباره پیشرفتهای شگرف کردستان سرلشکر بیش از این چیزی نداشت اضافه کند.

برای مسافری که وارد کردستان میشود دشوار نیست در پرتو "چراغهای فلورسنت" استاندار چهره هولناک فقر و عقب ماندگی را در هر گام ببیند. آنچه رژیم محمد رضا شاه میتواند بعنوان اقدامات عمرانی خود در کردستان بآن ببالد وجود شهرها و روستاهای آباد، شبکه مدارس و بیمارستانها، وجود کارخانه‌ها و کارگاهها، مخزن های آب و راه آهن سرتاسری کردستان نیست. سربازخانه‌ها و پایگاههای نظامی است. شبکه سازمان امنیت، زندانها، شکنجه‌گاهها و چوبه‌های اعدامی است که بر سینه این سرزمین سنگینی میکند.

امروز بیش از 60 درصد کودکان کرد در شهرها و نزدیک به 90 درصد آنها در روستاها بمدرسه نمیروند. چه بسیار کودکان کرد که هنوز پزشک ندیده‌اند، آموزگاری به روستای آنها پا نگذاشته است، قلم و کتاب نمیدانند چیست ولی تانگهای سنگین و سبک را که هر روز از برابر چشم آنها میگذرند، توپهای سبک و سنگین را که هر بار خواب آنها را آشفته میکنند می شناسند. کودکی که هرگز راه آهن ندیده است هر روز بالای سر خود مدرن ترین هواپیماها و هلیکوپترهای نظامی را چون ملخ در پرواز می بیند.

چهره کردستان ایران در آینه آمارهای دولت در ایران آمار را نه برای بیان حقیقت، بلکه برای آراستن چهره زشت رژیم حاکم بکار میگیرند. آمارهای دولتی ایران سراپا مخدوش، بی پایه و بیشتر ساختگی است. جعل آمار برای توجیه رژیم است. ولی چه بسیار که در آینه همین آمار میتوان واقعیت اندوهبار کشور و زندگی رنجبار مردم را دید.

در گرماگرم تابستان امسال زمامداران تهران، برای آنکه در کنار جار و جنجال وسیع تبلیغاتی خود برای "کردستان آنسوی مرز" کردستان اینسوی مرز را هم فراموش نکرده باشند، هفته کردستان ایران برپا کردند.

در جریان برگزاری "هفته کردستان" با تمام کوششی که بعمل آمد تا چهره‌ای مطبوع از کردستان امروز ترسیم شود، بیشتر حقیقت اندوهبار آن نمایان گردید.

هفته کردستان را دکتر جمشید آموزگار، وزیر کشور در سالن اجتماعات این وزارتخانه گشود. ولی چنته او از "آمار پیشرفتهای عظیم" این استان آنچنان خالی بود که از همان آغاز ترجیح داد بیشتر درباره "پیکارهای دلاورانه کردان با آشوریها و نقش آنان در ایجاد امپراتوری کورش" سخن گوید تا واقعیت امروز کردستان. وزیر کشور که گوئی فراموش کرده بود صدها خبرنگار و عکاس را برای آشنائی با "پیشرفتهای کردستان امروز" به سالن وزارت کشور کشیده است، تنها به گذشته آن پرداخت و آنگاه "وصفی شاعرانه" از آب و هوای آن کرد که فردای آنروز حتی صدای "آیندگان" برخاست: "دکتر آموزگار چیزی درباره کردستان امروز نگفت. وصف شاعرانه او از آب و هوای کردستان چنان بود که گوئی گرمای طاقت فرسای سالن اجتماعات وزارت کشور جایش را به خنکی کوهساران و جویباران این منطقه داد". چند روز بعد مجله خواندنیها نیز نوشت: "در هفته کردستان درباره همه چیز صحبت کردند جز وضع و حال و روز مردم آن ... چون چیزی نداشتند بگویند و نشان دهند "هفته" را با رقص کردی شروع کردند و با ساز و دهل ترکی پایان دادند ...".

باوجود این، مراسم بدون آمار و ارقام نگذشت. وزارت کشور "دفتر آمار" درباره کردستان انتشار داد که وزارت اطلاعات صفحاتی از آنرا بشکل آگهی های دولتی در اختیار جراید گذاشت. در آینه این آمار است که چهره اندوهبار کردستان را می بینیم.

بر مقدمه‌ای که تنظیم کنندگان این دفتر بر "کردستان امروز" نوشته‌اند تاکید کرده‌اند که در تدوین آن کوشش بعمل آمده از گزافه‌گوئی پرهیز شود. با اینکه سراپای این دفتر انباشته از

"گرافه‌گویی" است، با اینحال حتی اگر آنرا بعنوان "حقیقت" هم بپذیریم، باز این "حقیقت" تاج افتخاری بر سر رژیم نمی‌زند.

"در کردستان ایران هنوز بیشتر از 85 درصد مردم بیسوادند. از 1864 دهکده فقط شش دهکده حمام دارند. تاکید شده است که این شش حمام در دوران انقلاب سفید ساخته شده است. در سراسر کردستان فقط 93 پزشک، 14 دندان پزشک، 9 داروساز و 45 پزشک‌یار خدمت میکنند. 32 پزشک و 7 دندان پزشک از "سپاهیان انقلاب" اند (یعنی اینکه بعدا پزشک میشوند) در 1864 دهکده کردستان فقط چهار پزشک خدمت میکنند. (تنظیم کنندگان "کردستان امروز" تاکید کرده‌اند که قبل از انقلاب 1341 در روستاهای کردستان حتی یک پزشک وجود نداشته است و حالا وجود این چهار پزشک خود فتح خیر محسوب میشود. کردستان فقط 12 قابله تحصیل کرده دارد. تعداد درمانگاههای این استان 47 واحد است.

بر اساس این آمار آموزش و پرورش کردستان "تحت رهبری شاهنشاه" پیشرفتهای خیره کننده‌ای کرده است. این "پیشرفت خیره کننده" در وجود 890 دبستان (بیشتر دبستانهای سپاه دانش که وصف آنرا شنیده‌اید) 45 دبیرستان و چهار مدرسه حرفه‌ای تجسم یافته است.

چندی پیش روزنامه "ابتکار" نوشت: "در کردستان بغیر از کارخانه توتون چیق سقز، کارخانه دیگری وجود ندارد" در دفتر آمار وزارت کشور نیز از این کارخانه با آب و تاب یاد شده است. دیگر... "صنایع عظیم" این استان عبارت است از قالیبافی، جاجیم بافی، جانماز دوزی، گیوه بافی و تهیه یک نوع پارچه لباس محلی. نویسندگان "کردستان امروز" با افتخار یادآور شده‌اند که "در سنج هم تخته نرد و کیف و قوطی سیگار می‌سازند که جالب است".

کردستان ایران دارای زمین مرغوب برای کشاورزی و شرایطی کاملا مساعد برای دامپروری است. ولی کیهان در شماره 19 تیرماه 1353 خود کشاورزی آنرا چنین وصف میکند: "بآنکه 7،7 درصد اراضی مورد بهره‌برداری کشاورزی ایران در کردستان است ولی این استان تنها از یک صدم امکانات فنی استفاده میکنند. هنوز 60 درصد کشاورزی کردستان دیم است و 10 درصد دیگر نیز آب کافی ندارد".

در چند صفحه‌ایکه "کردستان امروز" به "کشاورزی و دام داری مدرن" در این استان اختصاص داده است چنین می‌خوانیم: "در کردستان هم اکنون 18 تراکتور و بیشتر از صد (!) نوع ماشین دیگر کشاورزی مشغول کار است. دولت برای تربیت دامپزشک نیز بزودی یک آموزشگاه با ظرفیت 50 دانش آموز در سنج خواهد ساخت".

این وضع هنوز باقی است 12 سال پیش، در مهر ماه 1341، شاه چند روزی به استانهای آذربایجان و کردستان سفر کرده، روز ششم مهر ماه او به زیوه رفت و قبل از ورود باین محل روستاهای "مرگور" و "ترگور" را در سرراه خود بازدید کرد. شاه در زیوه گفت: "بمن گفته‌اند این یکی از پر برکت ترین مناطق تمام مملکت است. ولی شنیده‌ام که تعداد مسلول در اینجا بالنسبه زیاد است. علت را که جويا ميشويم جواب اين است که مردم بعنوان منزل و خانه در دخمه‌هائی زندگی میکنند که شاید حیوان هم اگر در آنجا زندگی بکند مریض میشود! یعنی یک سوراخ کوچکی بعنوان در هست بدون پنجره و هیچ چیز دیگر... این اطاقها نه آفتاب میخورد و نه هوای کافی دارد. بهمین مناسبت محل مناسبی برای رشد و نمو هر نوع میکروبی منجمله میکروب سل است".

شاه سپس چننه وعده را گشود و گفت: ما می‌خواهیم این وضع را تغییر دهیم. شما بزودی خواهید دید اصلاحاتی که در نظر است چقدر عمیق و دامنه دار خواهد بود. ما همه چیز را زیر و رو خواهیم کرد. از مجموع این اقدامات در دهسال آینده آنچنان جامعه پیشرفته‌ای بوجود خواهد

آمد که مورد غبطه سایرین قرار خواهد گرفت. در آنوقت ما دست دیگران را خواهیم گرفت و میآوریم اینجا و به آنها زندگی انسانی و واقعی را نشان میدهیم ...".

در آذر ماه 1341 شاه به کرمانشاه رفت و در آنجا گفت: "وقتی فکر میکنم می بینم این استان قبل از هر چیز بیک دانشگاه نیاز دارد. من دستور خواهم داد تا این دانشگاه را بسازند".

در آذر ماه 1343 شاه از مهاباد، سفز، سنندج، بوکان، خرم آباد، شاهآباد غرب و ایلام دیدن کرد و وعده‌های تازه‌ای داد: "این استان باید صنعتی شود. من بارها گفته‌ام، هم صنعت باید در اینجا ساخته شود، هم کشاورزی آن مکانیزه شود، هم دام داری آن از این شکل خارج شود ... با برنامه‌هایی که داریم تا چند سال آینده این استان یکی از استانهای نمونه کشور خواهد شد".

بالینکه از این وعده‌ها 10-12 سال گذشته است، امروز مقامات رسمی میگویند: "باید اعتراف کرد که به وضع عمرانی کردستان کمتر توجه شده است ... تمام راههای این استان به 500 کیلومتر نمیرسد. بیشتر روستاها هنوز راهی به مراکز شهرها و بخش‌ها ندارند. با اولین برف زمستان بیشتر از نیمی از روستاها دفن میشود و تا اواسط بهار کسی از سرنوشت آنها اطلاعی ندارد". (داود رفیع، معاون اجرائی وزارت کشاورزی و منابع طبیعی. ثروت ملل، شهریور 1353).

باز هم وعده‌های سرخرمن در آغاز مهر ماه امسال باز هیئت دولت برای پیاده‌کردن "طرح‌های عمرانی در کردستان" باین استان رفت. این چهارمین مسافرت هیئت دولت به کردستان در دو سال اخیر بود. در کردستان نخست وزیر، هم برای آن 100 هزار "پناهنده" آنسوی مرز اشک تمساح ریخت، هم برای "دلاوران و سلحشوران" این سوی مرز که بنظر او "کمتر از دیگران از مواهب انقلاب بهره برده‌اند". پس از بازگشت هیئت دولت از کردستان رئیس سازمان برنامه و بودجه کشور اعلام کرد: "ما با دست پر برگشتیم (!!)" این بار برای کردستان یک برنامه 24 میلیارد ریالی تهیه کرده‌ایم که تا پایان برنامه پنجم پیاده خواهیم کرد". آنگاه روزنامه‌ها با حرف درشت جزئیات این "برنامه" را اعلام کردند. نخستین "تحول" در آموزش و پرورش رخ خواهد داد. تا پایان برنامه پنجم بر تعداد دانش آموزان دوهزار نفر افزوده خواهد شد. شش راه ساخته میشود (که اگر ساخته شود) سنندج و همدان، سنندج و مریوان، سفز و بانه و بیجار و تکاب را بهم وصل خواهد کرد. "تحول" بزرگ دیگر در کشاورزی صورت خواهد گرفت. قرار است به کشاورزان "بذر نمونه" داده شود و روستائیان را توسط سپاهیان ترویج و آبادانی با "کشاورزی مدرن" آشنا کنند. به صنایع نیز "توجه خاص" مبذول شده است. قرار است در کردستان "کارخانه‌های پشم شویی، حلاجی، رنگرزی، قالیبافی، نازک کاری، تهیه بلوک‌های سیمانی و کارخانه پخ سازی احداث گردد".

نخست وزیر با وقاحت گفته است: "با ساختن این کارخانه‌ها کردستان سیمای یک استان صنعتی بخود خواهد گرفت".

یک بیمارستان 200 تختخوابی هم در "دستور" است که با ایجاد آن تعداد تختخوابهای بیمارستانهای این استان به 500 عدد خواهد رسید.

برنامه نوسازی شهرها و روستاها نیز با ساختن "200 خانه ارزان قیمت" در چهار شهر و 2 بخش پیاده خواهد شد.

این تمام آن اقدامات عظیمی است که دولت وعده میدهد تا پایان برنامه پنجم در کردستان انجام خواهد داد. تازه در صحت این برنامه تردید هست. معاون سازمان برنامه به خبرنگاران جراید گفته است: برنامه عمرانی کردستان که جزئیات آن منتشر شده است هنوز یک برنامه کامل نیست و مورد مطالعه است. اعتبار فعلی برای آبادانی کردستان چهار میلیارد ریال است که تا پایان برنامه پنجم قرار است مصرف شود. امید میرود این اعتبار افزایش یابد" (رادبو تهران، 26 مردادماه 1353).

کسانی که برای "کردستان آنسوی مرز" اشک تمساح میریزند، "کردستان اینسوی مرز" را در شرایط محنت بار قرون وسطائی رها کرده‌اند.

کردستان ایران عقب مانده است. فقیر است. از ستم چند لایه، از بی حقی و سرنیزه‌ایکه بر سینه اوست رنج میبرد. عقب ماندگی کردستان تصادفی نیست. این عقب ماندگی حاصل سالیان دراز استعمار و ستم ملی است. رژیم حاکم سیاست حساب شده‌ای را در کردستان اعمال میکند. ارتجاع ایران تاکنون بعمد از ترقی و پیشرفت کردستان جلوگیری کرده‌است و اکنون بعمد صنایعی جز جاجیم بافی، حلاجی و رنگرزی برای آن نمیخواهد.

رفت و آمدهای مکرر هیئت دولت به کردستان، برنامه‌ریزی ویژه‌ای برای "آبادانی" آن، "توجه خاص شاهنشاه" باین استان همه بعلت "بعضی ملاحظات سیاسی" است که حتی روزنامه‌های تهران بآن اشاره میکنند.

این "ملاحظات سیاسی" بخاطر حوادثی است که در کنار مرزهای باختری ایران میگذرد. دولت جمهوری عراق حق خودمختاری خلق کرد را برسمیت شناخته است و اگر ارتجاع محلی و حامیان آن در ایران بگذارند راه پیشرفت و ترقی کردستان هموار خواهد شد.

دولت ایران از رویدادهای آنسوی مرز میترسد. این هراس از سیر حوادث است که "توجه خاص" بکردستان آنسوی مرز را سبب شده است.

ولی مگر با کاغذ میتوان آتش برد؟ ترقی و پیشرفت هیچ خلقی بدون آنکه آن خلق آزاد باشد ممکن نیست. خلق کرد نیز بیش از هر چیز باید امکان یابد در تعیین سرنوشت خود شرکت ورزد.

رژیم ایران بیهوده می اندیشد که با "برنامه ویژه‌اش" خواهد توانست خلق پیکار جوی کرد را بفریبد.

نوید

نشریه سیاسی تئوریک "دنیا"، آذر 1353، شماره 6 (دوره سوم).

به سنن بهمن وفادار بمانیم (به مناسبت ۳۱ - مین سالگرد ۲ بهمن ۱۳۲۴)

برفی که از روزها پیش می‌بارید کوه و صحرا را پوشانده بود. راه ماشین‌رو میان شهرها گاهی روزهای متوالی مسدود می‌ماند. در اکثر مناطق اسب نیز تا شکم در برف فرو می‌رفت و از حرکت باز می‌ماند. راه‌پیمایی بر روی قشر فوقانی منجمد شده برف مطمئن‌ترین طرز مسافرت بود. زمهریر سوزانی که با غریوی سهمگین در صخره‌ها و درختان عور می‌پیچید و کوه‌های برف را از سویی به سویی می‌راند، حرکت را بر روندگان مشکل‌تر می‌ساخت.

در چنین زمستانی (اواخر دی‌ماه سال ۱۳۲۴) هزاران نفر چارق به پا و تفنگ بردوش و عصا به دست با بسته‌های نان و توشه راه بر پشت پیاده و سواره و عده‌ای با اسب و با ماشین از مسافت دور و نزدیک به سوی مهاباد برای شرکت در مراسم تأسیس حکومت ملی کردستان در حرکت بودند. اکثریت آنان را که دهقان، پیشه‌ور، کارگر، روحانی و روشنفکران میهن‌پرست، سرمایه‌دار ملی، افراد آزادی‌خواه عشایر و دیگران بودند، اعضای حزب دمکرات کردستان تشکیل می‌داد. یگانه نیرویی که گاهی روزهای متوالی این کاروان چندین هزار نفری را از میان امواج برف و یخ به پیش می‌برد جز یک هدف عالی از هر هدف دیگری، یعنی عزم آزادی و امید سعادت خلق چیز دیگری نمی‌توانست باشد.

در آن ایام خلق کردستان ایران در شرایط تاریخی پیروزی جهانشمول سوسیالیسم بر فاشیسم و در متن نهضت انقلابی ایران که تحت رهبری حزب توده ایران به رشد و مقیاس بی‌سابقه‌ای دست یافته بود می‌رفت تا به مثابه جزیی از این نهضت به پا خیزد و دوش‌به‌دوش برادران آذربایجانی در گوشه‌های از خاک میهن ما ایران سنگر آزادی را مستقر سازد و به همراهی همه مردم ایران شالوده ایرانی دمکراتیک، آزاد و مستقل را پی‌ریزی کند.

شهر مهاباد که آنزمان کمتر از ۲۰ هزار سکنه داشت چندین هزار میهمان، یعنی نمایندگان خلق را با آغوش باز پذیرفت. روز ۲ بهمن سال ۱۳۲۴ تحت رهبری حزب دمکرات کردستان، در میتینگ عظیم نمایندگان خلق که نقش مجلس مؤسسان را بازی کرد، برای بار اول در تاریخ خلق کرد حکومت خودمختار دمکراتیک کردستان در داخل ایران اعلام گردید و قاضی محمد یکی از چهره‌های درخشان تاریخ معاصر کردستان و سرتاسر ایران به رهبری این حکومت برگزیده شد.

حکومت ملی کردستان تحت رهبری حزب دمکرات کردستان سلطه ارتجاع و امپریالیسم را از منطقه تحت حاکمیت خود برانداخت و حکومت خلق را مستقر کرد.

فرمانروایی بلاشریک طبقه فئودال- عشیره‌ای را در هم شکست و نمایندگان طبقات و قشرهای خلقی را به صفوف مقدم زندگی سیاسی و اجتماعی جلو کشید. طبق شرایط زمان و اوضاع ویژه کردستان به اصلاحات مادی و معنوی به سود خلق دست زد. جنبش کرد را از حالت انزوا و از دسترس نفوذ ارتجاع و امپریالیسم به در آورد و آن را بر مبنای انترناسیونالیسم رشدیابنده با جنبش آذربایجان و انقلاب سرتاسری ایران که طبقه کارگر و حزب توده ایران در مرکز آن قرار داشت، پیوند داد. در سمتگیری جهانی خود به طور قاطع موضع ضد امپریالیستی گرفت و بر جنبش انقلابی جهان و در رأس آن اتحاد شوروی تأسی نمود. و آنگاه به مقتضای سرشت خود و طبق اراده و نیازمندی‌های حیاتی خلق کرد همه این محتوای دموکراتیک و انقلابی را در قالب خودمختاری خلق کرد در داخل ایران ریخت و بدین وسیله ستم ملی را برانداخت. به ویژه کسانی که با تاریخ گذشته خلق کرد آشنایی دارند به روشنی پی می‌برند که جنبش ۲ بهمن با ایجاد یک چنین چرخشی در سرنوشت کردستان و با پی‌ریزی اصول عمده جنبش معاصر کرد بزرگ‌ترین خدمت را به خلق کرد انجام داده است. حکومت ملی کردستان گرچه بیش از یازده ماه نپایید و با تهاجم مشترک ارتجاع ایران و امپریالیسم آمریکا و انگلیس سرنگون گردید، ولی بدون بیم از مبالغه باید این واقعیت را تکرار کنیم که این دوران کوتاه با روح دموکراتیک، محتوای انقلابی و سمتگیری درست خود که در بالا برخی از عمده‌ترین جهات آن به اختصار بیان شد به نسل‌های امروز و آینده خلق کرد یگانه راه آزادی را نشان داد. این راه که به رهبری حزب دمکرات کردستان و پشتیبانی همه نیروهای مترقی و انقلابی ایران و جهان و با تأسی بر منافع و اراده توده زحمتکش خلق کرد آغاز گردید یگانه راهی است به طور قاطع پیروزمند، منطبق با راه همه خلق‌های جهان و لذا راهی است که برای خلق کرد سعادت واقعی و برای روندگان مبارز خود افتخاری جاودان می‌آفریند. بنیان‌گذاران، اجراکنندگان و رهبران این جنبش در تاریخ مقامی بس ارزنده دارند و نسل‌های حق‌شناس همیشه با حس احترام در برابر خاطره شهدای این نهضت: قاضی محمد، سیف قاضی، صدر قاضی، شیرزاد، فاروقی، نقده‌ای و ده‌ها و صدها مبارز دیگر سر تعظیم فرود خواهند آورد.

اکنون که سی سال از سرکوب خونین نهضت ۲ بهمن می‌گذرد علی‌رغم وعده‌های عریض و طویل و «انقلاب سفید» و مدعاهای پیشروی به سوی «تمدن بزرگ» در نتیجه سیاست ارتجاعی رژیم که نسبت به کردستان به زهر شوینیسیم نیز آمیخته است با کردستانی سر و کار داریم که در مجموع خود عبارت است از هزارها روستای ویران و چند شهر عقب‌مانده با یک کشاورزی و دامداری قرون وسطایی، فاقد مراکز صنعتی و حتا یک متر راه‌آهن، محروم از فرهنگ و بهداشت و عادی‌ترین وسایل زندگی. زبان کردی قدغن، تاریخ و فرهنگ ملی خلق کرد انکار و حق تعیین سرنوشت وی ظالمانه غصب می‌شود. با کردستانی سر و کار داریم که به دست رژیم

دست‌نشانده امپریالیسم به خون بهترین فرزندان خلق آغشته گردیده و با شبکه‌ای از ارتش، ژاندارمری، سازمان امنیت و گروه‌های چریکی دولتی در محل (به کردی «جاش») تحت نظارت مأموران آمریکایی پوشانده شده.

به موازات تعقیب و شیبخون و قتل و حبس یکی از عمده‌ترین وسایل رژیم برای جلوگیری از نضج جنبش در کردستان عبارتست از کوشش به منظور ایجاد تفرقه و شکاف میان جنبش کرد و نهضت انقلابی سرتاسری ایران و به ویژه حزب توده ایران. دستگاه‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس و اسرائیل به دستکاری سازمان امنیت ایران و به کمک عمال محلی خود و زیر انواع عناوین و پرده‌ها در کردستان سم ضد کمونیسم و ضد شوروی می‌پراکنند و با تأسف باید بگوییم که در مواردی از این ممر صدمات سنگین به کار آزادی خلق کرد می‌زنند.

جنبش ۲ بهمن با افتخارات ابدیش به تاریخ پیوسته است. ولی هر قدر در طریق آینده جلوتر می‌پوییم و فاصله زمانی ما از جنبش پیش‌تر می‌شود به اهمیت تاریخی آن بیش‌تر پی می‌بریم. آنان که جز سعادت خلق کرد هدف دیگری ندارند باید همیشه این مسأله را به یاد داشته باشند که جنبش آزادی‌بخش خلق کرد پس از گذشت از ورطه‌های هولناکی از خیانت و نیرنگ و دریایی از خون و سرشک در یک شرایط مشخص تاریخی امکان یافت تا خود را به سطح جنبش ۲ بهمن ارتقاء دهد، در ردیف عظیم جنبش انقلابی ایران و سرتاسر جهان قرار گیرد و مبانی کاملاً جدید ایدئولوژیک و سیاسی خود را پی‌ریزی کند. مهم‌ترین وظیفه مبارزان انقلابی خلق کرد آنست که اصول و سنن انقلابی ۲ بهمن را با جان و دل حفظ کرده و آن را با روح دوران ما و به طور خلاق و منطبق با شرایط کردستان جلوتر برند و از لحاظ شکل و محتوا غنی‌تر سازند. رفتن به سوی قهقرا (به هر عنوان و دلیلی) و تنزل از سطح اصولی و سنن جنبش ۲ بهمن و سال‌های تکاملی بعد از آن بی‌اعتنایی نسبت به این اصول و سنن و یا احتمالاً نقض آن‌ها در حکم انتحار برای جنبش خواهد بود.

در این راه باید قبل از هر چیز اصول و سنن ۲ بهمن را از دستبرد ارتجاع و امپریالیسم محفوظ داشت. آن‌ها ضمن امحای فیزیکی میهن‌پرستان کردستان با اتهامات گوناگون از قبیل «تجزیه‌طلبی» و «تجاسر و اخلال علیه استقلال و تمامیت کشور» می‌کوشند افکار عمومی را علیه جنبش ۲ بهمن و ادامه‌دهندگان آن تحریک کنند.

جبهه دیگری که باید از فراز سنگرهای آن به طور مداوم از سنن و اصول جنبش ۲ بهمن دفاع کرد جبهه مبارزه در داخل خود جنبش کرد است که در اصل و طبق سرشت خود جنبشی است دمکراتیک که به مقتضای مواضع طبقاتی شرکت‌کنندگان آن در صفوفش تمایلات مختلفی وجود دارد که گاهی با اصول و سنن جنبش ۲ بهمن تباین می‌یابد. طی ۳۰ سال اخیر تمایلات مذکور اغلب در زمینه سرشت طبقاتی جنبش و مناسبات آن با نهضت کارگری ایران بروز کرده است. گاهی عقب‌ماندگی اجتماعی-اقتصادی کردستان دلیل آورده می‌شود و بر مبنای آن سخت گفتن از طبقه کارگر در کردستان حداقل زاید محسوب گردیده است. ولی به کلی روشن است که درست به

علت همین عقب‌ماندگی اجتماعی- اقتصادی کردستان و فقدان نیروی کارگری لازم در این منطقه برای به در آوردن «سرنوشت» خلق زحمتکش کرد از سلطه طبقات و قشرهای ضد خلقی باید دست طبقه کارگر را گرفت و جنبش آزادی‌بخش خلق کرد را که به علت همان عقب‌ماندگی گزندی پذیر است برای حفظ از گزند و تأمین رشد مترقی آن به طور ارگانیک با نهضت کارگری ایران که تحت رهبری حزب مارکسیستی- لنینیستی آن، یعنی حزب توده ایران قرار دارد پیوند داد. کردستان ایران در حالی که می‌تواند در وحدت با جنبش کارگری ایران و تحت پرچم طبقه کارگر زندگی سیاسی و تاریخ خود را به مراتب سریع‌تر، کم‌رنج‌تر و بنیادی‌تر به سود توده‌های عظیم زحمتکش به پیش برد چرا باید از این امکان بزرگ تاریخی که یگانه راه درست است امتناع ورزد؟ آیا یک میهن‌پرست واقعی و یک مبارزه انقلابی می‌تواند این واقعیت روشن را مورد توجه قرار ندهد؟ مگر جز آزادی و سعادت خلق هدف دیگری می‌تواند وجود داشته باشد؟

باید اطمینان داشت که به شرط مبارزه متشکل و پیگیر مبارزان انقلابی کردستان و برخورد خلاق و اصولی به مسایل کردستان و تجربه‌اندوزی از دیگر کشورهای همانند، جنبش کرد در ایران بر مشکلات خود فایق خواهد شد. حزب توده ایران کمک به احیای سازمان‌های حزب دمکرات کردستان را بر اساس اصول و سنن انقلابی جنبش دوم بهمن وظیفه مقدس و تعطیل‌ناپذیر خود می‌داند.

جز نیروهای انقلابی خود کردستان کس دیگری مبتکر و مؤسس حزب دمکرات کردستان نبوده است. ولی این واقعیت را نیز نمی‌توان قبول نکرد که حزب توده ایران، فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان جز محصول یک محیط و یک شرایط عمومی و جز بخش‌های یک روند واحد انقلابی سرتاسر ایران که به علل شرایط مشخص تاریخی به صورت سازمان‌های جداگانه وجود داشتند و عمل می‌کردند چیز دیگری نبودند. این واقعیت تاریخی بدین مضمون در برنامه حزب توده ایران منعکس گردیده است: «در سال‌های جنگ دوم جهانی و پس از آن، جنبش رهایی‌بخش ملی و دمکراتیک مردم ایران نیرویی فراوان و دامنه‌ای وسیع یافت. حزب توده ایران در سال ۱۳۲۰ به مثابه ادامه دهنده راه حزب کمونیست ایران تشکیل گردید و بر رأس جنبش وسیع مردم ایران قرار گرفت، در سال‌های ۱۳۲۵- ۱۳۲۴ جنبش ملی و دمکراتیک در آذربایجان و کردستان دامنه وسیعی یافت. در این مناطق احزاب دمکرات آذربایجان و کردستان به وجود آمدند و به مبارزه قهرمانانه‌ای برای مصالح خلق دست زدند».

حزب توده ایران به مثابه حزب مارکسیستی- لنینیستی طبقه کارگر ایران نمی‌تواند ارزش لازم را به تاریخ انقلابی خلق کرد ندهد و به مصالح امروز و فردای خلق ستم‌دیده کرد نیندیشد و با حس احترام نسبت به دمکرات‌ها و انقلابیون راستین کردستان نظر برادرانه خود را با آن‌ها در میان نگذارد و با همه امکانات خود آماده

کمک به احیاء و گسترش کار آنها نباشد. این‌که حزب توده ایران حزب دمکرات کردستان را از خود می‌داند، اولاً- به علت اعتماد راسخ به مبداء و منشاء انقلابی این حزب است، ثانیاً- دلیل اعتقاد حزب توده ایران به استعداد و نیروی انقلابی خلق کرد و آینده روشن و آزاد این خلق است و ثالثاً- نظر حزب توده ایران بر این واقعیت مبتنی است که تأمین آزادی ایران وظیفه مشترک همه خلق‌های ایران است و جز طبقه کارگر هیچ نیروی دیگری خلق‌های ستمدیده کشور ما را از یوغ اسارت ملی نجات نخواهد داد.

به مناسبت ۳۱- مین سالگرد جنبش تاریخی ۲ بهمن همه مردم ایران و در پیشایش آنها، حزب توده ایران به خلق مبارز کرد، دمکرات‌ها و میهن‌پرستان کردستان درود می‌فرستند. شک نیست که به نیروی مبارزه متحد همه مردم ایران و کلیه نیروهای ملی و مترقی کشور دیکتاتوری سیاه محمدرضا شاهی سرنگون خواهد شد، ایرانی دمکراتیک و مستقل به وجود خواهد آمد و در داخل آن خلق کرد حقوق طبیعی خود را به دست خواهد آورد.

منبع: دنیا، نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران، سال سوم، دوره سوم، شماره ۱۰، آذر ۱۳۵۵

در تاریخ نهضت رهائی بخش معاصر میهن ما ایران که سرشار از رویدادهای فراموش نشدنی است، جنبش 21 آذر سال 1324 در آذربایجان مقام ویژه‌ای دارد. بهمین دلیل 31 سال است که نیروهای مترقی خلق آذربایجان و دیگر خلقهای ایران با شور و علاقه از این نهضت یاد میکنند و آنرا جشن میگیرند. باز بهمین دلیل سی سال است که دستگاه حاکمه ارتجاعی ایران در سالگرد سرکوب این جنبش با جنجالی گوشخراش تر معرکه میگیرند.

در شهریور سال 1320 هنگامیکه بساط حکومت رضا شاه در یکروز فروریخت و ارتش شاهنشاهی که سالیان متمادی سران آزمندش هست و نیست ایران را بلعیده بودند، در چند ساعت شیرازه‌اش از هم گسیخت، برای همه روشن شد که لاف و گزافهای چندین ساله دوران رضا شاه دربارہ رسیدن "از ماهی به ماه" بی اساس بوده است. حکومت رضا شاه که در دوران پر جوش و خروش جهان پس از انقلاب کبیر اکتبر در واقع نقش ترمز کننده رشد مستقل، مترقی و سریع کشور را بازی کرده بود، ایرانی اسف انگیز از خود بر جای گذاشت، یعنی ایرانی تحت حاکمیت فنودالها و سرمایه‌داران دلال، با يك دستگاه پوشالی حاکمیت که به محض از دست دادن سرنیزه، بعلت ضد خلقی بودنش برق آسا فروپاشید، ایرانی غارت شده و عقب مانده و وابسته با مردمی سرکوب شده و محروم، ایرانی نیمه مستعمره و زائده امپریالیسم که دستگاه حاکمه رضاشاهی آن در تڪ و پوی ارباب یابی دست به دامان فاشیسم دراز کرده بود.

این وضع، هر میهن پرست ایرانی را تا مغز استخوان متأثر میساخت. گروهها و افراد مترقی کشور در شرایط آزادیهای نسبی پس از شهریور مبارزهای را که در دوران ترور رضاشاهی فروکش کرده بود، احیا نمود. در مهرگان سال 1320 حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران بنام حزب توده ایران، و بمثابه وارث و ادامه دهنده راه سوسیال دموکراسی انقلابی دوران مشروطیت و حزب کمونیست ایران، که طبق قانون سیاه سال 1310 ممنوع شده بود، از نو تاسیس گردید. مبارزه علیه فاشیسم که محور مبارزه آزادی و اسارت در سرتاسر جهان آنروزی بود، در ایران نیز یکی از پایه‌های زندگی سیاسی جامعه قرار گرفت. در زمینه مبارزه علیه فاشیسم و هر گونه رژیم استبدادی در کشور ما روند آرایش نیروهای سیاسی آغاز گردید. قوای ضد فاشیست و طبقات و اقشار ملی و دموکراتیک در پیرامون طبقه کارگر و حزب توده ایران گرد آمدند و در سنگر مقابل آنها، فنودالهای بزرگ، مرتجعترین سرمایه‌داران، رجال پوسیده پس مانده "فراماسون" برخی امرای ارتش و عده‌ای از روشنفکران و میرزا بنویس های دستگاه بوروکرات شاهی در اطراف دربار متمرکز گردیدند. اینان گرچه در شرایط آن روز جرات دفاع آشکار از فاشیسم نداشتند ولی به بهانه‌ها و عناوین مختلف علیه هر قدم و پدیده مترقی، استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی در جامعه ایران با چنگ و دندان مقاومت میکردند. طی چهار سال بعد از شهریور در این میدان نبرد، قطب ضد فاشیست، ضد ارتجاع و ضد استعمار برهبری حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر کشور بسرعت نضح یافت و به متشکل ترین، نیرومندترین جریان سیاسی و اجتماعی ایران و سرتاسر خاورمیانه مبدل شد.

پیروزی ائتلاف ضد هیتلری که اتحاد شوروی نیروی اصلی و عمده آنرا تشکیل میداد بر فاشیسم آغاز دوران جدیدی را در تاریخ بشر مژده داد. در کشورهای رسته از اسارت فاشیسم انقلابهای سوسیالیستی یکی پس از دیگری پیروز میگردد. جنبش کارگری و کمونیستی کشورهای سرمایه‌داری را به تلاطم افکند. جهان دو میلیارادی کشورهای مستعمره وابسته برای کسب استقلال علیه استعمار بپا می خاست. بحران عمومی سرمایه‌داری در عمق دومین مرحله خود فرو

میریخت. ایران از این پویه جهانشمول مستثنی نبود. در اینجا نیز نبردی آشتی ناپذیر میان گذشته میرنده و آینده شتابنده حدت مییافت. در مقابل خواستهای استقلال طلبانه و ترقیخواهانه مردم ایران کمپانی نفت انگلیس میکوشید نفت ایران را همچنان غارت کند و امپریالیسم "تازه از راه رسیده" آمریکا برای چپاول ایران کیسه دوخته بود. فنودالهای "هزار فامیل" میخواستند مکیدن خون دهقانان را ادامه دهند. سرمایه‌داران دلال میکوشیدند جان و مال مردم ایران را همچنان مورد معامله با انحصارات امپریالیستی قرار دهند. و همه اینها باهم برای اجرای این هدفها میکوشیدند دستاوردهای پس از شهریور را از دست مردم ایران بگیرند و دیکتاتوری رضاشاهی را احیاء سازند.

بویژه از بهار سال 1324 این مبارزه حدت خاصی کسب کرد و نیروهای ارتجاعی ایران در جبهه وسیعی فعالیت خود را تشدید نمودند. تهاجم سید ضیائیها و پلیس حکومتی در اصفهان علیه اعضای حزب توده ایران، یورش های ارتجاع در تهران و تبریز و کرمانشاه و اصفهان و شاهی و دیگر شهرها علیه اعتصابات و نمایشها، رانده شدن صدها کارگر انقلابی توسط شرکت نفت انگلیس از کار، اعلان حکومت نظامی توسط صدرالاشراف در اصفهان، اعمال اسلحه توسط ارفع رئیس آنروزی ستاد ارتش علیه حزب توده ایران، اتحادیه‌های کارگران و مطبوعات آزادیخواه، تسلیم نیروهای فنودال ها و خانهای عشایر در نقاط مختلف علیه جنبش انقلابی ایران و بویژه نهضت دهقانی، نمونه‌های از این واقعیت بود. طبقات ارتجاعی با پشتیبانی همه‌جانبه دولتهای آمریکا و انگلیس قدرت دولتی را در دست خود نگاه داشته آماده میشدند تا پس از خاتمه یافتن شرایط دوران جنگ و یا شاید قبل از آن با يك ضربت قاطع جنبش انقلابی ایران را سرکوب و دیکتاتوری خود را احیاء نمایند.

علت پیشگامی آذربایجان را باید قبل از هر چیز در شرایط تاریخی و اوضاع ویژه آذربایجان و همچنین در سنن تاریخی خلق آذربایجان جستجو کرد. آذربایجان آن بخش از خاک ایران بود که آنروز امپریالیسم امکان مداخله نظامی مستقیم در آنرا نداشت. آذربایجان آن سرزمینی بود که در طی 40 سال قبل دوبار (تحت رهبری ستارخان و شیخ محمد خیابانی) علیه استبداد و استعمار و ارتجاع قیام نموده، سنن و تجارب درخشانی در ذخیره داشت. بالاخره، آذربایجان آن خطه از خاک ایران بود که علاوه بر مظالم عمومی تحت فشار طاقت فرسای ستم ملی نیز قرار داشت و در حالیکه در آغاز سلطنت پهلوی پیشرفته‌ترین ایالت ایران بود، در نتیجه ملاحظات سیاسی، ستم و تبعیض رضاشاه به یکی از استانهای عقب مانده ایران مبدل شد. در حالیکه آذربایجانها حداقل يك پنجم مردم ایران را تشکیل میدادند فقط يك صدم نیروی محرك موتوری ایران در آذربایجان قرار داشت و از 69 کارخانه نساجی ایران فقط 3 کارخانه، از 30 کارخانه بافندگی فقط 2 کارخانه و از 8 کارخانه قند موجود در سراسر کشور فقط يك کارخانه در آذربایجان ساخته شده بود. از هشت کارخانه کنسرو سازی، 9 کارخانه روغن نباتی و 26 کارخانه پنبه پاک کنی موجود در ایران آنروز يك کارخانه هم در آذربایجان قرار نداشت. 89 درصد همه مردم و 99 درصد روستائینان بیسواد بودند. در آذربایجان جمعاً 70 تخت بیمارستان وجود داشت. ستم ملاکان، استثمار بیرحمانه، ستم ملی، تبعیض وجود ژاندارم آذربایجانها را به مهاجرت مجبور و آذربایجان را به نیمه ویرانه مبدل کرده بود.

آذربایجان حرکت خود را از راه مسالمت آمیز آغاز کرد ولی با مقاومت دولت مرتجع مرکزی روبرو شد. مردم آذربایجان عده‌ای نماینده واقعی خود را برای مجلس شورا انتخاب کردند ولی مرتجعین بتوطئه رد اعتبارنامه دست زدند. محافل ملی و دموکراتیک آذربایجان رسماً به حکومت مرکزی بوسیله تلگراف مراجعه نموده و طبق قانون اساسی خواهان تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی و دموکراتیزه کردن حیات سیاسی شدند. ولی صدرالاشراف نخست وزیر آن روز در

نهایت خودسری و وقاحت در مجلس اعلام نمود که از آذربایجان هزار تلگراف هم بیاید به یکی از آنها ترتیب اثر نخواهد داد. هر روز این واقعیت روشن تر دیده میشد که ارتجاع بدون درگیری و اعمال جبر حق مردم را نخواهد داد.

12 شهریور سال 1324 فرقه دموکرات آذربایجان برهبری و شرکت فعال عده‌ای از پیش کسوتان و فعالان نهضت کارگری و کمونیستی و نیروهای ضد استبدادی و ضد استعماری تاسیس گردید. در پیام مشهور 12 شهریور اعلام گردید که خلق آذربایجان مصمم است "در داخل ایران و بشرط حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران اداره امور داخلی خود را بدست خود گیرد". این بدان معنی بود که آذربایجان برای بار سوم در سنگر مقدم انقلاب ایران قرار میگیرد، برای میدل شدن به پایگاه آزادی سرتاسر ایران بپا میخیزد و در این گوشه رزمنده میهن بلا دیده ما حوادث در سمت استقرار حکومت خلق سیر میکند. 16 شهریور سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان هدفهای پیام 12 شهریور را مورد تایید قرار داد و از لحاظ رهبری و سازمانی به فرقه دموکرات پیوست.

رشد جنبش در آذربایجان حکومت ارتجاعی تهران را بوحشت انداخت. درمین جوان، کاغذکنان، چاروایعاق، سرند و دیگر نقاط ژاندارماها به دهات حمله بردند، فعالان جنبش در روستا را مورد تهاجم قرار دادند و عده زیادی را کشتند. فقط در يك ماه تعداد مقتولین از 100 نفر و بازداشت شده‌گان از 1000 نفر تجاوز کرد. در تهران نیز ارتجاع علیه حزب توده ایران و شورای متحده مرکزی دست به تهاجم زد و عده زیادی از اعضای آنها را دستگیر کرد.

بدین ترتیب حکومت مرتجع تهران با مقاومت خود در مقابل اراده خلق راه رشد مسالمت آمیز جنبش را بست و راه غیر مسالمت آمیز را بر مردم تحمیل نمود. در مقابل تهاجم وحشیانه ارتجاع دهقانان آذربایجان گروههای مسلح فدائی تشکیل دادند و در میانه و سراب و اردبیل ژاندارم و پلیس را خلع سلاح نمودند. 29 آبان برهبری فرقه دموکرات آذربایجان و با شرکت 744 نماینده همه قشرهای انقلابی، ملی و دموکراتیک آذربایجان در تبریز کنگره خلق افتتاح یافت. کنگره با در نظر گرفتن خود سری و بی اعتنائی حکومت تهران به خواست مردم و نقض اصل قانون اساسی درباره تشکیل انجمن ها خود را مجلس موسسان اعلام نمود و مسئله تشکیل حکومت ملی آذربایجان را مطرح ساخت. در تاریخ 21 آذر برهبری فرقه دموکرات آذربایجان، مجلس ملی آذربایجان در شهر تبریز افتتاح گردید. این مجلس بشرط حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و در داخل ایران برهبری سید جعفر پیشه‌وری رجل برجسته جنبش کارگری و کمونیستی ایران حکومت ملی آذربایجان را مرکب از 11 وزارتخانه تاسیس کرد.

30 سال است که ارتجاع ایران سرکوب جنبش 21 آذر را بعنوان روز "نجات آذربایجان" جشن میگیرد. برای اینکه هدف این سرکوب و ماهیت این مدعا را بروشنی ببینیم کافی است بدانیم حکومت ملی آذربایجان بچه کسی خدمت میکرد و ارتجاع ایران با سرکوب جنبشهای آذربایجان و کردستان چه چیزی را "نجات" داده است. بدین منظور رؤس عمده اصلاحات حکومت ملی آذربایجان را باجمال ذکر میکنیم.

اصلاحات سیاسی: 1- برانداختن سلطه حکومت مرتجع (حکومت فنودالها و سرمایه‌داران دلال) و نفوذ امپریالیسم از آذربایجان، شکستن دستگاه ارتجاعی دولتی سابق و استقرار رژیم حاکمیت و دستگاه حکومتی ناشی از خلق و متکی بر خلق تحت رهبری يك حزب انقلابی، 2- نجات توده‌های خلق و قبل از همه کارگران و دیگر زحمتکشان شهر و ده از بی حقوقی و اسارت و آوردن آنها بصف مقدم زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه، و 3- تامین خودمختاری خلق آذربایجان در داخل ایران و استقرار دموکراسی بسود خلق.

اصلاحات اقتصادی : 1- ملی کردن معادن، ثروتهای زیرزمینی و جنگلهای طبیعی 2- بکارانداختن مجدد کارخانههای پشمینه، کلکتهچی، خمروی، بوستان، شایان، ایران کبریت، دخانیات و قند میانداوب که مدتها بود در قسمتی و یا بکلی از کار ایستاده و متروک گشته بودند و تاسیس کارخانه جدید نساجی ظفر، 3- از میان بردن مناسبات فئودالی و مصادره 437 ده دشمنان خلق و توزیع مجانی آنها باضافه 373 ده خالصه (جمعا 380 هزار هکتار زمین) در میان دهقانان آذربایجان، 4- واگذاری زمین باغها، خرمناگاهها، زمین خانه و خود خانههای دهقانان و کلیه ابنیه و اعیانی دهات سرتاسر آذربایجان بطور رایگان به دهقانان، 5- الغای کلیه وامهای دهقانان به دولت و ملاکان و سلف خرها، 7- الغای سلطه ملاکان بر شخصیت دهقانان و احیای آزادی کامل شخصی دهقانان، 8- تبدیل انجمن ده منتخب از جانب دهقانان به یگانه ارگان حاکمیت در ده و پایان دادن بسلطه ارباب و ایادی وی، 9- تاسیس "شرکت آب و ماشینهای کشاورزی"، "شرکت پنبه"، "بانک فلاحت" برای خدمت به دهقانان، 10- تعیین 8 ساعت روزکار، تامین بیمه‌های اجتماعی و حق تاسیس اتحایه‌ها، منع کار کودکان کوچکتر از 14 سال، نگهداری کودکان کارگران بحساب دولت، اعطای سالی یک ماه مرخصی به کارگران و کارمندان با گرفتن مزد و حقوق و 3 ماه مرخصی با مزد و حقوق برای زنان کارگر و کارمند قبل و بعد از وضع حمل، پرداخت حقوق دوران بیماری و آسیب دیدگی در کار، تامین حقوق بازنشستگی برای همه، 11- اعطا و اجرای برابری حقوق زن و مرد در جامعه و خانواده در عمل.

اصلاحات فرهنگی : 1- استقرار آموزش همگانی و مجانی بزبان آذری و اختصاص دادن چهل درصد بودجه دولتی بامور آموزشی و فرهنگ، 2- ایجاد 3800 کلاس برای برانداختن بیسوادی در سرتاسر آذربایجان، 3- ایجاد بیش از 2 هزار دبستان و دبیرستان فقط در شهرهای آذربایجان و افتتاح دبستان تقریبا در کلیه دهات آذربایجان، 4- تاسیس اولین دانشگاه در تبریز، 5- تاسیس دوره آموزش کشاورزی، آموزشگاههای پرستاری، پزشکیاری، راه آهن، مامائی، تلگراف، مدرسه سیاسی و مدرسه حقوق، 6- انتشار روزنامه "آذربایجان"، "آزاد ملت"، "ینی شرق" (خاورنور)، "غلبه"، "جودت"، "ارومیه" و مجموعه‌های "آذربایجان اولدوزی" (ستاره آذربایجان)، شاعرلر مجلسی" (مجلس شعرا)، "معارف"، "وطن"، "فدائی"، "دموکرات"، و "گونش" (آفتاب) با مضمونی دموکراتیک و بزبان آذربایجانی، 7- تاسیس نخستین ایستگاه رادیو تبریز، 8- تاسیس تئاتر، فیلارمونی و ارکستر دولتی آذربایجان، آغاز بنای تئاتر در همه شهرها و سینما در همه شهرها و دهات، تاسیس سازمان ورزش توده‌ای، اتحادیه نقاشان و مجسمه سازان، مجلس شعرا، افتتاح هنرستان عالی هنرهای زیبا و "موزه هنرهای زیبا بنام بهزاد" و غیره، در يك کلمه : بنای يك فرهنگ خلقی با شکل ملی.

اصلاحات در زمینه‌های دیگر : 1- افتتاح 35 بیمارستان و مطب، 2- ایجاد 38 منطقه پزشکی و 54 داروخانه در دهات، 3- رساندن تعداد تختهای بیمارستان از 70 به 800، 4- حفر چاههای آرتزین و تعمیر قریب 40 قنات در حوالی تبریز، ایجاد سد و قنات در عجب شیر اطراف میانه (در ده گزالی) و سراب (در ده میرانکوه) و غیره.

متأسفانه امکان برشمردن همه اصلاحات حکومت ملی آذربایجان را نداریم. ولی همینقدر هم که یادآوری کردیم بروشنی نشان میدهد که آنچه حکومت ملی آذربایجان در کمتر از یک سال انجام داد اصلاحاتی عمیقا بنیادی بود که در ایران آنروز کسی نمیتوانست خوابش را هم ببیند.

پیروزی رژیم خلق در آذربایجان و کردستان که از دفاع و پشتیبانی بیدریغ حزب توده ایران و همه مردم میهن ما برخوردار بود آب و هوای سیاسی ایران را تغییر داد. نهضت ضد فئودالی و ضد امپریالیستی در ایران تحت رهبری حزب توده ایران اوجی بیسابقه گرفت. همه مردم ایران چشم خود را به آذربایجان و کردستان دوخته بودند. دهها تن از برجسته ترین و شریف ترین

افسران توده‌های ارتش ایران به جنبش آذربایجان و کردستان پیوستند و با جان و دل بدفاع از آنها پرداختند.

حکومت مرکزی باتهام مسلحانه خود حکومت ملی آذربایجان را سرکوب کرد و دستاوردهای مردم آذربایجان را بر باد داد، یعنی آذربایجان و کردستان را "نجات نداد" بلکه آذربایجان و کردستانی را که نجات یافته بود از نو بزیر زنجیر اسارت و بردگی کشید. آنچه با این تهاجم نجات داده شد منافع غارتگرانه طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم بر ایران بود.

برای داوری بهتر باید اینرا نیز بگوئیم که حکومت ملی آذربایجان اصلاحات مذکور را با دست خالی آغاز کرد و در محیط محاصره اقتصادی و نظامی، فشار سیاسی، عملیات تخریبی و شانناژ تبلیغاتی حکومت مرتجع مرکزی و امپریالیسم آنها را انجام داد. چند روز قبل از 21 آذر ماموران دولتی موجودی بانکهای آذربایجان را مخفیانه به تهران برده بودند و در مقابل 18 میلیون تومان بدهی بمردم در صندوق شعب بانکی آذربایجان جمعاً 2 میلیون تومان موجودی وجود داشت. هرگاه اصلاحات یکساله شگرف فوق الذکر را که با دست خالی آغاز شد و جز حاکمیت خلق پشتوانه‌ای نداشت با مجموع "اصلاحات" 50 ساله حکومت خاندان پهلوی در آذربایجان که هر سال صدها میلیون ثروت این سرزمین را بغارت میبرد مقایسه نماییم بروشنی خواهیم دید که "اصلاحات" 50 ساله حکومت پهلوی از لحاظ عمق حتی با اصلاحات یکساله حکومت ملی آذربایجان نیز قابل قیاس نیست. در روشنی نهضت های آذربایجان و کردستان آشکارا دیده میشود که آنانکه حکومت پهلوی را ترمز تاریخ معاصر ایران می نامند، سخنی بگزارف نگفته‌اند.

واقعیتی که در بالا ذکر شد آشکارا نشان میدهد که جنبش 21 آذر جنبشی بود از طراز جنبش های خلقی پس از شکست فاشیسم آلمان که اکثریت قریب باتفاق آنها امروز با استقرار سوسیالیسم در همه و یا بخشی از کشورهای مربوطه منجر گردیده است. ارتجاع و امپریالیسم چنین جنبشی را لجن مالی میکند و جز این انتظار دیگری از آنها نمیتوان داشت. ولی از سازمانها و افراد ملی و دموکراتیک و دانشمندان وطن پرست ایران که باید تاریخ راستین میهن و دستاوردهای پرارزش آنرا بدرستی تشخیص دهند و هر سطر آنرا گرامی بدارند یگانه انتظار اینست که این وظیفه وجدانی را بدقت انجام دهند و از عدالت و واقعیت دفاع نمایند.

این حقیقتی است که در میان خلقهای ستمکش ایران آگاهی ملی و مطالبه حقوق ملی در حال رشد است و نمایندگان واقعی خلق حتی در شرایط ترور موجود نیز خواست الغای ستم ملی و تامین آزادی ملی را مطرح میکنند. صمد بهرنگی که بیشک یکی از درخشانترین چهره‌های فرهنگ توده‌های ایران بود و سالها در دهات آذربایجان آموزگاری کرد با تکیه بر واقعیت‌هایی که با پوست و گوشت خود درک مینمود بقیمت جان خود مینوشت: "... بچه آذربایجان پس از سالها با آنهمه بخشنامه‌های عریض و طویل که باید فارسی حرف زد از دو کلمه فارسی حرف زدن و عرض حال عاجز است ... شاگرد که فارسی حرف زدن را بلد نباشد بالطبع دیگر درسها را هم که بزبان فارسی است نخواهد توانست یادبگیرد... بازرسانی که از تهران به شهرهای آذربایجان آمده‌اند و از کلاسها بازدید کرده‌اند همیشه يك ایراد گرفته‌اند: شاگردان فارسی حرف زدن بلد نبودند" و "چرایش پر واضح است" ("صمد بهرنگی - کند وکاو در مسائل تربیتی ایران - چاپ پنجم" ص 71، 73، و 74). بهرنگی خواست تحصیل بزبان مادری را بدان جهت مطرح میکند که در عمل پی برده است که یکی از عمده‌ترین شرایط الغای بیسوادی توده عظیم مردم زحمتکش تحصیل بزبان مادری است. خواست الغای ستم ملی دارای يك محتوی طبقاتی است و هنگامیکه خلق این خواست را مطرح و اجرا کند محتوی آن يك محتوی دموکراتیک خلقی است.

ولی درباره جنبش 21 آذر گاهی قضاوت‌های سطحی و تحریفات نابخشودنی که شاید از کمی اطلاع و یا تاثیر تبلیغات دشمن و یا عوامل دیگر ناشی میشود، بچشم میخورد. اغلب اوقات

محتوی، یعنی اصلاحات عمیق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حکومت ملی آذربایجان را که تعیین کننده مقام عالی تاریخی جنبش 21 آذر است کنار گذاشته و فقط بمسئله ملی می چسبند، آنهم با روحی عمیقا تحریف آمیز و خصمانه. کسانیکه این کار را میکنند بچند گروه عمده تقسیم میشوند: اول باید ماموران بی نام و با نام سازمان امنیت را نام برد. از آنجمله است مولف و یا مولفین جزوه "ناسیونالیسم و مسئله ملی در ایران" که مدعی است اندیشه "کثیرالمله بودن" ایران توسط "مشتی بیگانه پرست در خارج از کشور" ایجاد شده (جزوه نامبرده ص 4). کسان دیگری که حتی خود را "انقلابی" مینامند مدعیند که اندیشه "خلفهای ایران" "افسانه" و "وارداتی" است و کنفرانس وحدت که با ایجاد وحدت رهبری و سازمانی حزب توده ایران احیاء نموده گویا "خطر تجزیه ایران" را تجدید کرده است.

دوش بدوش رژیم شاه و سازمان امنیتش مائوئیستها و تروتسکیستها نیز مدتی است بمنظور سوء استفاده از مسئله ملی برای مبارزه علیه نهضت انقلابی ایران به تلاش پرداخته و مسئله ملی را دستاویزی برای اقدامات ضد توده‌ای، ضد شوروی و ضد کمونیستی خود قرار داده‌اند.

با احساس و غرور و افتخار باید این واقعیت را ذکر نمائیم که حزب توده ایران آن سازمانی است که قبل از همه صادقانه تر و اصولی تر از همه و بر پایه سنن جنبش کارگری و کمونیستی ایران مسئله ملی را در ایران مطرح نموده، راه حل آنرا نشان داده و با کمال صراحت و وضوح در برنامه خود تصریح کرده است. اصول عمده نظر حزب توده ایران در مسئله ملی که بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم قرار دارد، به ترتیب زیر است: توصیف ایران بمثابه کشوری کثیرالمله که در آن ستم ملی وجود دارد، خواست تامین حق کامل خلفهای ایران در تعیین سرنوشت خویش و شناسائی حق اقلیت های ملی ایران در برخوردار شدن از کلیه حقوق ملی، اجتماعی و فرهنگی خود، طرفداری از اتحاد داوطلبانه کلیه خلفهای ایران بر مبنای برابری، توصیف مسئله ملی بمثابه جزئی از جنبش انقلابی سرتاسر ایران و طرح و حل آن در چارچوب شعارهای عمده طبقه کارگر در هر يك از مراحل انقلاب ایران، مبارزه علیه شوینیسم عظمت طلبانه و ناسیونالیسم محلی و در پیروزی انترناسیونالیسم پرولتری.

در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک، حزب توده ایران بر پایه اصول فوق در برنامه خود پیشنهاد میکند: بر اساس اتحاد داوطلبانه کلیه خلفهای ایران جمهوری ملی و دموکراتیک ایران تاسیس شود، مجلس نماینده‌گان مردم ایران عالیترین مقام قدرت دولتی در این جمهوری با شرکت نمایندگان منتخب کلیه خلفهای ایران تشکیل گردد، در تقسیم بندی کشور بر پایه ملیت سکنه مناطق مختلف کشور بر اساس اصول دموکراتیک تجدید نظر بعمل آید و در هر واحد ملی، مجلس ملی برای اعمال حق خودمختاری ایجاد شود و برای خلفها و اقلیتهای ملی ایران سیستم فرهنگی ملی تشکیل گردد و آموزش بزبان مادری در کلیه مراحل تحصیلی تامین شود.

حزب توده ایران دفاع از منافع اجتماعی و آزادی ملی خلفهای ایران را وظیفه ذاتی و سرشتی خود میداند و با اصولیت در این راه پیش میرود.

اینست آن برنامه علمی و عمیقا انسانی که صمیمی ترین سپاس و احترام قلبی همه خلفهای ایران را نسبت به حزب توده ایران بر می انگیزد و آنها را متقاعد میسازد که آزادی واقعی را فقط تحت پرچم حزب مارکسیستی - لنینیستی طبقه کارگر، یعنی حزب توده ایران بدست خواهند آورد. اینست آن دورنمای شورانگیزی که حزب توده ایران تحت پرچم پرافتخار مارکسیسم - لنینیسم درباره ایران فردا ترسیم میکند - ایرانی که از بند اسارت خواهد رست و بسرزمین آزادی و سعادت انسان زحمتکش، دژ خلل ناپذیر برادری خلفها و کشوری واقعا مستقل و متحد مبدل خواهد شد.

تاریخ انقلابی میهن گرامی خویشرا که جنبش 21 آذر يك فصل درخشان آنرا تشکیل میدهد بدقت بیاموزیم و در نبرد علیه ارتجاع و امپریالیسم و در راه استقلال و دموکراسی در ایران از آن الهام میگیریم.

نشریه سیاسی تئوریک "دنیا"، آبان 1355، شماره 8، سال سوم(دوره سوم).

نکاتی چند پیرامون مسائل حاد جنبش خلق کرد

اخیرا در میان محافل ملی کرد کشش چشمگیری بسوی بررسی علمی جنبش کرد مشاهده میشود. سازمانها، گروهها و افراد مختلف هر يك بنوبه خود میکوشند از آنچه بر كردستان عراق گذشت، نتیجه بگیرند و راهی پیرومند برای رشد آتی جنبش کرد پیشنهاد کنند. باید بگوئیم که این پدیده - کوشش برای بررسی علمی جنبش کرد - صرفنظر از درجه عمق و درستی مسائل مطروحه و نتیجه‌گیریها خودبخود پدیده‌ایست مثبت و مسرت‌انگیز. زیرا بدون نظریه انقلابی عمل انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد. انطباق خلاق نظریه انقلابی، یعنی عملی بر واقعیات مشخص جنبش کرد وظیفه مقدس و تعطیل‌ناپذیر هر سازمان، گروه و یا فرد آزادی است که صادقانه و صمیمانه جویای آزادی و سعادت برای خلق کرد است.

درباره فاجعه‌ای که امپریالیسم، صهیونیسم و رژیم فرومایه شاه ایران بدست جناح راست رهبری سابق كردستان عراق برای خلق كردستان عراق بیار آوردند، چه قبل و چه بعد از ماجرا، مطبوعات و رادیوی حزب توده ایران بارها نظر اصولی حزب را بیان داشته‌اند و زندگی در هر قدم درستی آنها را باثبات رسانده است. اکنون که پس از گذشتن آن مرحله دردناک در میان محافل کرد سؤال "چه باید کرد؟" مطرح گردیده می‌خواهیم بنوبه خود نکات مهمی را که بنظر ما برای دادن جواب درست به بسؤال فوق دارای اهمیت اساسی است، مطرح نماییم.

عمیقا اعتقاد داریم که در ماجرای كردستان عراق آنکه شکست خورد خلق کرد نبود، بلکه ایدئولوژی ارتجاعی، سیاست ارتجاعی و عمل ارتجاعی جناح راست رهبری بود. و اما خلق مبارز و شریف كردستان عراق همچنان مغرور و سربلند است و بیشک رشد سیاسی، شجاعت تاریخی و توانائی معنوی آنرا درخود خواهد یافت که پس از این تجربه تلخ راه درست آزادی و سعادت خویش را در پیش گیرد. تجربه كردستان عراق همچنین باید خلق کرد کشورهای دیگر و از جمله خلق كردستان ایران را نیز در سمتگیری درست یاری کند.

یکی از مسائل مهمی که از جانب برخی محافل ملی کرد مطرح میشود اینست که جنبش کرد در هر کشوری دارای دو جنبه است: 1- "از طرفی جزئی است از نهضت مشترک همه خلقها همان کشور علیه ارتجاع و امپریالیسم" 2- "از طرف دیگر جزئی است از جنبش خلق کرد که در میان دولتهای ایران، عراق، تکیه و سوریه تقسیم گردیده است". برای برخی از این محافل مسئله بطور کلی در همین آغاز پایان می‌یابد و از مرحله طرح وارد مرحله بررسی نمیشود. گرچه درباره دو جنبه مذکور سخن بسیار گفته میشود و حتی برای یافتن "وحدت دیالکتیک" میان آنها کوشش بعمل می‌آید، ولی پیشروی مهمی در این زمینه بدست نمی‌آید.

برخی محافل آنچنان تحت جذب دو جنبه فوق الذکر و دورنمائی که از نظر آنها میتواند بوجود آورد، قرار میگیرند که با شور و شوق آمیخته با مبالغه می‌نویسند: بعلت داشتن دو جنبه مذکور جنبش کرد میتواند حلقه پیوند میان جنبشهای انقلابی کشورهای چهارگانه باشد و بدین ترتیب "كردستان بهيك پایگاه بزرگ و شکست‌ناپذیر انقلاب در خاور علیه امپریالیسم و استثمار، در راه آزادی و سوسیالیسم" مبدل شود.

آخرین سخنی که برخی از این محافل در تحلیل دو جنبه مذکور و عبرت آموزی از تراژدی كردستان عراق میگویند اینست که: هرکس و هر جنبشی بخاطر ارضای امپریالیسم و حکومتهای ارتجاعی منطقه مسئله "اشترک سرنوشت ملت تقسیم گشته کرد" را پشت گوش اندازد و مبارزه کردها را از "قسمت های دیگر كردستان" و خلقهای همراه و همسنگر جدا سازد و دوست را با دشمن اشتباه کند بهمان روزی خواهد افتاد که رهبری عشیره‌ای - ذلیل و سرافکنده دست شاه ایران

- افتاده است و جنبش کرد را بهمان عاقبت دچار خواهد کرد که جنبش کردستان عراق دچار گردید. ما خواهیم کوشید مسئله طرح شده را دنبال نمائیم.

برخی محافل در عین اینکه خود تلویحا اذعان دارند که مسئله ملی کرد اکنون در درون کشورهای گوناگونی مطرح میشود و حل آن در چارچوب شرایط داخلی هر يك از آن کشورها قرار دارد و وابسته بمبارزه مشترك همه خلقهای هرکدام از آنها علیه ارتجاع و امپریالیسم است جنبش کرد، خلق کرد و بطور کلی مسئله ملی کرد را چنان در قالب واحدی بهم درمی آمیزند که گویی سخن از يك کشور و يك جنبش میروید. برخی از این محافل آنچنان در راه این تعمیمات پیش میروند که عملا پندار "کردستان بزرگ" را بجای واقعیت می نهند و بر این پایه احکامی صادر میکنند که ناگزیر خصلت ذهنی و پنداری پیدا میکند و مبارزه خلق کرد را از واقعیت دور میسازد. پس از طرح مسئله بصورتی که محافل مزبور عنوان میکنند، یعنی پس از طرح دو جنبه‌ای که برای مسئله کرد قائل میشوند، قاعدتا باید چنین سئوالی مطرح گردد که از این دو جنبه کدام با واقعیت ها و شرایط زندگی مطابقت دارد و جنبش کرد اگر میخواید واقعا مترقی و پیروزمند باشد در شرایط مشخص دوران کنونی باید بر پایه کدامیک از این دو جنبه قرار گیرد؟

آیا باید بر "اشتراک سرنوشت ملت تقسیم گشته کرد" بمثابه مبنای تعیین کننده تکیه کرد؟ صرفنظر از ایرادات اصولی که باینگونه طرح مسئله وجود دارد، جواب این سئوال بطور قطع منفی است. اگرچه در گفته‌ها و نوشته‌های هیچیک از محافل کرد باین پرسش پاسخ مثبت داده نشده، ولی از جانب همین محافل پاسخ صریح منفی و استنتاجات پیگیر علمی ناشی از چنین پاسخی نیز تصادف نمیکنم.

پی ریزی جنبش کرد بر مبنای "اشتراک سرنوشت ملت تقسیم گشته کرد" حداقل نتایج زیر را به دنبال خواهد داشت :

1. سبب خواهد شد: اولاً - جنبش کرد در کشورهای مختلف منفرد گردد و ثانياً - دولت هائی که بطور مستقیم دشمن آزادی خلق کردند - بالعکس - علیه خلق کرد باهم متحد شوند. بالنتیجه در مقابل جبهه محدود و منفرد "ملت کرد" جبهه وسیع عمدهترین نیروهای ارتجاعی منطقه بوجود خواهد آمد. یعنی پی ریزی جنبش کرد بر چنین مبداء و مبنائی در نخستین گام از لحاظ سیاسی و نظامی محکوم به ناکامی است.

2. چنین جنبشی فاقد محتوی دموکراتیک و لذا از لحاظ اجتماعی نیز محکوم بناکامی خواهد بود. زیرا چنین جنبشی علاوه بر مقتضای سرشت ناسیونالیستی خود بخاطر اتحاد هرچه بیشتر افراد "ملت" برای مقابله با جبهه وسیع دشمن نیز علایم و علاقات ملی را بر علانم و علاقات اجتماعی برتری خواهد نهاد. لذا خواهناخواه "صلح طبقاتی" را در میان کردها تبلیغ و ترویج خواهند نمود و حاکمیت طبقات و اقشاری را که منافعشان با منافع خلق کرد متضاد است بر کردهای هر يك از کشورها تحمیل خواهد کرد. چنین طبقاتی نه میخوانند و نه میتوانند خلق کرد را از اسارت ارتجاع و امپریالیسم آزاد کنند و راه ترقی پیش گیرند، بلکه خود اصل و نماینده ارتجاع و پایگاه امپریالیسم بوده و خواهند بود. اگر ادعا شود که در این حال جنبش علیه طبقات ارتجاعی خود کردها نیز خواهد رزمید باید بگوئیم اولاً - این ادعا بغرض صمیمانه بودن نمیتواند از حرف بمرحله عمل درآید و ثانياً - اگر هم کسانی در اجرای آن بکوشند در معرض تهاجم مشترك ارتجاع کردهای هر کسور و بطور کلی دشمنان داخلی و خارجی قرار خواهند گرفت.

3. در برابر جنبش انقلابی هر يك از چهار كشوری که کردها در آن ساکنند مسائل عمده‌ای قرار دارد که به کردهای ساکن همان کشور نیز بمثابة مسائل عمده روز مربوط است. جدا کردن مبارزه زندگی سیاسی جنبش کرد هر کشوری از مسائل عمده و مبارزه کشور خود و گذاشتن مسائل و وظایف دیگری (که بیشک تصنعی خواهد بود) در برابر خلق کرد در واقع بمعنای دورگشتن از واقعیت و گام زدن در عالم خیال است. گفته میشود همانطور که دشمنان خلق کرد میتوانند روزی در پیمان سعدآباد و روز دیگر در پیمان بغداد (و بعد سنتو) باهم متحد شوند (که یکی از هدفهای آن مقابله با نهضت های ملی است) کردهای چهار کشور نیز باید در برابر آنها مقابله بمثل کنند. ولی باید متوجه بود که پیمانهای مذکور عبارت از اتحاد نیروهای ارتجاعی فقط يك ملت نبوده و نیست. مثلا در پیمان بغداد ارتجاع ایران، عراق، ترکیه و پاکستان (که يك مجمع ارتجاع چند ملتی است و ارتجاع کرد نیز در آن شرکت دارد) با شرکت و رهبری ارتجاع امپریالیستی آمریکا و انگلیس دست بدست هم داده علیه کلیه خلقهای منطقه (از جمله خلق کرد) و جنبش انقلابی جهانی دست اندر کار شده بودند. اکنون نیز پیمان سنتو با اشتراك اعضای خود همان وظیفه را انجام میدهد. روشن است که جنبش کرد را نباید و نمیتوان در برابر جبهه وسیع ارتجاع چند ملتی محکوم به انفراد و شکست نمود. همانطور که ارتجاع ملتهای مختلف باهم متحد میشوند خلقها نیز برای مقابله با آنها باید متحد گردند. یعنی تکیه بر "اشتراك سرنوشت خلق تقسیم گشته کرد" نمیتواند برای جنبش کرد مبنائی مترقی و امیدبخش باشد. استراتژی مبتنی بر چنین مبدائی در گذشته بارها از بوته آزمایش گذشته و علاوه بر شکست حتی نتوانسته است در میان خلق کرد هیچ سنت مثبت و الهام بخشی بوجود بیاورد. شکست شعار "کردستان بزرگ" فاصله گرفتن هرچه بیشتر نیروهای آگاه و مترقی کردها از این شعار احتراز ناسیونالیسم و سپاراتیسم و کشش آگاهانه بسوی انترناسیونالیسم و دفاع از استقلال، وحدت و تمامیت هر کشوری بر مبنای دموکراتیک بر این واقعیت مسرت بخش گواهی میدهد که نیروهای پیشرو خلق کرد در روشن بینی سیاسی و اجتماعی خود رشد قابل تو ملاحظه‌ای یافته‌اند که بنوبه خود میسر نزدیکتر شدن آزادی خلق کرد در هر کشوری است.

پس باید از مبنای وحدت اتنیک به مبنای وحدت اجتماعی - اقتصادی و سیاسی، یعنی مبنای منافع طبقاتی توده‌های خلق گروید. زیرا چنین مینا و مبدائی : اولاً - بسود توده خلق زحمتکش کرد است و ثانياً - جنبش کرد را بحد اکثر نیرومند و دشمنان این جنبش را بحد اکثر ضعیف میسازد. بدیگر سخن خلق کرد در هر کشوری که زندگی میکند باید قبل از "هم ملت ها" ی کشورهای همسایه بسراغ هم کشورهایش برود. زیرا اینانند که گرچه ملیت های دیگر دارند ولی بعلت "اشتراك سرنوشت" اجتماعی - اقتصادی و سیاسی همزنجیران و همزمان واقعی خلق کرد در هر کشوری هستند. یعنی باید جنبش کرد در هر کشوری بمثابة جزئی از نهضت دموکراتیک و انقلابی همه خلقهای آن کشور پی ریزی گردد، در عمیق ترین وحدت با این نهضت عمل کند و در زمینه همین نهضت به هدفهای خود دست یابد.

حال برخی جهات اصولی این اتحاد را یادآوری کنیم :

1. در میان هم کشورها نیز باید دوستان و متحدان واقعی جنبش کرد را بدرستی تشخیص داد و بعد در میان انبوه متحدان واقعی متحد عمده را بروشنی دید. مثلا در مرحله کنونی انقلاب ایران که انقلاب ملی و دموکراتیک است طبقات و قشرهای اجتماعی متحد جنبش کرد عبارتند از کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهر (پیشه‌وران و کسبه)، روشنفکران میهن پرست و مترقی و قشرهای ملی بورژوازی منسوب به همه خلقهای ایران (و از جمله خلق کرد). ولی همه این طبقات و اقشار نمیتوانند بطور مساوی دوست و متحد جنبش کرد باشند. در میان این انبوه متحدان، متحد عمده عبارت است از طبقه کارگر ایران که کارگران کردستان ایران نیز جزئی از آنرا تشکیل میدهند. جنبش کرد در ایران باید با همه نیروهای ملی و دموکراتیک ایران متحد باشد. ولی مناسبات با طبقه کارگر، نهضت کارگری و حزب طبقه کارگر ایران، یعنی حزب توده ایران بمثابة عمده‌ترین و دیرپاترین متحد و پشتیبان جنبش رهایی بخش خلق کرد در ایجاد محتوی و سمت رشد جنبش کرد نقش تعیین کننده و ماهوی دارد.

2. شعار و خواستهای جنبش کرد در هر کشوری باید در چارچوب شعار نهضت سرتاسری همان کشور قرار گیرد. خارج از این چارچوب (که آن نیز بنوبه خود باید با مصالح مبارزه انقلابی و ضد امپریالیستی جهانی مطابقت داشته باشد) هر شعار و خواست دیگری از آنجا که در حساب آخر بزبان نهضت در کشور و مبارزه عمومی ضد امپریالیستی خواهد بود، خودبخود و بی قید و شرط شعار و خواستی ارتجاعی است. هر سازمان، گروه و یا شخصیتی که این اصل عمده را نقض نماید صرفنظر از سوابق و نام و نشانش در گرداب ضد انقلاب غرق و در دام ارتجاع و امپریالیسم خواهد افتاد.

3. بناید از نظر دور داشت که فقط خواست الغای ستم ملی و تامین حقوق ملی باوجود اهمیت اصولی خود هنوز درد توده خلق را دوا نمیکند. جنبشی که نتواند بهره مادی و معنوی خود را به توده‌های خلق برساند قادر بجلب خلق و دفاع از خود نخواهد بود و لذا جنبشی پیروزمند از آب در نخواهد آمد. مانند هر جنبش خلقی دیگری جنبش کرد نیز باید با برنامه اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بسود خلق مجهز باشد - و این برنامه در هر کشوری بطور عمده باید مطابق آن برنامه اصلاحاتی باشد که نهضت سرتاسری همان کشور در مرحله مشخص پیشنهاد مینماید. این خود عامل عمده دیگری است که سرنوشت خلق کرد را در نوبت اول با هم کشورهايش پیوند ناگسستنی می بخشد.

4. جنبش کرد در هر کشور از آنجا که با سرنوشت يك خلق در يك کشور دارای طبقات و اقشار اجتماعی متضاد مربوط است باید روح دوران ما را که محتوی آن گذار بشر از سرمایه‌داری بسوی سوسیالیسم است هرگز از مد نظر دور ندارد. آنانکه در فکر نیک بختی خلق زحمتکش هستند باید خود بدانند و به دیگران نیز توضیح دهند که سوسیالیسم که آینده‌ای نه چندان دور برای همه خلقها است یگانه راه نجات انسان از ستم اجتماعی و ستم ملی است و طبقه کارگر و حزب مارکسیستی - لنینیستی وی پرچمداران راه سوسیالیسمند.

برای احتراز از اشتباه باید بجلو، بآینده نگاه کرد، رشد عینی جامعه را دید، به تسریع آن کمک نمود و جنبش کرد را در مسیر و سمت تسریع کننده این رشد قرار داد. تبری از طبقه کارگر کشور به بهانه عقب ماندگی اجتماعی - اقتصادی خلق کرد، مقابله با حزب طبقه کارگر، اشکال تراشی در سر راه نزدیکی هرچه بیشتر و هرچه عمیق تر جنبش کرد با نهضت کارگری و حزب طبقه کارگر خودبخود عملی است عمیقا ارتجاعی. باید دانست که جنبش واقعی خلق کرد بر مبنای ضد کمونیستی و ضد شوروی نمیتواند وجود داشته باشد. افتادن در چنین کوهراهی یعنی غرق شدن در منجلاب ارتجاع و امپریالیسم و بالنتیجه خیانت بخلق کرد.

5. نباید آنی فراموش کرد که جنبش کرد مورد توجه دقیق محافل امپریالیستی و نوکران آنها قرار دارد. آنها بانواع وسایل آشکار و نهان میکوشند جنبش کرد را از راه راست منحرف و آنرا به عامل اجرای سیاست غارتگرانه و ماجراجویانه خویش مبدل سازند. آنچه بر کردستان عراق گذشت تازهترین و دردناک ترین نمونه این سیاست پلید است. لذا نیروهای ملی و مترقی کردهای هر کشور باید: اولاً - خود از هرگونه عملی که برای نفوذ و سوء استفاده امپریالیسم راه باز کند بدقت احتراز ورزند و ثانياً - علیه چنین نفوذ و سوء استفادهای که امپریالیسم و ارتجاع بطرق و وسایل دیگر در میان کردها اعمال نماید مبارزه کنند.

6. گاهی مسئله استفاده از تضاد میان دشمنان مطرح میشود و این کار بمثابه يك عمل تاکتیکی تجویز میگردد. در این حکم کلی حرفی نداریم. ولی باید در نظر داشت که: اولاً - دشمنان کیانند؟ ثانياً - وسیله عمده برای پیروزی بر دشمن اتحاد با دوستان است نه استفاده از تضاد میان دشمنان. لذا باید اول با دوستان متحد شد و اگر هم استفاده از تضاد میان دشمنان ضرورت پیدا کرد فقط با تکیه بر اتحاد با دوستان چنین استفادهای میتواند تاکتیکی و لذا مجازی باشد. ثالثاً - رها کردن دست دوستان و بستن امید بطور عمده با استفاده از تضاد میان دشمنان اشتباهی است مهلك که نه جنبه تاکتیکی، بلکه جنبه استراتژیک دارد و لذا جایز نیست.

تکیه جنبش کرد در هر کشوری بر نهضت انقلابی سرتاسری همان کشور بمعنای نفی و یا کم بها دادن به همبستگی کردهای کشورهای مختلف و تاثیر متقابل زندگی سیاسی آنها نیست. این موضوعی است مهم، درخور بررسی جداگانه و از حوصله این نوشته خارج است. امیدواریم مبارزین انقلابی کرد با طرح و بررسی علمی و بدون پیشداوری مسائل مربوط به جنبش کرد در هر کشور بروشنتر شدن راه کمک کنند و خلق ستمدیده کرد را در راه نیل به آزادی و سعادت یاری نمایند.

نشریه سیاسی تئوریک "دنیا"، تیرماه 1355، شماره 4، سال سوم (دوره سوم).

نقش اتحاد شوروی در پیشرفت جامعه کشورهای سوسیالیستی

تبلیغات بورژوائی که مدتها سعی میکرد انقلاب اکتبر را "پیچ و خم تاریخ" و رویداد "ویژه يك کشور" قلمداد کند، پس از خروج سوسیالیسم از مرز يك کشور میکوشد بوجود آمدن جامعه کشورهای سوسیالیستی را بمثابة "صدور انقلاب" از جانب شوروی و مناسبات میان این کشورها را بعنوان "استعماری" معرفی نماید. ولی بوجود آمدن جامعه کشورهای سوسیالیستی نیز مانند نخستین انقلاب سوسیالیستی جهان يك ضرورت عینی تاریخی بود.

کنه مطالب اینست که رشد نیروهای مولد، که عنصر انقلابی روند تولیدند در مرحله تبدیل سرمایه‌داری به سیستم جهانی، تقسیم بین المللی کار و پیدایش بازار جهانی، یعنی بین المللی شدن تولید را بمثابة يك ضرورت اجتناب ناپذیر مطرح میسازد، اقتصاد ملی کشورهای مختلف هرچه بیشتر به لازم و ملزوم یکدیگر مبدل گشته، از مرزهای ملی و دولتی تجاوز کرده، باهم در ارتباط قرار گرفته و بهم در می پیوندند. با تسریع انقلاب علمی و فنی این جریان گسترش و عمق هرچه بیشتری کسب میکند. بطوریکه در جهان امروز هیچ اقتصاد ملی در بسته، مجزا و منفرد از اقتصاد جهانی وجود ندارد.

لیکن در شرایط سرمایه‌داری و بویژه سرمایه‌داری انحصاری، بین المللی شدن تولید با شیوه امپریالیستی اجرای آن در تضاد قرار میگیرد. زیرا بین المللی شدن تولید در شرایط سرمایه‌داری اگر از سوئی پدیده‌ایست مترقی (چون موجب تقسیم بین المللی کار، شکستن عزالت و انفراد کشورها و خلقها، ارتباط عمیق کشورها در رشته تولید مادی و رشد نیروهای مولد میگردد) از سوئی دیگر نحوه تحقق آن ارتجاعی است، زیرا بر اساسی غارت خلقها و نقض استقلال کشورها بدست نیرومندترها صورت میگیرد، بین المللی شدن تولید (یا باصطلاح معمول امروز همپیوندی اقتصادی) در شرایط سرمایه‌داری، کشورها را بدو گروه کاملا متمایز از هم مجزا میسازد: گروه رهبری کنندگان (یعنی کشورهای نیرومندی که این جریان را در سمت منافع ویژه و زیر سلطه و فرمان بی چون و چرای خود قرار میدهند) و گروه کشورهای ضعیف که زیر یوغ اسارت و تبعیت گروه نخست قرار میگیرند. درحالیکه بشریت باید بخاطر سعادت واقعی خود الزاما بسوی ایجاد اقتصاد واحد جهانی برود، سرمایه‌داری این جریان را بمقتضای منافع محدود طبقاتی خود بصورت آنارشیک، نسبی، غیرثابت، رقابت زاء، غارتگرانه، جنگ خیز و فلاکت بار برای خلقها در می آورد. ما نمونه اسارت آمیز همپیوندی بشیوه سرمایه‌داری را در کشور خود مشاهده، میکنیم که بدست رژیم شاه بر میهن ما تحمیل گردیده و نتایج آن عبارتست از غارت ثروتهای طبیعی و دسترنج مردم، نقض استقلال کشور، توسعه وابستگی به مرتجعترین و تجاوزکارترین جناحهای امپریالیستی، تحمیل يك رژیم بکلی دست نشانده و مقابله خونین وی با مردم ایران.

ولی همان تکامل تاریخی جامعه بشری و رشد نیروهای مولد که ضرورت همپیوندی اقتصادی را بمیان آورده راه صحیح و انسانی آنرا نیز می گشاید که آنهم همپیوندی اقتصادی بشیوه سوسیالیسم است و با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر آغاز گردیده است.

نخستین نمونه درخشان همکاری برادرانه و وحدت واقعی خلقها برقراری روابط عمیقاً انترناسیونالیستی در میان جمهوریهای متحده شوروی بویژه پس از سال 1922 بود. در نتیجه يك چنین روابطی جمهوریهای عقب ماندگی تاریخی خود را از میان برداشته و همه جمهوریهای برادر در سطح همانندی از رشد اقتصادی و فرهنگی بسوسیالیسم رسیدند. بطوری که امروز اقتصاد کشور کثیرالمله شوروی عبارتست از مجموع اقتصاد جمهوریهای متحده که در عالیترین

سطح جهانی قرار داشته و بصورت اقتصاد واحد اتحاد شوروی بطور ناگسستی بهم منجم گسته با گامهای بزرگ بسوی کمونیسم پیش میرود.

پس از شکست فاشیسم آلمان و میلیتاریسم ژاپن، پیروزی انقلابهای سوسیالیستی در یکرشته از کشورهای جهان، خروج سوسیالیزم از چارچوب يك کشور و پیدایش جامعه کشورهای سوسیالیستی تاریخ وظیفه کاملا جدیدی را در پیش نهاد که آنهم عبارت بود از پی ریزی و استقرار مناسبات طراز نوین بین المللی در میان کشورهای کاملا مستقل سوسیالیستی - چیزی که تاریخ تا آنروز بخود ندیده بود.

مارکس و انگلس سرنوشت تاریخی انسان را وابسته به پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم میدانستند و معتقد بودند که با برچیره شدن سرمایه‌داری از جهان در میان خلقها و کشورهای روابط بکلی جدید مبتنی بر دوستی، رفاقت و کمک متقابل بوجود خواهد آمد. و. ای. لنین که قانون رشد ناموزون سرمایه‌داری و امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی جهانی، طرق تأثیر نخستین کشور سوسیالیستی در رشد انقلابی جهان، شیوه‌های گذار کشورهای مختلف به سوسیالیسم، انترناسیونالیسم پرولتری بمثابة پایه اساسی مناسبات میان کشورهای سوسیالیستی و تناسب جهات ملی و انترناسیونالیستی در این مناسبات، طرق تأمین پیروزی سوسیالیسم در مقیاس جهانی و مسائل اصولی دیگری را روشن نمود. اتحاد شوروی تحت رهبری حزب لنین و با بکار بستن آموزش مارکسیسم - لنینیسم در پی ریزی و استقرار مناسبات میان کشورهای سوسیالیستی نقش عمده و قاطع را بازی کرد.

حکومت شوروی از آغاز موجودیتش مناسبات خود را با کلیه کشورها بر مبنای اصول برابری، عدم مداخله در امور یکدیگر، احترام متقابل به حق حاکمیت و تمامیت ارضی و دفاع از صلح قرار داد. ولی این اصول برای برقراری مناسبات با کشورهای دموکراسی توده‌ای که از میان شعله‌های جنگ دوم بیرون آمده و در شرایط مقاومت و تعرض دیوانه‌وار امپریالیسم در محیط "جنگ سرد" راه سوسیالیسم را در پیش گرفته بودند کافی نبود. علاوه بر سرشت سوسیالیستی که همکاری برادرانه میان کشورها را اصولاً ضروری میساخت نیاز کشورهای مذکور به کمکهای سیاسی، اقتصادی و نظامی و مبادله تجربه در ساختمان سوسیالیسم خواهان برقراری نزدیکترین، وسیع ترین و عمیق ترین همکاری میان خود و بویژه با اتحاد شوروی بود.

برای اجرای این وظایف تاریخی شرایط لازم وجود داشت که آنهم عبارت بود از حاکمیت خلق تحت رهبری طبقه کارگر و احزاب مارکسیستی - لنینیستی آن، مالکیت اجتماعی بروسائل تولید، ذینفع بودن کشورهای مذکور در اعتلای اقتصادی جامعه سوسیالیستی بطور مجموع و هر يك از اعضای آن بطور جداگانه، عزم راسخ همه آنها برای دفاع از دستاوردهای موجود و پیشروی بسوی سوسیالیسم و کمونیسم. مناسبات میان این کشورها برای بار اول در تاریخ همپوندی سوسیالیستی را پی ریزی کرد.

در تحکیم جامعه کشورهای سوسیالیستی و استقرار مناسبات انترناسیونالیستی در میان آنها اتحاد شوروی بطور فعال شرکت نمود. این کشور تجارب غنی و بیمانند خود را که متضمن جهات عام و مشترک انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم بود و بانطباق خلاق در شرایط مشخص هر کشوری نیاز داشت در اختیار کشورهای دموکراسی توده‌ای قرار داد و در ایجاد دستگاه دولت سوسیالیستی بآنها کمک کرد. میان اتحاد شوروی و این کشورها قراردادهای دوستی و کمک متقابل بامضا رسید که مهمترین عامل دفاع از استقلال آنها و صلح جهانی بود. همکاری اقتصادی طراز نوین میان کشورهای سوسیالیستی ابتدا در رشته بازرگانی ایجاد شد. گردش کالا سال بسال توسعه یافت و بازار سوسیالیستی جهانی بوجود آمد. تا پایان سال 1952 اتحاد شوروی در حدود 15 میلیارد روبل وام دراز مدت با شرایط در حد اعلا مساعد در اختیار این کشورها قرار داد که به

صرف ترمیم خرابیهای جنگ و پی ریزی بنیان اقتصاد سوسیالیستی رسید. اتحاد شوروی در طرح ریزی، ساختمان، بکار انداختن و اداره هزارها موزه‌سسه صنعتی مدرن باین کشورها یاری کرد و ده‌ها هزار کارشناس برای این کشورها ترتیب نمود که اداره مستقل اقتصاد کشورهای خود را در دست گرفتند. با توسعه سریع این همکاریها در آغاز سال 1949 اتحاد شوروی و کشورهای اروپائی دموکراسی توده‌ای شورای همکاری اقتصادی (سو - SEW) را تشکیل دادند.

فعالیت این شورا که بر مبنای انترناسیونالیسم، احترام متقابل به حق حاکمیت و استقلال و منافع ملی، برابری کامل حقوق و اصل داوطلبی کامل، سود متقابل و همکاری رفیقانه قرار دارد عمق و وسعت هرچه بیشتری کسب کرد. اشکال و شیوه‌های همکاری اقتصادی میان آنها تکمیل گردید. در آوریل 1969 بیست و سومین دوره اجلاس این شورا وظایف عمده و سمتهای اصولی همپیوندی اقتصادی سوسیالیستی را معین کرد و بر اساس آن در آوریل 1971 برنامه جامع همکاریهای اقتصادی کشورهای مذکور پی ریزی شد. این برنامه به عمیق تر شدن تخصص و تعاون، رشد نیروهای مولد و اعتلای سطح ثمربخشی تولید کمک کرده سریع ترین و معقول ترین راه پیشرفت کشورهای عضو را تامین می نماید. تکامل و گسترش همپیوندی سوسیالیستی که عبارت از روند تقسیم بین المللی کار بشیوه سوسیالیستی بوده و بطور آگاهانه و طبق نقشه از جانب احزاب و دول برادر تنظیم و اجرا میشود موجب ایجاد ساختار (ستروکتور) مدرن و بحد اعلا ثمربخش اقتصاد ملی کشورهای سوسیالیستی، بهم نزدیک شدن و برابر شدن تدریجی سطح رشد آنها، تشکیل روابط عمیق و استوار در رشته‌های عمده اقتصاد و تکنیک و دانش و توسعه و تحکیم بازار بین المللی سوسیالیستی میگردد. این جریان به هدف عظیم و بی نظیری که تبدیل کشورهای جامعه سوسیالیستی به خانواده متحد خلقها است خدمت کرده راه بشر را بسوی کمونیسم می گشاید.

شورای همکاری مدتها است که به بزرگترین سازمان اقتصادی جهان مبدل گردیده. در سال 1975 اعضای این سازمان حدود 33 درصد محصول صنعتی جهان را تولید نمودند. در نتیجه، نفوذ و اعتبار آن بسرعت بالا میرود. بطوریکه برخی از کشورهای غیرسوسیالیستی از قبیل فنلاند، عراق و مکزیک با شورای همکاری اقتصادی قراردادهائی امضا کرده‌اند و بازار مشترک اروپا که سردمداران آن سالهای متمادی کشورهای سوسیالیستی را تحریم اقتصادی کرده بودند، مجبور به برقراری ارتباط با آن شد. سال 1974 مجمع عمومی سازمان ملل به شورای همکاری اقتصادی حق داشتن ناظر در این سازمان داد. این شورا عامل پرقدرتی برای تجدید بنای مناسبات اقتصادی جهان بر مبنای عدالت و سود متقابل گردیده است.

به موازات رشد و تحکیم هر یک از کشورهای سوسیالیستی پیوند متقابل آنها نیز بتدریج فشرده‌تر میشود و عناصر مشترک در تصمیم گیری درباره سیاست، اقتصاد و زندگی اجتماعی آنها بیشتر پدیدار میگردد. ایجاد تناسبات ثابت بین المللی در میان اقتصادهای ملی، گرایش در سمت همگون نمودن شیوه‌های برنامه‌ریزی و اداره اقتصاد، اجرای مثنی سیاسی متوافق در صحنه بین المللی، موضع گیری واحد در کلیه مسائل عمده نظریه مارکسیستی - لنینیستی، تربیت خلقهای برادر با روح جمع گرایی و انترناسیونالیسم نمونه‌هایی از این روند بزرگ تاریخی است.

رشد و تکامل جامعه کشورهای سوسیالیستی بر اساس همپیوندی اقتصادی سوسیالیستی خشم دشمنان طبقاتی را بر می انگیزد و در این زمینه آنتی سوسیالیسم (سیاست و عمل ضد شوروی) بمثابة شکل عمده آنتی کمونیسم دامنه هرچه وسیعتری میگیرد. آنتی سوسیالیسم که بیان کننده نفرت طبقاتی بورژوازی علیه تجدید بنای انقلابی جهان است، میکوشد نقش شوروی را در همپیوندی سوسیالیستی تحریف کند و در آن يك "سیاست استعماری" کشف نماید. ولی واقعیت زندگی این باطیل را از بیخ رد میکند.

روشن است که اتحاد شوروی بعثت نقش تاریخی خود در گشودن دوران سوسیالیسم و ساختمان جامعه نوین، بسبب مکان و موقع و امکانات بی پایان اقتصادی خود و بر اساس سیاست عمیقا انترناسیونالیستی حزب کمونیست در همپیوندی اقتصادی سوسیالیستی طبعاً نقشی ممتاز دارد. در حدود 70 درصد مجموع درآمد ملی، 75 درصد محصول صنعتی، 60 درصد فرآورده‌های کشاورزی، 80 درصد سرمایه‌گذاری، قریب 70 درصد هزینه پیشرفت دانش، قسمت اعظم ذخایر سوخت، مواد معدنی، خاک و جنگل کشورهای جامعه سوسیالیستی باتحاد شوروی تعلق دارد. قبل از انقلاب اکتبر روسیه تزاری فقط 4 درصد محصول صنعتی جهان را تولید میکرد، ولی اکنون اتحاد شوروی 20 درصد محصول صنعتی جهان را می‌نماید. اکنون در شوروی هر دو سال بیش از مجموع مقدار ساختمانی که در شهرهای روسیه قبل از انقلاب وجود داشت مسکن جدید ساخته میشود. اتحاد شوروی 1،3 میلیون کارمند علمی دارد و در برخی از رشته‌های ریاضیات، مکانیک، الکترونیک، فیزیک اجسام سخت، تولید نیروی هسته‌ای، شیمی، بیولوژی، پژوهشهای کیهانی، دانش درباره زمین و غیره بالاترین مقام جهانی را بدست آورده‌است. اتحاد شوروی به مرحله سوسیالیسم رشد یافته رسیده و بسوی کمونیسم پیش میرود. نقش ویژه یک چنین کشوری در جامعه کشورهای سوسیالیستی امریست طبیعی. در اینجا برای نمونه واقعیاتی را باختصار ذکر میکنیم.

در بلغارستان بیش از 90 درصد تولید فولاد، نورد فلزات سیاه و تولید مس، 50 درصد تولید کودهای ازتی، 100 درصد پالایش نفت و قریب 80 درصد قدرت تولید برق، در زمانی 30 درصد پالایش نفت، در مجارستان 30 درصد تولید فولاد، 100 درصد تولید ورقه‌های نورد سرد، بیش از 50 درصد کودهای ازتی و 15 درصد قدرت تولید برق؛ در لهستان 40 درصد تولید فولاد، 35 درصد نورد فلزات سیاه، 46 درصد تولید مس، 44 درصد پالایش نفت و 28 درصد قدرت تولید برق محصول موسساتی است که بکمک اتحاد شوروی ساخته شده. همه کارخانه‌های فلزگدازی معاصر کشورهای سوسیالیستی که شالوده صنایع ملی آنها است بکمک اتحاد شوروی ایجاد گردیده. از آنجمله است موسسات "نوویاگوتا" در لهستان، "دونای وارش" در مجارستان، مجتمع اسلواکی شرقی در شهر کوشیتسای چکسلواکی، مجتمع فلزگدازی "است" در جمهوری دموکراتیک آلمان، "کریمکوف" در بلغارستان و "گالاتسی" در رمانی. مجتمع‌های مشترک از قبیل لوله نفتی "دروژیا" و شبکه واحد نیروی برق "میر" و غیره سوخت و انرژی کشورهای سوسیالیستی را بکمک منابع اتحاد شوروی تامین و تضمین می‌نماید.

دریافت مواد خام و دیگر مواد از اتحاد شوروی و فروش مقدار عظیمی از کالاهای صادراتی باتحاد شوروی مهمترین عامل برای رشد موزون اقتصادی، تجدید تولید هرچه وسیعتر و تامین کار در کشورهای عضو شورای همکاری اقتصادی است. 10 - 15 درصد درآمد ملی این کشورها از طریق همکاری و بازرگانی با اتحاد شوروی تولید و مبادله میشود. سهم اتحاد شوروی در گردش کالای این کشورها در حدود 40 درصد است. کشورهای مذکور 90 تا 100 درصد نیازمندیهای وارداتی خود را از نفت، گاز، چدن و سنگ آهن، قریب 80 درصد واردات چوب و مواد جنگلی، 75 درصد فرآورده‌های نفتی، نورد فلزی، مواد خام جهت تولید کودهای فسفوری، بیش از 60 درصد پنبه وارداتی، زغال و منگنز را از اتحاد شوروی دریافت میکنند. اتحاد شوروی یک سوم احتیاجات کشورهای عضو شورای همکاری را از لحاظ ماشین و تجهیزات صنعتی تامین می‌نماید. در مقابل اتحاد شوروی عمده‌ترین واردکننده کالا از این کشورها است. کشورهای مذکور قریب نصف صادرات صنایع ماشین سازی خود را بشوروی می‌فروشند. 80 درصد کشتی و تجزیهات آن که توسط اعضای اروپائی شورا صادر میشود، 60 درصد واگنهای راه‌آهن،

دوسوم دستگاهها و وسائل صنایع شیمیایی و خوراکی و 50 درصد جراثقال صادراتی این کشورها به اتحاد شوروی فروخته میشود.

مسئله بهم نزدیک شدن و باهم برابر گشتن تدریجی سطح رشد اقتصادی اعضاء جامعه کشورهای سوسیالیستی نیز يك مسئله اصولی است که باید در اینجا یادآور شویم. همسطح شدن تدریجی رشد اقتصادی یکی از نتایج عمده و در عین حال برجستهترین شاخص همپیوندی اقتصادی سوسیالیستی بوده و آنرا از همپیوندی اقتصادی سرمایه‌داری از ریشه جدا میسازد. هدف همپیوندی اقتصادی سرمایه‌داری عبارتست از تامین سود هرچه بیشتر برای نیرومندترها بحساب غارت ضعیف ترها. این امر موجب ثروتمندتر شدن نیرومندا و فقیرتر شدن ضعیف ترها (بطور نسبی) میگردد. نتیجه ناگزیر چنین "همکاری" بیشتر شدن فاصله سطح رشد میان نیرومندا و ضعیف ها، تشدید تضاد و کشمکش و دوری میان آنها است. ولی همپیوندی اقتصادی سوسیالیستی هدف کاملا دیگری را تعقیب میکند و آن عبارتست از کمک برادرانه بیکدیگر بمنظور برابر ساختن سطح رشد اقتصادی کشورهای برادر. روشن است که این برابری از طریق تامین رشد سریعتر کشورهای عقب مانده بکمک کشورهای پیشرو امکان پذیر است. بدیگر سخن در همپیوندی اقتصادی سوسیالیستی کشور پیشرفته و نیرومند تن به فداکاری در داده بحساب امکانات و تجارب خود عقب ماندهها را جلو میکشد و بسطح رشدی که خود دارد میرساند. چنین مناسباتی پایه‌های مستحکم و خلل ناپذیر دوستی، اعتماد، اتحاد و نزدیکی هرچه عمیق تر را پی ریزی میکند.

جامعه کشورهای سوسیالیستی در آغاز امر باهم تفاوت های فراوانی داشتند. برخی از آنها در گذشته مستعمره، نیمه‌مستعمره و یا وابسته بوده و برخی دولت مستقل داشتند. در یکرشته از کشورها سرمایه دارای بحد کافی رشد یافته بود و در برخی دیگر اقتصاد هنوز جنبه کشاورزی داشت و سرمایه خارجی بر آنها مسلط و بقایای فنودالیسم هنوز نیرومند بود. سنن و خصائص ملی، ثروت طبیعی و موقعیت جغرافیائی آنها نیز باهم یکسان نبود. باوجود این تفاوت‌های بسیار بزرگ، کشورهای برادر فقط در سایه سوسیالیسم، همپیوندی سوسیالیستی و کمک بیدریخ اتحاد شوروی توانستند در راه برابری سطح رشد گام بردارند. اگر در سال 1950 حداکثر تفاوت میان کشورهای عضو شورای همکاری در درآمد ملی 13،3 بار، در صنعت 61،4 بار و در اقتصاد روستائی 17،2 بار بود در سال 1970 این تفاوت بمقدار زیادی کاهش یافته و به ترتیب به 93،1 بار، 7،2 بار و 65،1 بار تنزل کرده بود. اکنون نیز این جریان بطرز پیگیر ادامه و فاصله سطح رشد کشورهای برادر هرچه کمتر میشود.

روند برابر گشتن سطح رشد کشورهای برادر در شرایطی جریان دارد که نه مالکیت سوسیالیستی بین المللی بر مجموع وسائل تولید در مقیاس جامعه کشورهای سوسیالیستی، بلکه مالکیت سوسیالیستی ملی در هر کشوری بطور مستقل و جداگانه موجود است. این وضع سرشت سوسیالیستی مناسبات کشورهای برادر را تغییر نمیدهد، ولی بآن ویژگیهائی می بخشد که آنها عبارتست از اصول استقلال و داوطلبی کامل بر پایه اصل تعیین کننده انترناسیونالیسم پرولتری. کشورهای سوسیالیستی با رعایت کامل این اصول بیش از پیش بهم نزدیک تر میشوند.

نشریه سیاسی تئوریک "دنیا"، شهر یور 1356، شماره 6 (ویژه).

یادی از جنبش بیست و یکم آذر

جنبش 21 آذر سال 1324 در آذربایجان در ردیف آن رویدادهای معاصر کشور ما قرار دارد که گذشت زمان قادر بزودن آنها از خاطره‌ها نیست و خاکستر تاریخ نمیتواند آنها را در خود مدفون و به سندی در آرشیو مبدل سازد. جنبش 21 آذر نه تنها برای خلق آذربایجان که در سایه آن طعم آزادی واقعی را چشید، نه تنها برای بازماندگان هزاران فدائی، سرباز، افسر، کارگر، دهقان و روشنفکر که جان خود را در این راه قهرمانانه نثار نمودند و نه تنها برای دهها هزار دموکرات و میهن پرست آذربایجان که بجرم شرکت در این جنبش به بدرآباد و فلك الافلاك و بندرعباس و برازجان تبعید شدند بلکه برای همه خلقهای کشور ما و کلیه افراد مترقی و میهن پرست ایران گرامی و فراموش نشدنی است.

خاطره جنبش 21 آذر در خلق احساس سربلندی و امید برانگیخته، عزم از پای ننشستن در مبارزه را استوارتر میسازد. ولی دشمنان خلق در نهاد جنبش 21 آذر شبیح انتقام خلق را می بینند که بر اطراف اریکه حکومت آنان در گشت و گذار است و بیشک روزی پنجه در گلوی آنها خواهد افکند. حکومت مرتجع ایران پس از 31 سال کشتار آزادیخواهان در آذربایجان هرسال با کین شعله‌ورتر و دل سوخته‌تری سرکوب جنبش 21 آذر را بنام "روز نجات آذربایجان" در اردوگاه ضد خلقی خود جشن گرفته، معرکه بپا میکند، تانک و توپ برخ مردم کشیده، چنگ و دندان نشان میدهد، گوئی خبر حمله فدائیان بیادگانهای میانه و سراب و اردبیل، تسلیم درخشانی و زنگنه و تاسیس حکومت ملی آذربایجان همین امروز به تهران رسیده است. اینها از سوئی نشانه ترس از خلق و از سوی دیگر برای ترساندن خلق است. ارتجاع میکوشد با استفاده از این دستاویز، تبلیغات و تضییقات ضد خلقی را همیشه دامن زند و نگذارد این جهنم خاموش شود.

علت علاقه خلل ناپذیر مردم کشور به جنبش 21 آذر و کین خاموش نشدنی ارتجاع و امپریالیسم علیه این جنبش را باید در خود جنبش جستجو کرد. جنبش 21 آذر يك انفجار اجتماعی بود که بر اثر تراکم تضادهای مولود ستم ارتجاع و امپریالیسم در سرتاسر ایران، در شرایط مساعد آذربایجان آنروز بوقوع پیوست - تضادهائی که بگفته ولادیمیر ایلیچ لنین طی دهها و صدها سال بوجود آمده و نضج می یابند و در تاریخ انقلابها نمایان میگردد. توده مردم که طبقات حاکمه هرگز آنها را بحساب نمی آورند در جنبش 21 آذر بمثابه يك رزمنده مبارز وارد میدان سیاست شدند و فصل کاملاً جدیدی بر حماسه نبرد تاریخی خود در راه آزادی از بردگی افزودند. جنبش 21 آذر که بدست خلق آذربایجان و تحت رهبری فرقه دموکرات آذربایجان بوقوع پیوست جنبشی بود که علاوه بر خواستهای قانونی خلق آذربایجان باستقلال، دموکراسی و ترقی سرتاسر ایران خدمت میکرد و لذا بهمه مردم ایران تعلق داشت. این جنبش در چنان لحظه تاریخی بپا شد که ایران بر سر دو راهی قرار گرفته بود: مردم ایران میخواستند در شرایط مساعدی که در نتیجه پیروزی تاریخی اتحاد شوروی بر فاشیسم بوجود آمده بود و در زمینه اوج خروشان جنبش کارگری و ضد امپریالیستی که سرتاسر جهان سرمایه‌داری و مستعمرات را فراگرفته بود، دموکراسی نسبی پس از شهریور را تحکیم نموده بسط دهند و در میهن خود نظام اجتماعی عادلانه برپا سازند. ولی حکومت مرتجع تهران و حامیان امپریالیستی وی در تدارك آن بودند که پس از پایان شرایط دوران جنگ با يك ضربت دموکراسی نسبی نامبرده را نیز از ایران نابود و دیکتاتوری پلیسی رضاشاهی را از گور بدر آورده از نو زنده کنند. در چنین لحظه پر مسئولیت تاریخی بود که جنبش 21 آذر در آذربایجان (و همچنین جنبش 2 بهمن در کردستان) پاسخ قاطع

همه مردم ایران را در قبال نیت ارتجاع داخلی و امپریالیسم خارجی بیان و راه مردم ایران را بر سر دوراهی انتخاب نمود.

اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حکومت ملی آذربایجان، یعنی فعالیت علمی این حکومت و بهره مادی و معنوی که جنبش 21 آذر نصیب توده محروم نمود، یگانه معیاری است که میتواند مبنای قضاوت درست درباره این جنبش قرار گیرد. در مطبوعات و انتشارات حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان - سازمان حزب توده ایران در آذربایجان (از جمله در مجله "دنیا" شماره 8 سال 1355) این اصلاحات خواه در زمینه اجتماعی و خواه در جهت الغای ستم ملی تصویر و تشریح شده است و در اینجا نیازی به تکرار نیست. برای بیان مختصر خصائص جنبش 21 آذر باید بگوئیم که این جنبشی بود همه خلقی، ضد امپریالیستی، ضد فئودالی، دموکراتیک و انترناسیونالیستی، تحت رهبری يك حزب پیشرو با شرکت و رهبری عده کثیری از رهبران، فعالان و اعضای سابق حزب کمونیست ایران و حزب توده ایران، جنبشی بود مورد پشتیبانی همه نیروهای ضد امپریالیستی و مترقی جهان. جنبش 21 آذر نمونه زنده طرد امپریالیسم، استقرار حکومت خلق، حل مسئله اجتماعی و ملی و ایجاد دموکراسی بسود خلق در شرایط مشخص کشور ما بود. باتوجه به همین خصائص بود که حزب توده ایران جنبش 21 آذر را مورد پشتیبانی بیدریغ قرار داد، همه طبقات و اقشار زحمتکش و میهن پرست ایران آنرا تایید نمودند و دهها تن از شریف ترین و مبارزترین افسران ارتش ایران بمقام و امتیازات پشت پازده به قیمت جان خود بجنبش 21 آذر پیوستند.

ارتجاع داخلی و امپریالیسم خارجی برای اجرای نیت خصمانه خود علیه جنبش 21 آذر با محاصره اقتصادی و نظامی علیه حکومت ملی آذربایجان، صحنه سازی "دموکرات" مآبانه، مانور و تظاهر حيله‌گرانه به "توافق"، تحریکات سیاسی و دیپلماتیک در سازمان ملل، اعزام ستون پنجم جاسوسان و خرابکاران و آدمکشان به آذربایجان و بالاخره لشکرکشی و غرق جنبش 21 آذر در خون دهها هزار دهقان و کارگر و پیشه‌ور و روشنفکر اکتفا ننموده، 31 سال است که جنگ علیه نفوذ و اعتبار معنوی این جنبش را با شدتی هرچه بیشتر ادامه میدهد. در این سنگر یگانه سلاح ارتجاع افترا، دروغ و تحریف است.

حکومت ملی آذربایجان املاک فئودالهای خائن و فراری را بلاعوض در میان دهقانان تقسیم نمود ولی حکومت مرتجع مرکزی که مدافع ملاکان بزرگ بود این عمل عمیقاً مشروع و انقلابی را "نهب و غارت اموال مردم" نامید و هنوز هم مینامد و این "مردم" در قاموس ارتجاع گردنکشانانی چون ذولفقاری و علی نقی افشار (یمین لشکر) بود. فرقه دموکرات آذربایجان پس از کوشش فراوان در ماههای شهریور اوایل آبان سال 1324 جهت تفاهم با حکومت مرکزی و حل مسألت آمیز مسئله دموکراسی از طریق اجرای قانون اساسی و تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی چون از این کوشش نتیجه‌ای بدست نیامد و علاوه بر آن با تهاجم مسلحانه حکومت مرکزی و ارتجاع محلی مواجه گردید، متقابلاً مجبور به اعمال قهر و استعمال اسلحه شد. ولی حکومت مرتجع مرکزی این عکس العمل منطقی را که محصول سیاست ارتجاعی خود وی بود "تجاسر" نام نهاد. جنبش 21 آذر طبق سرشت خلقی و دموکراتیک خود بمردم آذربایجان در داخل ایران حق خودمختاری داد. بگمان آقایان هیئت حاکمه ایران میبایست حکومت دموکراتیک آذربایجان از مستوفی استاندار رضاشاه و از رژیم پهلوی تقلید نماید و حق اداره خانه خود و خواندن و نوشتن بزبان مادری را از خلق آذربایجان سلب کند. تحریف واقعیات و افترای آشکار علیه جنبش ملی و دموکراتیک ایران پدیده جدیدی نیست. نوشته‌های "تاریخ نویسان" درباری اشباع از فحش و ناسزا و افترا علیه ستارخان، باقرخان، ملك المتکلمین، میرزا کوچک خان، حیدر عمواغلی، کلنل محمد تقی خان، شیخ محمد خیابانی، دکتر محمد مصدق و دیگر رجال میهن

پرست و انقلابی ایرانست. گرچه افتراهای ارتجاع نیازی بافشا ندارد ولی بهرحال سودمند است در اینجا چند مطالبی درباره افترای "تجزیه‌طلبی" گفته شود.

در بیانیه 12 شهریور 1324 که بمناسبت تاسیس فرقه دموکرات آذربایجان پخش گردیده گفته میشود: "امروز در کشور ما ایران از حاکمیت ملی و مشروطه اثری باقی نمانده است ... خلق آذربایجان باوجود استعداد و ذکاوت خود در نتیجه سیاست رجال پوسیده و کثیف مرکزی از هر نوع آزادی و اختیاری محروم گردیده است ... تهران بدردهای ما رسیدگی نمیکند و از تشخیص و چاره آنها عاجز است ... ما ب فکر قطع رابطه با تهران نیستیم. از قوانین عمومی و عادلانه کشورمان اطاعت خواهیم کرد و مجلس شورای ملی و حکومت مرکزی دخالت و شرکت خواهیم نمود". در مقدمه برنامه فرقه دموکرات آذربایجان که در نخستین کنگره آن بتصویب رسید گفته میشود: "... استقرار آذادی، استقلال و رژیم دموکراتیک واقعی در ایران هدف عالی خلق آذربایجان است". بطوریکه می بینیم در اسناد و رهنمودهای جنبش 21 آذر همه جا سخن از ایران و از آذربایجان در داخل ایران میرود.

روح این مطالب راهنمای جنبش 21 آذر قرار گرفت و در ترکیب، فعالیت و موضعگیری حکومت ملی آذربایجان بطرز بارزی خود را نمایان ساخت. مثلا حکومت ملی آذربایجان که مرکب از نخست وزیری و 10 وزارتخانه بود، وزارت امور خارجه و وزارت بازرگانی خارجی نداشت. زیرا حکومت ملی آذربایجان مسائل سیاست خارجی و روابط اقتصادی خارجی را مختص و در صلاحیت حکومت مرکزی ایران میدانست. پرچم سه رنگ ایران همچنان در آذربایجان پرچم رسمی بود و بر بالای اوراق رسمی ادارات حکومت ملی آذربایجان نشان شیروخورشید باقی بود. در زمینه شکل سازمان و ترتیبات حقوقی حکومت ملی آذربایجان دلائل زیادی از این قبیل میتوان ذکر نمود.

محتوی فعالیت حکومت ملی آذربایجان افترای "تجزیه‌طلبی" را بکلی باطل میسازد. چنانچه در بالا اشاره شد جنبش آذربایجان از خواست تاسیس انجمن های ایالتی و ولایتی آغاز گردید ولی هنگامیکه این خواست قانونی با مقاومت قهرآمیز و تهاجم مسلحانه حکومت ارتجاعی تهران روبرو شد و سرکوب جنبش انقلابی در آذربایجان و همه کانونهای عمده آن در سراسر ایران آغاز گردید، آذربایجان نیز الزاما و علیه ارتجاع مهاجم و مسلح دست باسلحه برد، بزور اسلحه حاکمیت را بدست گرفت، بجای انجمن ایالتی مجلس ملی آذربایجان و بجای استانداری آذربایجان حکومت ملی آذربایجان را تاسیس نمود و ارتش مستقل خود را بنام "ارتش خلقی آذربایجان" بوجود آورد. ولی پس از چند ماه هنگامیکه حکومت مرکزی در مذاکرات با نمایندگان آذربایجان حاضر شد جنبش آذربایجان را برسمیت بشناسد و تعهد نمود که دموکراسی را در سرتاسر ایران تعمیم دهد جنبش آذربایجان در قبال این اعترافات و تعهدات حکومت مرکزی در مواضع خود تعدیلات مهمی بعمل آورد: مجلس ملی آذربایجان را بانجمن ایالتی آذربایجان و حکومت ملی آذربایجان را به استانداری آذربایجان مبدل کرد و موافقت نمود نیروهای مسلح آذربایجان داخل ترکیب نیروهای مسلح دولت مرکزی ایران گردد. همچنین در مناسبات مالی و غیره فیما بین آذربایجان و حکومت مرکزی نیز تعدیلات مهمی در همین سمت بعمل آورده شد. واقعیات گواهی میدهد که جنبش 21 آذر مسئله ملی خلق آذربایجان را در تبعیت آزادی همه مردم ایران قرار داد. زیرا دموکراتهای آذربایجان طبق جهان بینی علمی خود اعتقاد داشتند که منافع همه خلقهای ستمدیده ایران جزئی است از مسئله دموکراسی در سرتاسر ایران.

ضمنا بیان این نکته نیز روشن شدن مطلب كمك میکند : اتهام "تجزیه‌طلبی" که 32 سال پیش فقط "فرضیه" ای بود که میتوان آنرا پیشگوئی يك معبر سیاسی ابلیس صفت نامید (زیرا مدعی عمیقا تحریک آمیزی است که هیچگونه پایه مادی و تجربه علمی در زیربنای خود نداشت)، اکنون

پس از 32 سال بی کم و کاست بصورت يك هذیان تاریخی جلو مگر میشود. بر تاریخ تجربی 32 سال گذشته جهان بنگریم، آیا در این مدت حتی يك وجب از خاك يك کشور آزاد شده بدلیل ملی و یا عنوان دیگر از آن کشور مجزا و بکشور دیگری ملحق گردیده است تا آذربایجان هم نمونه دوم آن باشد؟ یگانه هدف جنبش دموکراتیک و انقلابی رهائی خلقها و کشورها از استثمار و استعمار است و لا غیر.

رژیم ارتجاعی بموازات ترور جسمانی مخالفانش بمنظور ترور معنوی و روح کشی میکوشد از راه افترا گویی تاریخ انقلابی کشورها را تحریف و لکه دار نماید، جریانها و نیروهای ملی، دموکراتیک و مترقی را در نظر یکدیگر و مجموع آنها را در نظر مردم ایران از قدر و منزلت ساقط سازد، در دلها نسبت بگذشته انقلابی کشور شبهه و نسبت بآینده یاس و ناامیدی و روحیه تسلیم و درویش مآبی ایجاد کند.

ولی نیات رژیم باطل است. زیرا که سمت حرکت تاریخ بسوی آزادی است. نام پر افتخار جنبش 21 آذر همیشه زنده خواهد ماند. حزب توده ایران وارث بهترین سنن انقلابی همه خلقهای کشور ما راه برچیدن دیکتاتوری و استقرار دموکراسی را که اتحاد و همکاری همه نیروهای ضد دیکتاتوری است نشان داده، نیروهای ملی و دموکراتیک کشور را بآن راه فرا میخواند. برچیدن بساط دیکتاتوری و استقرار دموکراسی در ایران بهترین قدردانی نسل کنونی از شهدای قهرمان 21 آذر و همه جنبشهای ملی و دموکراتیک ایران خواهد بود.

نشریه سیاسی تئوریک "دنیا"، آبان ماه 1356، شماره 8،

یادی از جنبش دوم بهمن

"نظری به پیدایش جنبش دموکراتیک در کردستان ایران"

هنگامیکه رضاشاه از ایران فرار کرد، ما در متن يك ایران غارت شده دیکتاتوری زده، کردستانی داشتیم که اگر برخی ابنیه تازه ساخت سربازخانه‌های ارتش را از آن حذف مینمودیم با پنجاه سال و حتی صد سال قبل از آن نیز فرق چندانی نداشت. دهات مخروب، شهرهای نیمه ویران و فرهنگ و بهداشت در درجه صفر بود. در محیط فقر و سیه روزی مردمی زندگی میکردند که سربار استثمار بی حد و حصر فنودالها و خانها، لشکرکشیهای رضاشاه، قتل و غارت‌های امرائی چون امیر احمدی، طهماسبی، شاه‌بختی، مقدم، تجاوز و جور امنیه‌ها و دیگر ماموران، آمیخته با ستم ملی که در دوران رضاشاه تا سطح يك سیاست دولتی ارتقاء یافت، جان آنها را بلب رسانده بود.

در اولین فرصت این مردم عاصی هزاران قبضه اسلحه‌ای را که از واحدهای فروپاشیده ارتش رضاشاه بجا مانده بود بدست گرفته مصمم شدند بار دیگر زیر یوغ اسارت نروند. ولی جز همین انبوه بی شکل و عظیم مردم که ممزوجی از همه طبقات و قشرهای اجتماعی بود فعلا چیز دیگری در بساط مبارزه وجود نداشت. همه آنها يك خواست مشترك داشتند که بااستقرار مجدد دیکتاتوری نباید راه داد. تحت شعار مذکور نیروهای مسلحی که گاهی تعدادش به هزارها نفر میرسید، بوجود آمد.

در شرایط آندوران که جنگ علیه فاشیسم دشوارترین روزهای خود را طی مینمود و سرنوشت آزادی انسان و فرهنگ وی در سنگرهای این نبرد تاریخی حل میشد، جنبش رهائی بخش خلق کرد نیز مانند هر جنبش واقعی دیگری اگر میخواست با نام خود مطابقت داشته باشد میبایست مقدم بر هر چیز بر پایه ضد فاشیسم مستقر گردد و خود را با منافع و نیازمندیهای مبارزه جهانی ضد فاشیستی منطبق سازد. همچنین جنبش رهائی بخش خلق کرد اگر میخواست با نام خود مطابقت داشته باشد میبایست از غلاف سنتی بدرآید، از اسارت هژمونی فنودال - عشیره‌ای و از انعزال و انفراد خلاص شود و بر پایه منافع آنروز و آینده توده‌های وسیع خلق کرد، در ترکیب جنبش انقلابی سرتاسری ایران قرار گیرد. بر مبنای دو اصل فوق میبایست پایه سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی جنبش رهائی بخش خلق کرد پی ریزی گردد. در راه اجرای این اصول مبارزه شدیدی درگرفت و علیرغم مشکلات غیرقابل تصور، از قبیل عقب ماندگی محیط، سطح نازل فرهنگ، فقدان کادر، مقاومت ارتجاع ملی، تخریبات حکومت مرتجع مرکزی و حامیان امپریالیستی وی، جاسوسی، خیانت و غیره خلق کرد باین هدف نائل آمد.

از اواسط پائیز 1320 جنگهای شدیدی میان نیروهای مسلح غیر متشکل کرد که تحت رهبری قشر فنودال - عشیره‌ای قرار داشت و قوای اعزامی دولت که میخواست پس از فرار شهرپور از نو در مواضع سابق مستقر گردد، رخ داد. عمده‌ترین این تصادمات از پائیز همانسال تا اواسط بهار 1321 در مناطق سقز، بانه، صاحب و دیواندره بوقوع پیوست که در مطبوعات آنروز کشور بنام "غانله حمهرشید" معروف شد. در جریان این جنگها نیروهای دولتی بفرماندهی ابراهیم ارفع و محمود امین تقریبا بکلی نابود گردیدند و سلاح و مهمات آنها بدست کردها افتاد.

ولی این حوادث به نتیجه طبیعی خود رسید. نیروهای پیشرو کردستان در حوادث "غانله حمهرشید" نشانه‌های سیاست امپریالیسم تبهکار را آشکارا تشخیص دادند که میکوشید باسوء استفاده از خشم مقدس خلق کرد علیه جور و بیداد و با براه انداختن ماجراهای آنارشیستی راه نسج جنبش واقعی خلق، نفوذ جریانهای انقلابی در جنوب ایران و بویژه در عراق را بگیرد.

بخش اعظم قشر فنودال - عشیره‌ای که در این زمان با تکیه بر سنن گذشته رهبری و فرماندهی جریان را بدست گرفته بود در نخستین ماهها بآنچه منافع محدود وی میخواست رسید. عده‌ای از روسای عشایر و فنودالها که از طریق تصرف انبارها و اموال دولتی، گرفتن حقوق و مستمری و سهم جیره‌بندی (کوپن) اهالی املاک خود از دولت دیگر سیر شده بودند بوسائل مختلف مخفی و آشکارا با دستگاه محاکمه مرتجع نه فقط کنار آمدند، حتی برخی از آنها به متحدان این دستگاه مبدل شدند. در میان همین قشر صحنه‌های بازی دوسره، اعمال آنارشیستی، فلج سازی جنبش و حتی جاسوسی برای ارتجاع و امپریالیسم آغاز گردید. گرچه افرادی از قشر فنودال - عشیره‌ای برای خلق وفادار ماندند ولی این قشر ماهیت ارتجاعي خود را بار دیگر و با وضوح کامل نشان داد.

پرده‌های اسف انگیز تاریخ گذشته کردستان بدست قشر فنودال - عشیره‌ای داشت بار دیگر تکرار میشد و باید اطمینان داشت که هرگاه وضع جدید ایران و جهان نبود و در آن روزها منطقه "مه‌آباد" با وضع خاص خود وجود نمیداشت جنبش جدید خلق کرد نیز مانند سابق در گرداب آنارشی عشیره‌ای و تحریکات امپریالیسم و عوارض مهلك آن غرق میشد و مانند بسیاری از جریانهای گذشته حتی کوچکترین سنت مثبت نیز از خود بیادگار نمیگذاشت. ولی وضع مساعد ایران و جهان آنروز با مبارزه قاطع و دلیرانه نیروهای میهن پرست کردستان توأم شد و راه تکرار این فاجعه تاریخی را سد نمود. دورانی آغاز گردید که در تاریخ کردستان سابقه نداشت.

نبرد تاریخی سوسیالیسم علیه فاشیسم بشریت را متوجه مسئولیت عظیم خود نموده بود. خلقها دریافته بودند که مبارزه ضد فاشیسم با سرنوشت همه آنها پیوند حیاتی دارد و نیروهای عمده و حل کننده این نبرد اتحاد شوروی است. در میهن ما زیر رهبری حزب توده ایران جنبش بیسابقه‌ای که چشمها را باز کرده از وجدانها زنجیر برمیداشت، اوج گرفت. نیروهای پیشرو میهن پرست خلق کرد که اگر آن شرایط وجود نمیداشت علیرغم درک روشن و آمادگی قطعی خود برای مبارزه واقعا خلقی، جز اختناق و گمنامی در محیط اجتماعی - سیاسی سنتی چاره دیگری نداشتند، امکان اظهار وجود، ابراز شخصیت و دوام و قوام یافتند و در مقابله با راه بی ثمر سنتی در راه بکلی جدیدی پای هشتند و با عزمی راسخ آنرا به پیش بردند.

درحالیکه سقز، بانه، صاحب، دیواندره، مریوان، اورامان، پشدر و بسیاری از دیگر مناطق کردستان ایران را مبارزات بشیوه سنتی فرا گرفته بود، در شهرستان مه‌آباد که در خارج مناطق اشغالی قوای متفقین قرار داشت و در مرکز آن شهر مه‌آباد بابتکار عده‌ای افراد پیشرو و میهن پرست که اکثر آنها روشنفکران منسوب به قشرهای متوسط شهرستان بودند، جریان جدیدی - کوشش در راه پی ریزی مبارزه متشکل سیاسی متکی بر خلق کرد آغاز گردید. این مبارزه که پس از چهار سال رشد و توسعه به تشکیل نخستین جمهوری خودمختار ملی و دموکراتیک کردستان انجامید از نخستین محافل مخفی و انگشت شمار میهن پرستان متشکل تا رسیدن به اعلام جمهوری خودمختار ادوار مختلفی را طی نمود که از جمله مراحل ذیل را بروشنی میتوان تشخیص داد.

مرحله اول از شهریور 1320 تا اردیبهشت سال 1322 را دربر میگیرد. این مدت دوران درگیری های شدید میان گرایش سنتی فنودال - عشیره‌ای و گرایش جدید میان ارتجاع و ترقی بود. در این مرحله نیروهای مترقی و میهن پرست ولایت مه‌آباد بر رهبری قاضی محمد و با پشتیبانی طرفداران و مریدان خود در این شهرستان و در دیگر نقاط تحت شعار مبارزه علیه فاشیسم، علیه آنارشی و خودسری در کردستان و جنگ برادرکشی میان عشایر توانستند اولاً - توده‌های وسیع مردم (روشنفکران منسوب به اقشار متوسط، پیشه‌وران و کسبه، دهقانان و غیره) و بسیاری از افراد میهن پرست عشایر را بسوی خود جلب نمایند و ثانیاً - این شهرستان را از سیطره مجدد دولت مرتجع مرکزی و رخنه و توطئه ایادی انگلیس حفظ کنند و ثالثاً - فنودالهای مرتجع محلی از

قبیل علی آقای علیار (امیر اسعد)، قرنی آقای مامش و دیگران را از میدان خارج و عملاً رهبری سیاسی خود را بر این منطقه دایر نمایند.

بعنوان نمونه‌ای از فعالیت این نیروها میتوان از دو اجلاس تاریخی که اولی در 8 دیماه 1320 و دومی در 10 آبان 1321 و هر دو در شهر مهاباد در بنای معروف به "محکمه قاضی" و بصدارت قاضی محمد برگزار گردید، نام برد. در این اجلاسها که نمایندگان تمام طبقات و قشرهای کردستان و از جمله نمایندگان عشایر نیز در آن حضور داشتند مسائل زندگی سیاسی کردستان بر مبنای کاملاً جدید مطرح گردید. در اجلاسها نخست قاضی محمد طی نطقی از جمله گفت: "پس از پیروزی انقلاب کبیر اکتبر در روسیه و تاسیس نخستین دولت سوسیالیستی مبارزه خلق کرد نیز از اساس دگرگون شده، نور انقلاب اکتبر آسمان کردستان را نیز روشن ساخت. استعمار کوشش فراوانی کرده است تا خلق ما را از این روشنائی دور سازد، ولی قادر به اجرای این هدف نبوده‌است". در اجلاسها دوم باتفاق آراء قطعنامه‌ای بتصویب رسید که در واقع برهنمود زندگی سیاسی کردستان آنروز و برنامه کار نیروهای مترقی و میهن پرست خلق کرد مبدل شد. در قطعنامه گفته میشد:

"1. همه خلق کرد اتحاد شوروی را پشتیبان خود میداند و برای کمک و همکاری با اتحاد شوروی در جنگ علیه فاشیسم آلمان آماده هر نوع مبارزه و فداکاری است.

2. کلیه عشایر از این تاریخ اختلافات میان خود را کنار میگذارند و از اعمالی که موجد چنین اختلافاتی است احتراز خواهند کرد.

3. همه شرکت کنندگان در جلسه نفرت و انزجار خود را علیه اعمال خود سری و نهب و غارت ابراز میدارند و هرکس را که دست به چنین اعمالی بزند متفقاً تنبیه خواهند نمود.

4. هیچ يك از شرکت کنندگان در این اجلاسها نباید بطور جداگانه و بدون مشورت، با دولت تهران ارتباط بگیرد...."

خواننده این سطور در صورتیکه روح این دوران جدید را که سند فوق یکی از نخستین صفحات آنست و فقط سمت جریان را در خود نمایان میسازد، با روح و محیط سابق کردستان مقایسه کند به عظمت ابعاد و محتوی دوران جدید پی خواهد برد - دورانی که زندگی سیاسی کردستان را بسوی همگامی با روشن ترین و پاکترین پروسه انقلابی ایران و جهان پیش میبرد و يك خلق محروم و ستمدیده را از ملعبه فئودالها ارتجاع و امپریالیسم به صاحب تام الاختیار سرنوشت و سعادت خویش مبدل میگرد.

در چنین محیطی مقدمات و زمینه‌های لازم جهت تشکیل و اعلام رسمی يك سازمان سیاسی مهیا شد روز 23 اردیبهشت سال 1322 در مغاره کوه "قلای صارم" واقع در حوالی مهاباد با شرکت 25 نفر نخستین کنگره حزب معروف به "کومله" ("کومه‌له‌ی ژ.ک.") برگزار و تشکیل این حزب اعلام گردید پس از یکماه نخستین شماره مجله "نیشتمان" ارگان "کومله" بزبان کردی انتشار یافت. با تشکیل رسمی "کومله" مرحله نخست که مورد بحث ما است پایان یافت.

مرحله دوم فاصله تاریخی میان تشکیل "کومله" و تشکیل حزب دموکرات کردستان (از 23 اردیبهشت 1322 تا 25 مرداد 1324) را دربر میگیرد. مهمترین نتیجه این مرحله که در واقع دوران فعالیت "کومله" است عبارت بود از فراگرفتن کار سازمانی سیاسی و توسعه آن، تربیت کادرهای حزبی در مکتب مبارزه عملی و ترویج هدفهای سیاسی و اجتماعی "کومله" در میان توده‌ها. پایان کار "کومله" و تاسیس حزب دموکرات کردستان (25 مرداد 1324) باید آغاز مرحله سوم محسوب گردد. علت پایان یافتن کار "کومله" باوجود مقام پرارزش تاریخی خود دیگر قادر به تامین نیازمندیهای از این بعد مبارزه نبود. زیرا: اولاً - شعار سیاسی اساسی "کومله" عبارت بود از تشکیل "کردستان بزرگ". این شعار مبارزه خلق کرد را از واقعیات دور میکرد،

دشمن را متمرکز و قوی و خلق کرد را منفرد و تضعیف مینمود و لذا شعاری بود بکلی منحرف و زیانبار، ثانيا - در حالیکه محیط عقب افتاده کردستان و شرایط سیاسی آنروزی و وجود ستم ملی خواهان تشکیل جبهه وسیع همه طبقات و اقشار موضع خصمانه میگرفت و بویژه همه روحانیان را بدون تفکیک منسوبیت های طبقاتی و تمایلات سیاسی آنان در یکجا رد و طرد مینمود، ثالثا - "کومله" عملا نتوانست از چارچوب زندگی سیاسی محدود کردستان پا فراتر نهد و در راه اتحاد و همکاری با نیروهای دموکراتیک و انقلابی ایران و بویژه برای برقراری پیوند با حزب توده ایران گامی بر دارد و یا لاقفل کار خود را در سمت رسیدن به چنین پیوندی قرار دهد، رابعا - انتشارات "کومله" در زمینه مسائل ملی گاهی از حد معقول میگذشت و صورت ناسیونالیسم بخود میگرفت که برای جنبش خلق کرد جز گمراهی و انفراد نتیجه ای ببار نمی آورد.

"کومله" که در واقع سازمان دوران تدارک و انتقال به یک حزب دموکراتیک انقلابی بود بعلت نواقص جدی و اصولی که در بالا به برخی از آنها اشاره شد دیگر قادر بر رهبری بر خلق کرد نبود. این عوامل تشکیل حزب جدیدی را ضروری میساخت و این ضرورت بویژه از آنجا حدت خاص کسب میکرد که مخصوصا از اوایل سال 1324 ارتجاع ایران و امپریالیسم خارجی خود را آماده میکردند تا پس از خاتمه یافتن شرایط دوران جنگ نیروهای ملی و دموکراتیک ایران را سرکوب، دموکراسی نسبی پس از شهرپور را محو و دیکتاتوری دوران رضاشاه را احیا نمایند. برای مقابله با چنین نیت پلیدی میبایست مردم ایران نیز خود را آماده نمایند. پایان یافتن فعالیت "کومله" و تاسیس حزب دموکرات کردستان مهمترین قدم نیروهای پیشرو کردستان در راه اجرای این وظیفه تاریخی و هدف مشترک همه مردم ایران بود.

پس از این رویداد تاریخی بویژه از اوایل آبان 1324 که کلیه کوششها برای حل مسالمت آمیز مسئله دموکراسی در نتیجه مقاومت و تهاجم مسلحانه ارتجاع و هیئت حاکمه بی نتیجه ماند مرحله چهارم یعنی دوران مبارزه حزب دموکرات کردستان در راه احراز حاکمیت سیاسی آغاز میگردد و در 2 بهمن همانسال با پیروزی جنبش 2 بهمن و استقرار حکومت ملی کردستان پایان میابد. دوران قریب 11 ماه فعالیت حکومت ملی کردستان دوش بدوش حکومت ملی آذربایجان باید مرحله پنجم محسوب گردد، گرچه بنوبه خود میتواند یادوار مشخص تقسیم گردد. شرح دو مرحله اخیر در این مختصر نمی گنجد و بفرصت دیگری موكول میشود.

هدف از شرح مراحل سهگانه نخست یادآوری رؤس مطالبی بود که با تکوین و آغاز جنبش جدید خلق کرد ارتباط داشت. سعی شد بروشن شدن این سوال کمک شود که آیا چه عواملی باعث آن شد که خلق کرد و نیروهای مترقی و میهن پرست کردستان توانستند برای بار اول در تاریخ حرف خود را بگویند و آنرا بکرسی بنشانند. عمدهترین این عوامل عبارت بود از تکیه جنبش رهایی بخش خلق کرد بر جنبش ملی و دموکراتیک سرتاسری ایران قبل از همه بر طبقه کارگر ایران و حزب توده ایران در داخل کشور و تکیه بر نیروهای انقلابی و ضد امپریالیستی جهان و در مرکز آن دنیای سوسیالیسم در عرصه بین المللی.

بدیگر سخن حزب دموکرات کردستان و جنبش رهایی بخش خلق کرد از آغاز از چشمه ترقی و انقلاب آب خورده است و هر اندیشه و عملی در سمت بریدن با این چشمه اندیشه و عملی است در سمت خشکاندن خود درخت. رمز این واقعیت که قاضی محمد پس از 31 سال که از اعدامش میگذرد هر سال زندهتر از سال قبل است و قهرمانانی چون شیرزاد، سیف قاضی نانوازاده، صدر قاضی، خوشناو، فاروقی، سلیمان معینی، ملا آواره و صدها شهید دلاور دیگر بخورشیدهای بی غروب مبدل گردیده اند، در اینست که آنان راه این چشمه فیاض را بمرزعه آرزوهای خلق کرد باز کردند. علت احترام بی پایان خلق کرد به همزمان صادق قاضی محمد، به دموکراتها و پیشمرگان جنبش 2 بهمن که اینک دیگر برف زمان بر سرشان باریده است در همین خدمت تاریخی آنهاست.

بی شک جنبش خلق کرد مانند هر جریان زنده دیگری بطور مداوم در تکمیل پایه‌های ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی خود خواهد کوشید و ستاره راهنمای این تکامل خدمت بمنافع واقعی توده‌های عظیم مردم ایران میتواند تامین گردد.
نشریه سیاسی تئوریک "دنیا"، دی ماه 1356، شماره 10، سال چهارم دوره سوم.

در باره "حزب" شهفرموده "رستاخیز"

از 11 اسفند سال 1353 که شاه دستور داد احزاب فرمایشی "ایران نوین" و "مردم" منحل و حزب "رستاخیز" تاسیس شود تا کنون از جانب سخنگویان رژیم در وصف این مطالب فراوانی عنوان گردیده، حتی به تلویح مدعی شده‌اند که ایجاد حزب رستاخیز با "الهام" از "نیروهای مافوق بشری" ارتباط داشته است. مگر نه اینست که دستور تاسیس آنرا شاه صادر کرد، و خود شاه در کتاب اخیرش می نویسد که "یک نیروی مافوق بشری سرنوشت مرا ... هدایت میکند و همه آنچه انجام میدهم از آن نیروئی الهام میگیرد که تا کنون ضامن موفقیت این رهبری و جهت دهنده آن بوده است؟". ولی این مدعاهای پیش افتاده را کنار بگذاریم و بمطلب پردازیم تا روشن شود که شاه برای توجیه اعمال خود حتی به "نیروهای مافوق بشری"، که خود در باره آنها تظاهر به اعتقاد میکند نیز بهتان میزند.

قبل از هر چیز باید دید که صرفنظر از خصلت طبقاتی و مبانی ایدئولوژیک و سیاسی، بطور کلی حزب سیاسی چه مفهومی است و این نام به چه چیزی اطلاق میشود. حزب سیاسی بمعنای واقعی و جدی این کلمه به سازمانی میگویند که منافع طبقه و یا قشر معین اجتماعی را منعکس نموده، فعال ترین نمایندگان آن طبقه یا قشر را در خود متحد ساخته و برای بدست آوردن هدفها و ایدآلهای همان طبقه و یا قشر برای آن رهبری میکند. ممتلا احزاب دهقانی مدافع منافع قشرهای مختلف دهقان، احزاب کمونیست و کارگری مدافع منافع طبقه کارگر و سایر زحمتکشان، احزاب بورژوازی مدافع منافع سرمایه‌داران و جناح های مختلف آن و احزاب فاشیستی نماینده هارترین و مرتجع قشرهای بورژوازی بزرگ هستند.

پس حزب رستاخیز حزب کدام طبقه است؟ جمشید آموزگار دبیرکل جدید این حزب در کنگره فوقالعاده‌ای که چندی پیش برگزار شد گفت که "در ایران تنها درصد ناچیزی عضو حزب و هیئت حاکمه نبوده و بلکه کلیه ایرانیان 18 سال ببالا بطور اتوماتیک (!) عضو حزب فراگیر رستاخیز میباشند". این ادعای دبیرکل یک ریاکاری سیاسی است. همه میدانند و احدی نمیتواند انکار کند که جامعه ایران امروز از طبقات، قشرها و گروههای متضادی ترکیب یافته که شکاف عمیقی آنها را از جدا میسازد. در یک سو "هزار فامیل" مولود "انقلاب سفید" وارث "هزار فامیل" دوران ارباب - رعیتی، یعنی تاراجگران خریول وطنی و در واقع بیوطن قرار دارند که وطن و ملت آنها حسابهای بانکیشان است و از وفور ثروت و تمکن خود مبهوت مانده‌اند. در سوی دیگر میلیونها ایرانی قرار گرفته‌اند که جز بهره رنج خود و خاک ایران ملجا و ماوای دیگگی سراغ ندارند. چگونه میتوان وجود این شکاف را انکار کرد و این دو نوع ایرانی را که منافعشان از بیخ و بن باهم متضاد است در قرع و انبیقی ریخت و از امتزاج آنان معجونی بنام ایرانی "رستاخیزی" بوجود آورد که جز کرنش بدرگاه کیمیاگر دغلی که با شمشیری خون آلود در کنار این دستگاه افسونگری ایستاده است وظیفه دیگری برای خود نشناسد؟ در جامعه طبقاتی یک چنین فرد "خارج از طبقات" و یک چنین شهروند "متوسط" بیرنگ و بی بو و بی خاصیت وجود ندارد و نمیتواند داشته باشد.

شاید گفته شود که رستاخیز حزب نیست و منظور شاه از تاسیس آن این بوده است که برای ایرانیان "هویت مشترکی" بسازد. ولی میدانیم که کلیه ایرانیان از 18 سال ببالا چنین اهمیت مشترکی را دارند که هویت مقدس است و آن هم تابعیت میهن خود ایرانش است و سند آن نیز شناسنامه ایرانی است. پس در این صورت منظور شاه از تراشیدن هویت دوم نامقدس و زدن مهر "رستاخیزی" بر جبین مردم ایران چیست؟ با طرح این سؤال خودبخود مسئله قابل تاملی در مقابل ما عرض اندام میکند. وقتی که روحیات و تحولات فکری محمدرضاشاه را بنظر بیاوریم آشکارا

میبینیم که این شخص گرچه تاحال رسماً چنین مطالبی را بیان نکرده ولی در واقع خیلی وقت است که تابعیت ایرانی افراد مردم را برای نیل به هدفهای شخصی خود کافی و حتی معتبر نمیداند. زیرا اکثریت قریب باتفاق اتباع ایران با رژیم دیکتاتوری او مخالفند و صدها هزار نفر از آنها تا پای جان بر روی این مخالفت میهن پرستانه خود تاکید و پایداری کرده‌اند. محمدرضاشاه می خواهد علاوه بر تابعیت ایرانی همچنین از مردم ایران بیعت شخصی نیز بگیرد. بیعت برای تبعیت کورکورانه و کرکرانه و لال لالانه از دیکتاتوری وی بمقیاس سرتاسر ایران و ساکنان آن. "رستاخیز" همین دهستگاه "بیعت گیری" است. معلوم میشود که در نظر محمدرضاشاه "بیعت رستاخیزی" بر "تابعیت ایران" برتری دارد. به همین دلیل نیز هنگام اعلام تاسیس حزب رستاخیز بصراحت گفت که هر که این هویت نامقدس و این بیعت پلید را نپذیرد یا محو خواهند شد یا زندانی و یا باید از ایران برود و دیگر "توقعی نداشته باشد". بقول شاعر:

یا بیا بیزید بیعت کن
یا برو کنگور زراعت کن!

بدین ترتیب روشن میشود که رستاخیز یک سازمان سیاسی است که بر مبنای نقض، تخریب و امحاء دو اصل عمده بوجود آمده است: یکی این اصل که در جهان امروز هر فردی باید بتواند زندگی حزبی خود را بمعنای طبقاتی کلمه داشته باشد و رستاخیز میدان این زندگی سیاسی را برای خود غصب و قرق کرده است. دیگری این اصل که هر شهروندی دارای تابعیتی است منفک از تمایلات و عقاید ایدئولوژیک سیاسی، مذهبی و غیره و رستاخیز این تابعیت را به پذیرفتن "اصول و نهادهای" خود وابسته نموده است.

پس از این تامل کوتاه درباره برخی جهات حزب رستاخیز، همان سؤال نخست را از نو مطرح میسازیم: بالاخره حزب رستاخیز حزب کدام طبقه است؟ پاسخ این سؤال در مسائلی نهفته است که بعنوان "مرامنامه" و یا "اصول و نهادهای" رستاخیز عنوان شده. "مرامنامه" رستاخیز مدعی است که جامعه ایران از لحاظ طبقاتی "واحد تجزیه ناپذیری است" له در آن "استعمار فرد از فرد ریشه‌کن شده". انکار وجود استعمار در جامعه ایران امروز که دسترنج مردم و ثروت آن در معرض تهاجم شبانه‌روزی گرگان داخلی و خارجی قرار دارد جز دفاع از همین استثمار و همین گرگان معنای دیگری نمیتواند داشته باشد و انکار تضاد طبقاتی و تجزیه طبقاتی در چنین جامعه‌ای جز انکار ضرورت مبارزه طبقاتی و بالاخره جز اعلان جنگ رژیم علیه میلیونها ایرانی زحمتکش و محروم که بر ضد این استثمار این گرگها مبارزه میکنند مفهوم دیگری کسب نمیکند، یعنی رستاخیز حزب استثمارگر نیست.

ولی این توصیف کامل و کافی نیست. زیرا در دنیای امروز احزاب مدافع منافع طبقات استثمارگر فراوانند. ولی بدون مبالغه میتوانیم بگوئیم که جنگل استثمارگران جهانی تا حال شناس به سیمای "رستاخیز" بخود ندیده و این حالت منحصر بفرد از آنجا ناشی میشود که این حزب را طبقه سرمایه‌داران ایران برای دفاع از منافع خود شناخته‌اند، بلکه محمدرضاشاه برای تحمیل رژیم استبدادی خود بر همه مردم ایران و از آن جمله بر سرمایه‌داری ایران و بویژه آن بخش که به تولید داخلی وابسته است تاسیس کرده است، یعنی یک رژیم استبدادی که در جهان امروز از جهت عدم تناسب با زمان همانند کجاوه و پالکی است. حزب رستاخیز در واقع نماینده قشر کوچکی از طبقه استثمارگر امروز ایران است که ما آنرا "هزار فامیل" مولود "انقلاب سفید" می نامیم. اینها عبارتند از عده‌ای میلیاردر و قشرهای فوقانی بوروکرات لشکری و کشوری و تکنوکراتهای کنونی ایران که هست و نیست شان بمرجع ترین قشرهای تجاوزگر امپریالیسم جهانی وابسته است. خاندان پهلوی و شخص شاه در راس این گروه قرار دارد و عمده‌ترین مقامات سیاسی، اقتصادی، دیپلماتیک، فرهنگی و نظامی (البته تحت نظر مستشاران آمریکائی) در انحصار این گروه است. افراد عمده این گروه در مقابل شاه فقط با اجازه شاه حق اظهار نظر مشورتی دارند.

تصمیم نهائی را شاه (در چارچوب منافع سرمایه‌داری و امپریالیسم) شخصا اتخاذ میکند و توسط وزارت درباره کمیسیون شاهنشاهی، سازمان امنیت و یا بوسیله دیگری (حتی بقول خودش باشاره چشم و ابرو) بدولت و مجلس و حزب "رستاخیز" و دیگر مقامات دولتی بمثابه امر واجب الاجرا ابلاغ مینماید.

از "اصول و نهادهای" سه‌گانه‌ای که برای حزب رستاخیز اعلام گردید، ("نظام شاهنشاهی"، "قانون اساسی" و "انقلاب شاه و ملت") فقط يك "اصل" - تحکیم و ادامه "نظام شاهنشاهی" (آنهم شاهنشاهی خاندان پهلوی که خودبخود در این "اچل" مستتر است) منظور نظر است. دو "اصل" دیگر یا از بنیان مسخ گردیده و یا بقول سعدی "دو پیمانہ آب است و يك چمچہ دوع"، زیرا قانون اساسی دیرزمانیست که پایمال استبداد پهلوی شده و یکی از آشکارترین دلایل آن تحمیل "رستاخیز" برابرا بعنوان "حزب فراگیر" است. و اما "انقلاب شاه و ملت" بطوریکه همه میدانند برخی مانورهای عوامفربانه و عقب نشینی‌ها بود که از جانب "شاه" بمنظور جلوگیری از پیشرفت مبارزه مردم در جهت يك تحول بنیادی و برای حفظ رژیم استبدادی بعمل آمد. تمام دستگاه حزب "رستاخیز"، تبلیغات دولتی و نیمه دولتی، همه سخنگویان و "اندیشمندان" رستاخیزی، همیشه و در همه جا به تصریح و تلویح این هدف را بیان میکنند. در "مرامنامه" رستاخیز نیز نوشته‌اند: "... نظام شاهنشاهی ایران راز بقاء و تجسم همه ویژگیهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ملت ایران است". گویا اگر رژیم دیکتاتوری نباشد ایران را باد خواهد برد، همانطور که پس از بوربون‌ها، رومانوف‌ها و آل عثمان فرانسه و روسیه و ترکیه را باد برد (!).

حزب رستاخیز مطابق با ماهیت اجتماعی و سیاسی و هدفهای خود و بمصداق مثل معروف "بله دیگ بله چغندر" اصول سازمانی مخصوص بخود دارد: اولاً - همانطور که دبیر کل در کنگره فوق العاده گفت "کلیه ایرانیان 18 سال بیالا بطور اتوماتیک عضو حزب فراگیر رستاخیز" محسوب میشوند، یعنی جلب عضو بحزب بشیوه سربازگیری اجباری و همگانی است و علاوه بر این بصورت "اتوماتیک" (!) یعنی بدون دخالت خود عضو و یا شخص دیگری انجام میگردد (تنها در رژیم آریامهری میتوان این اباطیل را بدون کیفر بر زبان راند). ثانیاً - مبنای سازمانی رستاخیز بر مرکزیت مطلقه ضد دموکراتیک قرار دارد. واحد تشکیلاتی حزب "کانون" است. حزب رستاخیز در استانها، شهرستانها، شهرها، بخشها و روستاها سازمان دارد. ولی این سازمانها کمترین اختیاری از خود ندارند. اختیارات حزب خواه در مرکز و خواه در اطراف در دست شخص دبیرکل است. "اساسنامه" حزب رستاخیز اختیارات دبیرکل را بدین ترتیب خواهند کرد و سیستم فرماندهی ایران (!) هم بالاخره تصمیم خودرز خواهد گرفت ... فرض کنید يك جناح ده هزار عضو داشته‌باشد و جناح دیگر پنج، کوچکترین تأثیری ندارد. این عقیده و فکر است که برای ما ارزش دارد. بنظر شاه اکثریت و اقلیت کمترین ارزش و نقشی ندارد و تنها چیزی "عقیده و فکر" محسوب است و "ارزش دارد" که با نظر شخص وی مطابق است.

کارگردانان حزب رستاخیز با این "ایدئولوژی" و سیاست و مبنای سازمانی خود را از تك وتو نمی اندازند و رجز هم میخوانند. در کنگره اخیر هوشنگ انصاری، "هماهنگ کننده جناح سازنده" رستاخیز مبارزات ضد دیکتاتوری مردم ایران را "ظهور نقاب پوشها، چماق بدستها، شیشه شکن‌ها و عربده جوها" نامید و گفت: "اینان از مقابله سیاسی واقعی فرار میکنند، زیرا حرف حسابی برای گفتن ندارند". این آقای باصطلاح اقتصاددان وکی حساب ندان باید بداند که اولاً - چماق بدستها و شیشه شکن‌ها و عربده جوها مامورین تغییر لباس داده ساواک ند که برای مختل کردن مبارزات مردم تجهیز شده‌اند. ثانیاً - نیروهای ضد دیکتاتوری ایران هزار و يك حرف حسابی برای گفتن دارند که رژیم دیکتاتوری از اظهار آزادانه آن با آتش و خون جلوگیری میکنند. یکی از حرفهای نیروهای ضد دیکتاتوری ایران درباره همین حزب "رستاخیز" است که از سوئی

به قزاقخانه، از طرفی به گورستان، از جانبی به کاروانسرا و از جهتی به سیرک و خلاصه به همه چیز شباهت دارد جز به يك حزب سیاسی. ما از جناب آقای "هماهنگ کننده جناح سازنده" می پرسیم: مگر اینست تجسم آن اصل قانون اساسی که آزادی احزاب و اجتماعات را در ایران اعلام نموده است؟ رژیم شاه اگر به قانون اساسی معتقد است چرا آنرا اجراء نمیکند و اگر معتقد نیست (که نیست) چرا آنرا یکی از سه پایه "رستاخیز" اعلام نموده است؟ در کدام جنگل دیگر جز جنگل دیکتاتوری ایران ممکن است موجودی مثل حزب رستاخیز را بعنوان "حزب سیاسی" جازد؟ ما در اینجا یکی از هزاران سؤال حسابی مردم را مطرح کردیم و انتظار جواب هم از کارگردانان "رستاخیز" نداریم، باین دلیل ساده که آقایان جز چماق جوابی برای دادن ندارند.

نشریه سیاسی تئوریک "دنیا"، اسفند ماه 1356، شماره 12، سال چهارم دوره سوم.

تجارب تاریخ را بکار بندیم!

(بمناسبت 33 مین سالگرد 21 آذر)

سی و 3 سال پیش، 21 آذر سال 1324 خلق آذربایجان تحت رهبری فرقه دمکرات آذربایجان علیه ارتجاع و امپریالیسم دست بقیام زد و در آذربایجان که طی قرن جاری همواره سنگر مقدم جنبش انقلابی و رهائی بخش همه ایران بوده است حکومت ملی و دموکراتیک تاسیس نمود. این رویداد تاریخی مولد تضادهای داخلی جامعه ایرانی و جزئی از جنبش سراسری ایران بود که در شرایط پیروزی جهانشمول سوسیالیسم بر فاشیسم و تعبیر بنیادی تناسب قوای جهانی بسود دموکراسی و ترقی اجتماعی در آذربایجان به پیروزی خلق انجامید.

حکومت ملی آذربایجان که در نتیجه جنبش 21 آذر تاسیس گردید حکومتی بود ضدامپریالیستی و دموکراتیک. این خواص در ایدئولوژی، سیاست، قوای محرکه و رهبری کننده، استراتژی و تاکتیک جنبش 21 آذر و حکومت ملی آذربایجان منعکس بود. حکومت ملی آذربایجان مسئله ملی را نیز بشیوه‌ای علمی مطرح کرد و در چارچوب منافع انقلاب سرتاسری ایران و وحدت و استقلال ایران در راه اجرای آن گام برداشت.

برکنند ریشه‌های تسلط امپریالیسم و احیای استقلال اقتصادی و سیاسی، برانداختن بقایای مناسبات فئودالی و استخلاص جامعه از یوغ نهادهای مولود این مناسبات، خارج ساختن حاکمیت سیاسی از انحصار طبقات مرتجع و ضد ملی و آوردن طبقات زحمتکش و قبل از همه کارگران و دهقانان بصف مقدم قدرت سیاسی و اجتماعی، رهانیدن همه مردم زحمتکش بویژه دهقانان یعنی کثیرالعدده‌ترین اقشار جامعه آنروزی از زنجیر اسارت قرون و اعصار و اعاده شخصیت اجتماعی آنان بمثابه اعضای متساوی الحقوق جامعه، الغای ستم ملی از آذربایجان، اتکاء بر حزب توده ایران و همه نیروهای ملی و دموکراتیک کشور در داخل و تکیه بر نیروهای مترقی و ضدامپریالیستی در عرصه جهانی، اجرای اصلاحات بنیادی در همه زمینه‌ها بسود همه خلق و بویژه طبقات زحمتکش احیای اقتصاد ازهم پاشیده، ازبین بردن بیکاری، ایجاد شبکه آموزش و بهداشت همگانی و مجانی، توسعه فرهنگ ملی و دموکراتیک و غیره... - اینها بود رؤس برخی هدفها، خصائل و مسائل عملی عمده جنبش 21 آذر و حکومت ملی آذربایجان که آنها را دیگر رویدادهای مشابه قبلی کشورمان بطور برجسته‌ای متمایز میسازد.

گرچه در نتیجه تهاجم خونین و عهد شکنانه ارتجاع سلطنتی - امپریالیستی، حکومت ملی آذربایجان بیش از یکسال نپائید، برنامه‌های آن نیمه‌کاره ماند و اصلاحات آن بدست حکومت مرتجع مرکزی فسخ و بساط سیاه سابق از نو احیا گردید، لیکن بی مبالغه میتوان گفت که دوران حکومت ملی آذربایجان (و همچنین کردستان) در تاریخ معاصر ایران فصلی است که هر قدر از لحاظ زمانی از آن دورتر شویم عظمت تاریخی آن بیشتر نمودار میگردد.

جنبش 21 آذر گرچه شکست خورد، لیکن امید و اعتقاد بازادی را در دلها صد بار قوی تر ساخت. پس از این ناکامی، خلق آذربایجان در صفوف واحد جنبش همگانی مردم ایران روزی از مبارزه و فداکاری بازنايستاد. در این راه دهها هزار نفر از بهترین فرزندان مردم آذربایجان به زندان و تبعید رفتند و یا بالای چوبه‌های دار قرار گرفتند. ولی مردم آذربایجان تسلیم نشد و در برابر سلطنت متفرعن مستبده و حامیان امپریالیستی آن سر فرود نیلورد. تازه‌ترین صحنه نمایش "شاهپرستی" مردم آذربایجان قیام 29 و 30 بهمن ماه سال گذشته و رویدادهای پس از آن بود که آذربایجان و تبریز قهرمان در متن پیکار همگانی مردم ایران با شعار "مرگ بر دیکتاتور خونخوار!" و بقیمت صدها قربانی و زندانی جدید، رژیم ضد ملی را به لرزه درآورد.

سی و سومین سالگرد جنبش تاریخی 21 آذر بروزهای تصادف میکند که نبرد ضد دیکتاتوری مردم ایران با نیرو و عظمت بیسابقه‌ای دوران اوج بیسابقه‌ای را می‌پیماید. در چنین شرایطی خودبخود زنجیره پیوندی میان رویدادهای ایران خروشان امروز و دوران جنبش 21 آذر در ذهن برقرار میگردد. سی و سه سال تاریخ: نخستین نهیب فدائیان آذربایجان و پیشمرگان کردستان در شرایطی که حزب توده ایران به بزرگترین حزب انقلابی خاورمیانه و نزدیک مبدل گشته بود و سرزدن تپاشیر آزادی از آفاق ایران. شکست جنبش و استیلاي ارتجاع و امپریالیسم. خیزش مجدد مردم در راه ملی کردن نفت. شکست نهضت و استیلاي ارتجاع و امپریالیسم. عصیان دوباره مردم علیه حکومت کودتائی. سرکوب مردم و استیلاي ارتجاع و امپریالیسم. و بالاخره انفجار طوفانی و بیسابقه امروز علیه سلطنت دیکتاتوری محمدرضاشاه. در اینجا اندیشه خودبخود متوجه آینده جنبش ایران میگردد.

خیزشهای متوالی و ناکامیهای اسف انگیز مردم ایران در مبارزات گذشته گنجینه گرانبهایی از تجارب گردآورده و در اختیار نسل کنونی نهاده است. گرامی داشت جنبش 21 آذر در شرایط امروز ما را موظف میسازد که برخی از تجارب عمده جنبش انقلابی و رهائی بخش ایران را طی سی و سه سال اخیر مختصراً یادآور شویم. آنکس که از تاریخ نیاموزد هرگز بسر منزل پیروزی نرسد. علاوه بر این بهترین طرز گرامی داشت جنبشهای خلق جمع بندی تجارب آنها و بکار بستن این تجارب است.

نخستین تجربه سی و سه سال اخیر اینست که ارتجاع محمد رضاشاهی در دورانی که نهضت انقلابی اوج میگیرد، ابتدا در لاک فرومیخیزد تا تندباد بگذرد. آنگاه در يك دست انبانی پر از وعده و در دست دیگرش شمشیری خون آلود سر از لاک بدرمیآورد. با سیاستی مرکب از این دو عنصر که شمشیر خونین عمده آنهاست دست بکار میشود. میکوشد جلب شدنیها را جلب و از جنبش جدا نماید، سرسختان را نابود سازد، خلق را از میدان براند و خود حاکم مطلق ایران مالک الرقاب خلق باقی بماند. ارتجاع محمد رضاشاهی در اجرای این سیاست از هیچ جنایت و عمل ننگینی: قتل و تبعید و دربدر ساختن دهها و صدها هزار ایرانی آزادی طلب، موافقت دروغین با جنبش (همچنانکه با حکومتهای ملی آذربایجان و کردستان موافقت نامه امضاء کرد)، دادن قول درباره تعمیم دموکراسی در سراسر ایران و رعایت آن، نقض ناشرافتمندانه این موافقتها و قولها، ایجاد تفرقه و تخریب و جاسوسی در میان نیروهای خلق، زدن اتهامات بی اساس به جنبش از قبیل "تحریک جارچی"، دادن نسبت دروغ "تجزیه طلبی" (بدموکراتهای آذربایجان و کردستان) و طرح مطلب من درآوردی از قبیل تبدیل ایران به "ایرانستان" علیه جنبش امروز و رهبران آن، تهدید مردم ایران و نیروهای میهن پرست کشور با سرنیزه امپریالیسم و بغارت دادن هرچه بیشتر ثروت‌های ایران برای جلب حمایت امپریالیسم، شانناژ درباره اینکه اگر او نباشد گویا "راه‌ها به نفت بسته خواهد شد" و غیره از هیچ گفتار و کرداری ابا ندارد. امروز بهمان اندازه که جنبش مردم گسترش و نیرو گرفته ارتجاع محمد رضاشاهی نیز بهمان اندازه وسیعتر و شدیدتر و حربه وعده و شمشیر خونین را بکار میبرد. نیروهائی که میخواهند جنبش امروزی ایران بدرد اسفناک جنبشهای سابق گرفتار نشود و آنانکه خواهان پیروزی مردم ایران بر رژیم استبدادند با هیچ يك از دو حربه مذکور میدان مبارزه را ترك نخواهند کرد و مبارزه را با پیگیری و شدت هرچه بیشتر ادامه خواهند داد.

مطلب دیگری که باید بر سبیل تجربه اندوزی از جنبشهای گذشته در اینجا ذکر شود اینست که در کلیه سرکوبیهای جنبش انقلابی و رهائی بخش ایران درسی و دو سال اخیر، مردم ایران گرچه ظاهراً با دستگاہ محمد رضاشاه روبرو بوده‌اند، لکن خود محمدرضاشاه همیشه بمثابه آلت اجرای امپریالیسم عمل کرده است و در پشت سر محمد رضا شاه همیشه امپریالیسم و بویژه امپریالیسم

آمریکا قرار داشته است. جنبش آذربایجان و کردستان را محمدرضا شاه بدستور آمریکا و انگلیس، بهمدستی جرج آلن سفیر آنروزی ایالات متحده آمریکا در ایران و زیر نظارت مستشاران نظامی و ژاندارمری آمریکائی و با سلاح آمریکائی بخون کشید.

جنبش ملی کردن نفت را پس از آنکه محمد رضاشاه از سرکوب آن عاجز ماند و از ایران فرار کرد خود آمریکائی ها با توافق انگلیسیها و تحت نظر هندرسون سفیر آنروزی آمریکا در ایران و شوارتسکوپف ژنرال آمریکائی و با کودتای 28 مرداد بدست فضل الله زاهدی و با نقشه و سلاح و پول آمریکا سرکوب کرده، حکومت ملی و قانونی دکتر محمد مصدق را بزور تانک و سرنیزه ساقط نموده، شاه فراری را به ایران بازگردانده بر تخت نشاندند. امروز هم بچشم خود می بینیم که روزی که ضربت جنبش عظیم مردم ایران رژیم دیکتاتوری را بر لب پرتگاه قرار میدهد جیمی کارتر و کالاهان آشکارا با تلفن و تلگراف به حمایت از شاه دیکتاتور برمیخیزند و زیر نظارت و به دست دهها هزار نظامی آمریکائی که بصورت يك ارتش مستتر نو استعماری در ایران مستقر بوده ارتش ایران را زیر نظر و کنترل خود گرفته‌اند، با قساوتی بی نظیر و در يك طرفه‌العین خون هزاران ایرانی میهن پرست بر کوچه و خیابانها ریخته میشود و با استقرار حکومت نظامی تهاجمی خونین و وسیع بمقیاس سراسر ایران علیه مردم ایران انجام میگیرد. نیروهائی که میخواهند جنبش امروزی ایران بدرد اسفناک جنبشهای گذشته دچار نشود و خلق به پیروزی برسد میدانند که برای رسیدن به این هدف باید امپریالیسم را که آفریننده و نگاهدارنده رژیم استبدادی شاه و دشمن غدار آزادی و سعادت مردم ایران است، در هیچیک از گامها و محاسبات خود فراموش نکرد.

مطلب سوم که باید ذکر شود اینست که گرچه علت اصلی عدم موفقیت جنبش انقلابی و رهائی بخش مردم ایران دسایس و تهاجم ارتجاع داخلی و امپریالیسم خارجی بوده است، ولی يك عامل بسیار مهم دیگر که به نیروهای رهبری کننده خلق مربوط است در این ناکامی نقش کمتری نداشته است. این عامل، تفرقه و عدم همکاری نیروهای مبارز ایران بوده است. ارتجاع و امپریالیسم در وجود حکومت مطلقه شاه در همه مراحل و ادوار گذشته توانسته است نیروهای خود را بصورت يك مشت نیرومند متمرکز سازد و بر فرق مردم ایران فرود آورد. ولی نیروهای رهبری کننده مردم ایران در گذشته نتوانسته‌اند بخاطر رهائی خلق و میهن مسائل درجه دوم را کنار بگذارند و بروی مسئله عمده که سازمان دادن پیروزی خلق است با هم متحد گردند و علیه ارتجاع و امپریالیسم متحد، نیروی متحد خلق را که یگانه حلال مشکلات است بوجود بیاورند. پراکندگی احزاب، سازمانها و نیروهای رهبری کننده خلق در سه دهه اخیر موجب آن گردید که فرصتهای گرانبها و بیمانندی از دست مردم ایران بدر رود و ارتجاع و امپریالیسم هربار خود را از گرداب نجات دهد. کسانی و نیروهائی که میخواهند جنبش امروزی ایران بدرد اسفناک جنبشهای گذشته دچار نشود و بلاخره پس از اینهمه مبارزه و فداکاری، استقلال و دموکراسی و رفاه نصیب مردم ایران شود باید بی چون و چرا دست اتحاد و همکاری بهم دهند و زیر شعارهای مشترک و با يك مبارزه همگانی سنجیده، پیگیر، هماهنگ و قاطع جنبش رهائی بخش ایران را سرانجام به پیروزی برسانند.

ما در برابر شور انقلابی و روح بزرگ قهرمانی مردم میهن خویش سر تعظیم فرود می آوریم و به روشن بینی نیروهای ملی و دموکراتیک کشور اعتماد راسخ داریم. مردمی که در سپیده‌دم "بیداری آسیا" از نخستین خلقهائی بودند که انقلاب مشروطه ضد استبدادی و ضد استعماری را بپا کردند، مردمی که از آنروز تا به امروز هرگز از پای ننشسته و صفحات درخشانی چون جنبش 21 آذر بر تاریخ خود نوشته‌اند و مردمی که امروز در خیابانهای تهران، تبریز، قم، اصفهان و مشهد با سلاح ایمان به آزادی سینه خود را در برابر رگبار دژخیمان شاه سپر میکنند - چنین

مردمی لایق آزاد زیستن است و باید آزاد باشد. برای نیل به این آزادی باید فقط يك رمز معجزه‌آفرین را بلد بود که آنها اتحاد و همکاری است.

نشریه سیاسی تئوریک "دنیا"، آبان 1357، شماره 8 سال پنجم (دوره سوم).

یادی از جنبش خلق کردستان

بمناسبت سالگرد دوم بهمن 1324

تاریخ انقلابی و رهائی بخش کشور ما که اینک درخشانترین ادوار خود را طی میکند، دارای صفحاتی است که در پایه گذاری و پیدایش فصل سرنوشت ساز امروز نقش براننده‌ای دارند. هر جنبش خلق نسلی پرورده، سنتی آفریده و راهی گشوده. توده مردم که به حقانیت خود اعتقاد دارند این سنن را حفظ میکنند و به تناسب اوضاع جهان خروشان‌ی که در آن زندگی میکنیم آنرا توسعه و تکامل میبخشند.

جنبش دوم بهمن سال 1324 در کردستان که جزئی از جنبش سراسری همه مردم ایران بود صفحاتی از تاریخ پر افتخار میهن ماست.

این جنبش که تحت رهبری حزب دموکرات کردستان و بصدارت قاضی محمد انجام گرفت و به تاسیس حکومت ملی کردستان انجامید جنبشی بود ملی و دموکراتیک، با سمتگیری روشن و پیگیر انقلابی و بمثابه جزئی از نهضت سرتاسری ایران، این جنبش که هدفهای عمده آن عبارت بود از طرد امپریالیسم، طرد ارتجاع، اعاده حقوق غضب شده اجتماعی و ملی توده‌های وسیع مردم و تامین آزادی و سعادت آنها، جنبشی بود دارای سرشت عمیقاً انترناسیونالیستی. مظاهر این سرشت عبارت بود از اتحاد ارگانیک جنبش 2 بهمن با جنبش 21 آذربایجان، اتکاء بر حزب توده ایران و دیگر نیروهای ملی و دموکراتیک ایران و قوای مترقی و ضد امپریالیستی جهانی.

حکومت ملی کردستان توأم با حکومت ملی آذربایجان خود را پایگاه و تکیه‌گاه جنبش رهائی بخش و انقلابی سرتاسری ایران میشمرد و مجموع فعالیت خود را تابع يك اصل عمده: یعنی تامین استقلال و آزادی ایران و استقرار دموکراسی در ایران که تامین حقوق ملی خلق کرد جزء لاینفک آنست، نموده بود. نسبت " تجزیه‌طلبی " و اتهامات دیگر از این قبیل که دهها سال است از جانب ارتجاع شوینیستی ایران و امپریالیسم حامی آن درباره جنبش دوم بهمن نیز مانند جنبش قهرمانانه مردم آذربایجان اقامه میگردد، آنقدر باطل و بیمایه است که چیزی باطل تر و بیمایه‌تر از آن نمیتوان تصور کرد. در حقیقت، تجزیه طلب نه جنبش دموکراتیک خلق کرد، بلکه حکومت مرتجع سلطنتی مرکزی ایران بود که آنزمان میان بقیه خاک ایران از سوئی کردستان و آذربایجان آزاد شده از سوی دیگر سدی از محاصره نظامی و اقتصادی و سیاسی کشید و مانع از آن شد که دموکراسی در سراسر ایران تعمیم و گسترش یابد و در چنین حالی رهائی از اسارت حکومت مرتجع شاه را بعنوان جداسدن از ایران قلمداد نمود.

در سایه پیروزی جنبش دوم بهمن تاریخ خلق کرد یکباره ورق خورد. خلق کرد بدست خود و برپایه اراده خویش، با اتکاء بر جنبش انقلابی سرتاسری ایران و در شرایط پیروزی جهانشمول سوسیالیسم بر فاشیسم امکان آنرا یافت که نیروهای پیشرو خود را در صفوف حزب دموکرات کردستان سازمان دهد چارچوب قالبهای متحجر فنودال - عشیره‌ای قرون وسطائی را بشکند، زندگی سیاسی مردم کردستان را بشاهراه رهائی و ترقی هدایت نماید.

جنبش دوم بهمن در نتیجه تهاجم مشترک امپریالیسم آمریکا و انگلیس و ارتجاع سلطنتی ایران شکست خورد و قاضی محمد و دهها تن از رهبران حزب دموکرات کردستان و صدها تن از پیشمرگان و اعضای حزب به چوبه دار بسته شدند. ولی این جنبش بعلت درستی راه و اصولیت و پایداری بر مواضع سیاسی انقلابی خود پس از شکست نیز خاطره‌ای افتخارآفرین و نیروبخش از خود بجای گذاشت. نام " کوماری مه‌آباد " را که نام سمبلیک حکومت ملی کردستان است در سراسر کردستان با سربلندی به زبان می‌آوردند، آنرا با عالی‌ترین آرزوهای انسانی خود برابر

می نهند و از آن الهام میگیرند. در دوران مدید پس از شکست جنبش هزاران نفر از افراد مبارز کردستان با ادامه راه جنبش دوم بهمن کوشیدند در این راه بسنگر نشستند و به ابدیت پیوستند. راد مردانی چون عزیز یوسفی، جوانی و سلامت خود را در این راه در گوشه سیاه چالهای شاه فدا کردند و دلاورانی چون غنی بلوریان پس از بیست و پنج سال زندان با ایمانی راسخ تر بآرمان آزادی، به نیروی مبارزه عظیم خلق درهای زندان را شکستند و باغوش مردم بازگشتند.

خلق کرد به تجربه پی برده که اصول دوم بهمن یگانه راه آزادی و سعادت اوست و هر راه دیگری که از این اصول منحرف گردد نه تنها بشکست و ناکامی، بلکه بدتر از آن به بدنامی خواهد انجامید. همچنانکه در کردستان عراق دیدیم که يك جنبش بزرگ و نیرومند خلق در نتیجه انحراف از اصول و تغییر جبهه و گرفتن دشمن بجای دوست بچه عاقبت اسف انگیزی دچار شد.

سالگرد کنونی جنبش دوم بهمن بدورانی تصادف میکند که وسیع ترین نهضت رهایی بخش و انقلابی سراسر خاک ایران را فراگرفته و ارکان سلطنت دست نشانده امپریالیسم را بلرزه درآورده. در این جنبش تاریخی خلق کرد نیز دوش بدوش همه خلقهای ایران با جان و دل شرکت کرده و میکند. در ردیف تهران و تبریز و مشهد و قم و شیراز و ... سنندج و مهاباد و کرمانشاه و پاوه و سرپل زهاب و مریوان و بوکان و سقز و ... نیز جانانه بپا خاستند و در سنگر همگانی همه مردم ایران برای برچیدن رژیم منفور شاه و استقرار دموکراسی در ایران مردانه مبارزه میکنند. همه کوششهایی که از جانب رژیم و عوامل آن بمنظور جدا ساختن خلق کرد از جنبش همگانی ایران به بهانه شیعه و سنی و دیگر دستاویزها انجام گرفت، نقش بر آب شد.

در این اعتلای سطح آگاهی سیاسی توده های خلق کرد مهر و نشان جنبش دوم بهمن و تاثیر شاهراه سیاسی انقلابی و انترناسیونالیستی که برهبری حزب دموکرات کردستان در زندگی سیاسی وی ایجاد گردید و همواره مورد تایید و پشتیبانی بیدریغ حزب توده ایران قرار گرفته و میگردد آشکارا بچشم میخورد. خلق کرد بخوبی میداند که اعاده حقوق غصب شده وی فقط در داخل يك ایران مستقل و دموکراتیک امکان پذیر است و لذا مبارزه برای برچیدن بساط سلطنت دست نشانده که شوینیسیم یکی از خصائل ارتجاعی و ضد مردمی آنست، خودبخود مبارزه ایست در راه رهایی خلق کرد، هم از ستم اجتماعی و هم از ستم ملی.

خلق کرد و نیروهای پیشرو آن در مبارزه تاریخی خود به همه نیروهای ملی و دموکراتیک ایران و مقدم بر همه بر حزب مارکسیست - لنینیست طبقه کارگر ایران، یعنی بر حزب توده ایران متکی هستند. حزب توده ایران بمقتضای سرشت طبقاتی و محتوی جهان بینی خود هم هم مسئله الغای ستم طبقاتی و هم الغای ستم ملی از کشور و ایجاد يك ایران متحد، مستقل، دموکراتیک و شکوفان را که در داخل آن همه خلقها واقعا برابر، آزاد و مرفه زندگی کنند، عمده ترین هدف خود قرار داده و این پرچم پر افتخار را تا سر منزل پیروزی خواهد برد. به همین دلیل نیز حزب توده ایران همیشه از خواسته های دموکراتیک خلق کرد، از سرشت انترناسیونالیستی جنبش رهایی بخش خلق کرد، از راه قاضی محمد بیدریغ دفاع کرده، برای تشکل و پیشروی مبارزه خلق کرد و بویژه برای یاری به حزب دموکرات کردستان جهت تحکیم مبانی ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی وی آماده هرگونه کمک بی شائبه ای بوده و هست. برنامه حزب توده ایران و دیگر اسناد آن که به کردی نیز ترجمه و چاپ و وسیعا انتشار یافته و جایی که حزب توده ایران در مبارزات خود به کردستان و مسئله کرد داده و میدهند خود دلیل روشنی بر این واقعیت است که حزب توده ایران منعکس کننده منافع دور و نزدیک خلق کرد نیز هست و لذا به این خلق نیز تعلق دارد.

بمناسبت سی و سومین سالگرد جنبش دوم بهمن از صمیم قلب به خلق مبارز کرد، به حزب دموکرات کردستان و پیشمرگان دلاور کرد تبریک میگوئیم و خاطره تابناک شهیدان این جنبش را گرامی میداریم. اطمینان داریم که خلق کرد و نیروهای پیشرو آن با شرکت هرچه فعالتر در جنبش

همگانی سراسری ایران دین خود را در راه آزادی میهن عزیز ما ایران از بند اسارت ارتجاع و امپریالیسم ادا خواهند کرد.

نشریه سیاسی تئوریک "دنیا"، دی، بهمن 1357، شماره 11 - 10 سال پنجم (دوره سوم).

خودمختاری

نه جدائی است و نه ضد ملی

در گذشته نه چندان دور، حزب توده ایران یگانه نیروی سیاسی کشور ما بود که مسئله ملی خلق های ستمدیده ایران را مطرح می نمود و حل عادلانه این مسئله را طلب می کرد. در آن دوران نه تنها شاه که طبق سرشت ارتجاعی خود منکر وجود ملت ها و مسئله ملی در ایران بود، بلکه تقریباً هیچ یک از نیروهای اپورسیون نیز، جز حزب توده ایران، از حقوق ملی خلق های زیر ستم ایران دفاع نمی کردند. همه و یا تقریباً همه، حزب توده ایران را به علت دفاع از حقوق ملی این خلق ها به "تجزیه طلبی" و "قیام و اقدام علیه تمامیت ارضی کشور" و انواع اتهامات وحشتناک و واهی دیگر متهم می نمودند. یکی از "دلایل" همیشگی اتهام بیدادگاه های شاه علیه توده ای ها این بود که حزب آن ها - حزب توده ایران - از جنبش ملی و دموکراتیک آذربایجان و کردستان در سال های 1324 - 1325 پشتیبانی کرده بود.

ولی جبر تاریخ سدها را یکی پس از دیگری شکست و مردم زحمتکش ایران با مبارزه خود، هم چشم ها و هم گوش های عده بیشتری از مبارزان صدیق را باز کردند و هم مدافعان ظلم و ستم را سنگر به سنگر عقب راندند. در یکی دو دهه اخیر گرچه باز هم کسانی بودند که وجود خلق های مختلف ایران را "افسانه" نامیدند (مثلاً: در جزوه "افسانه خلق های ایران"، تالیف "ماکان"). ولی این واقعیتی است که به تدریج مسئله ملی خلق های ستمدیده ایران، علاوه بر حزب توده ایران، از جانب بسیاری از نیروهای مردمی دیگر نیز پذیرفته و مطرح گردید. همه این سازمان ها و گروه ها نیز بتدریج بوجود ملت های مختلف در ایران اعتراف نمودند و هر یک به شیوه خود خواستار الغای ستم ملی در ایران شدند. این نیز یکی دیگر از خدمات تاریخی حزب توده ایران به مثابه پرچمدار اندیشه انقلابی و الغای ستم اجتماعی و ملی در جامعه ایران بود - خدمتی که کوهی از اسناد بر واقعیت آن گواهی می دهد.

انقلاب ایران از همان فردای پیروزی خود با بسیاری مسایل مبرم و وظایف بغرنج و پیچیده موروث نظام منفور شاهنشاهی مواجه شد که همه آن ها خواستار حل عاجل و بنیادی خود بودند، ولی طبیعی است که حل و اجرای آن ها در یک روز و یک ماه و حتی یک سال امکان پذیر نبوده و نیست.

اگر این کسان از محیط مسکونی خود بدر آیند و زحمت به خود داده و در مناطق مسکونی خلق های غیرفارس ایران سفر کنند، دلایل صحت - ستم ملی - را به رای العین مشاهده خواهند کرد. پس از انقلاب کسانی کوشش کردند مسئله ملی را حتی در رسانه های گروهی مطرح سازند و گاهی مدت ها گفتارهای هفتگی در مورد "مسئله ملی" پخش شد. ولی راجع به اصل مطلب چیزی نگفتند. نگفتند که آیا در ایران واقعیتی به نام فارس و آذربایجانی و کرد و بلوچ و ترکمن وجود دارد، یا ندارد؟ و اگر وجود دارد چیست و وجه تمایز آن ها کدام است؟ و تامین اتحاد واقعی و انسانی آن ها از چه راهی میسر است؟

واقعیت این است که کشور ما کشور کثیرالمله ایست که در آن خلق های گوناگون زندگی می کنند، که هر یک سابقه هزاران سال زندگی در این کشور دارند. این خلق ها علاوه بر آن که با هم وطن مشترکی به نام ایران و فرهنگ مشترکی به نام فرهنگ اصیل ایران و سرنوشت و تاریخ مشترکی دارند، در ضمن هر یک دارای سرزمین ملی، زبان ملی و فرهنگ و سنن و

آداب ویژه خویشند و برای اداره کردن امور صرفاً محلی خود حقوق و اختیارات طبیعی و مشروعی دارند. آذربایجان و زبان آذربایجانی، کردستان و زبان کردی، بلوچستان و زبان بلوچی، ترکمن صحرا و زبان ترکمنی واقعیت‌های انکارناپذیری است و این واقعیت‌ها مخلوق امروز و دیروز و ده سال و صد سال پیش نیستند. این مناطق، استان و شهرستان معمولی مثل کاشان و یزد هم نیستند، بلکه سرزمین‌های ملی هستند و ویژگی‌هایی اضافه بر ویژگی‌های استان و شهرستان دارند. ستم مضاعف بر خلق‌های غیرفارس که ستم ملی (و یا تبعیض ملی) نام دارد در زمینه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اعمال شده است.

رژیم شاه نه تنها هویت ملی این خلق‌ها را نفی می‌نمود، حتی اصل مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی مندرج در قانون اساسی سابق را نیز که نوعی اختیارات محلی به استان‌ها و شهرستان‌ها می‌داد، در نهایت خودسری زیرپا می‌گذاشت. در برخی مناطق ملی ایران (مثلاً در کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا) رژیم شاهنشاهی همه استانداران و فرمانداران و بخشداران و فرماندهان نیروهای انتظامی و حتی ماموران دست دوم و سوم را هم از مرکز و از میان خبیث‌ترین و قلدرترین و غدارترین عناصر دستگاه حکومتی انتخاب و انتصاب و اعزام می‌نمود. این ماموران معمولاً دو مأموریت داشتند: یکی سرکوب کردن و به زانو درآوردن و شکستن روح مقاومت مردم و گوشه نشین کردن آن‌ها در محل و دیگری ایجاد محیط خفقان و تحقیر به مراتب شدیدتر و چاپیدن و ویران کردن و مستاصل نمودن و دربردار ساختن "داوطلبانه" و حتی تبعید از ماوی و مسکن خویش.

ممکن است کسانی بگویند که ماموران آریامهری در اصفهان و مشهد و شیراز هم همین‌طور رفتار می‌کردند. ظاهراً این اعتراض درست است. ولی اگر ابعاد و نتایج عملی سیاست رژیم آریامهری را در مناطق مختلف مورد دقت قرار دهیم، به وضوح خواهیم دید که این سیاست اصولاً هم محتوی و به ظاهر همگون، در مناطق مسکونی خلق‌های ستمدیده ایران با مضامین کمرشکن و رنج‌ها و دردها و فجایع دیگری نیز همراه بوده است که در اصفهان و شیراز و مشهد با آن همراه نبوده است. مثلاً ماموران شاه در اصفهان و شیراز و مشهد فرهنگ و زبان مادری مردم را قدغن نمی‌کردند و به مردم توهین ملی نمی‌نمودند (چون خود با همان زبان تکلم می‌نمودند و جزء همان ملت بودند) و یا در توزیع امکانات رشد اقتصادی و فرهنگی و علمی در میان مناطق اصفهان و شیراز و مشهد تبعیض خاص قایل نمی‌شدند و به طور عمدی موجبات فرار سرمایه و نیروی کار و مواد خام از اصفهان و شیراز و مشهد را فراهم نمی‌آوردند. دولت مرکزی، برعکس این، می‌کوشید با وارد کردن فشارهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی عمدی بر دیگر مناطق ایران، سرمایه و نیروی کار و مواد خام این مناطق را به سوی اصفهان و شیراز و مشهد و دیگر نقاط مشابه که منحصرأ مناطق فارس نشین بودند، سرازیر نمایند.

رژیم آریامهری زبان و فرهنگ ملی خلق‌های غیرفارس را قدغن کرده بود و این دیگر اصلاً قابل انکار نیست. در حالی که در زمان حکومت پهلوی در مدارس آذربایجان و کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا تدریس به زبان انگلیسی جزء برنامه تدریس اجباری دولتی بود، ولی تدریس به زبان آذربایجانی و کردی و بلوچی و ترکمنی قدغن بود. یعنی دانش‌آموزان این مناطق حتماً و اجباراً می‌بایست انگلیسی بخوانند، ولی حق خواندن زبان مادر و پدر خود را نداشتند.

رژیم آریامهری فرهنگ و آداب و سنن اصیل و تاریخ این خلق‌ها را مورد انکار و اهانت قرار می‌داد. مطبوعات به زبان این خلق‌ها وجود نداشت و جز انتشار برخی جزوات شعر و فلکلور (آن هم فقط در سال‌های اخیر و تحت فشار افکار عمومی) اجازه انتشارات دیگری به

زبان ملی این خلق ها داده نمی شد. در سال های اخیر در مناطق مسکونی این خلق ها برنامه های رادیو - تلویزیونی به زبان محلی دایر شد برای تبلیغ به سود رژیم شاه بود. برای اغوا مردم ساده اندیش و بی سواد مجبور بودند به زبان مادری برای آن ها سخن بگویند. ولی گویندگان خلقی چون ملاآواره و صمدبهرنگی یا طعمه گلوه می شدند و یا به ناجوانمردانه ترین طرزی نابود می گشتند.

ستم و تبعیض به خلق های غیرفارس در زمینه اقتصادی نیز غیرقابل انکار بود. امروز در سرتاسر کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا اثری از رونق اقتصادی و فرهنگی دیده نمی شود و این نتیجه نکتت بار سیاست ملی رژیم پهلوی نسبت به مردمان ساکن این مناطق است. شاید کسانی بگویند که عقب ماندگی این سرزمین ها ربطی به ملیت و ستم ملی ندارد و در سرزمین فارس نشین هم منطق عقب مانده و ویران و ابرقوها و کورآبادها و شورآبادها وجود دارند. ولی باید دانست که در سرزمین فارس نشین در مقابل مناطق عقب مانده و ابرقوها و کورآبادها و شورآبادها، تهران ها و اصفهان ها و شیرازها و مشهدها و چندین مراکز رشد صنعتی و علمی و فرهنگی دیگر وجود دارد. در صورتی که سرتاسر کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا، ابرقو و شورآباد و کورآباد است و به ندرت یک واحه رشد یافته در این مناطق می توان پیدا کرد. اگر کسانی شک در این حرف دارند می توانند بروند و به چشم خود واقعیت را مشاهده کنند.

اگر کسانی اصرار داشته باشند حالت اسف بار مناطق مسکونی خلق های ستم دیده ایران را با چیزی جز ستم ملی توضیح دهند، البته در رای خود آزادند.

ولی باید توضیح دهند که این حالت اسف بار اگر با ملیت و ستم ملی ارتباط ندارد، پس چگونه است که هنگامی از مناطق فارس نشین خارج و به منطقه مثلا کردنشین وارد می شویم یک قرن به عقب برمی گردیم و در هیچ جا ما خلاف این را مشاهده نمی کنیم؟

عده ای از منکران ستم ملی در ایران وضع استثنایی آذربایجان و به ویژه شهر تبریز را دلیل می آورند و می گویند که در آن سرزمین که یک ملت غیرفارس زندگی می کند اقتصاد و علم و فرهنگ هم رشد کرده است، پس بر ساکنان آن ستم ملی نرفته است. پاسخ این است که اولاً - در دوران شاه خلق آذربایجان نیز از حق مداخله در سرنوشت خود محروم بوده است. ثانیاً - در دوران طاغوت زبان و فرهنگ خلق آذربایجان نیز قدغن بوده است و خلق آذربایجان نیز از حق تحصیل به زبان مادری محروم بوده است. ثالثاً - مقدار مطلق رشد اقتصادی - فنی - فرهنگی آذربایجان در دوران حکومت پهلوی، با عقب ماندن نسبی آذربایجان در سطح ایران توأم بوده است. توضیح این که آذربایجان به ویژه شهر تبریز که قبل از استقرار حکومت پهلوی پیشرفته ترین ایالت ایران و شهر درجه اول کشور از لحاظ رشد اقتصادی بوده اند، در دوران حکومت پهلوی بتدریج از ایالت و شهر درجه اول به ایالت و شهر درجه دوم و درجه سوم تنزل نموده اند. این تنزل نسبی آذربایجان و تبریز نتیجه سیاست رژیم پهلوی بوده است و نه چیز دیگر. فشارهای عمدی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی رژیم پهلوی سرمایه و نیروی کار را مجبور به فرار از آذربایجان کرد. هم اکنون وجود بیش از یک میلیون نفر کارگر و کسبه و اصناف و سرمایه دار آذربایجانی در شهر تهران و صدها هزار نفر دیگر که در سرتاسر ایران پراکنده شده اند محصول وجود خاص در آذربایجان بوده است. ممکن است کسانی بگویند: این "سیر طبیعی" جابجایی سرمایه و نیروی کار است. ولی سؤال می شود: این چگونه "سیر طبیعی" و جابجایی "طبیعی" نیروی کار و سرمایه است که فقط از آذربایجان خارج شده و ما جریان معکوس آن را (به ویژه در بخش خصوصی) هرگز و یا تقریباً هرگز مشاهده نمی کنیم؟ یعنی ما در آذربایجان با سرمایه و نیروی کار که از دیگر نقاط ایران آمده

باشد تقریباً هرگز برخورد نمی‌کنیم. ممکن است بگویند: این نتیجه اشباع شدن آذربایجان و لذا لبریز گشتن سرمایه و نیروی کار در آن دیار بوده است. ولی اگر مناطق اردبیل و مراغه و میانه و سراب و خوی و اهر و سلماس و مرند و عجب شیر و بناب و مناطق دیگر آذربایجان را به یاد بیاوریم که گنجایش به کار انداختن میلیاردها سرمایه و هزاران نفر نیروی کار را دارند، ولی با وجود این، سرمایه و نیروی کار مرتباً از آذربایجان به دیگر نقاط ایران فرار کرده است، آنگاه به سیاستی که موجب این فرار گشته پی خواهیم برد. البته، در این امر، یعنی فرار سرمایه و نیروی کار از آذربایجان، بورژوازی بزرگ آذربایجان که بخش نیرومندی از بورژوازی ایران را تشکیل می‌دهد، نقش مهمی داشته است و در پی امکان "امن تر" و سود بیشتر دست به مهاجرت زده است. ولی نمی‌توان انکار کرد که رژیم پهلوی نیز این مهاجرت را تشویق و ترغیب و حتی تحمیل نموده است و نتیجه این شده است که آذربایجان و شهر تبریز طی نیم قرن حکومت پهلوی بتدریج مقام اول خود را از دست داده و به درجات پایین تر سقوط کرده است و بسیاری از نیروهای فعال و خلاق آذربایجان از سرزمین خود در بدر گشته‌اند. ستم ملی در ایران طاغوت زده یک واقعیت بود و انقلاب شکوهمند ایران با وظیفه‌الغای این ستم مواجه گردیده است. حال ممکن است کسی اسم آن وضع را نه "ستم ملی"، بلکه "تبعیض ملی" بگذارد. ما بر سر اسم بحث نخواهیم کرد. اصل، اعتراف به واقعیت موجود است.

طی چهل سال اخیر، تنها حزب توده ایران (و قبل از آن، حزب کمونیست ایران) بود که بر واقعیت تلخ ستم ملی در ایران انگشت می‌گذاشت و راه چاره آن را پیشنهاد می‌کرد. حزب توده ایران از نخستین روزهای موجودیت خود همان طور که شعار مبارزه علیه فاشیسم، استعمار و آزادی ایران از اسارت امپریالیسم به سرکردگی انگلیس و سپس آمریکا و ضرورت برچیدن بساط رژیم دست‌نشانده پهلوی و لزوم الغای فئودالیسم و سپس سرمایه‌داری وابسته و بزرگ زمین‌داری را مطرح نمود، مسئله الغای ستم ملی و تامین حقوق مشروع و مسلم خلق‌های ستم‌دیده ایران را نیز در برنامه خود قرار داده و عملاً از این خلق‌ها و جنبش‌هایی بخش آن‌ها در چارچوب منافع انقلاب ایران و استقلال و تمامیت و وحدت ایران دفاع نموده است.

در دوران سلطه اقتصاد طبیعی که هر مولدی برای مصرف خود تولید می‌کرد در دوران ماقبل سرمایه‌داری که هنوز تقسیم بین‌المللی کار عمق و وسعت چندانی نیافته بود و کشورها و خلق‌ها با هم پیوند چندانی نداشتند و حتی در داخل مرزهای یک دولت مناطق از هم گسیخته بودند، نه ملت، نه ستم ملی و نه مسئله ملی به معنای امروزی می‌توانست وجود داشته باشد. با آغاز دوران سرمایه‌داری و با پیدایش انقلاب علمی و فنی در جهان که با سرعت طوفانی در حال پیشرفت است و با گسترش تقسیم بین‌المللی کار و هم‌پیوندی میان کشورها و خلق‌ها که مرزهای ملی و دولتی را در هم می‌شکند و اقتصادها و فرهنگ‌ها را از حصار محدود ملی به درآورده وارد صحنه عموم بشری جهانی می‌کند و آن‌ها را هر چه بیشتر به لازم و ملزوم یکدیگر مبدل می‌سازد - در چنین دورانی، خود به خود چگونگی مناسبات میان ملت‌ها نیز مطرح می‌شود. حال که به حکم جبر تاریخ، یعنی رشد نیروهای مولد و جامعه، خلق‌ها و کشورها و اقتصادها و فرهنگ‌ها چه در داخل یک کشور و چه در مقیاس جهانی هرچه بیشتر به هم در می‌آمیزند و به لازم و ملزوم یکدیگر مبدل می‌شوند، چه باید کرد که این ارتباط و آمیزش و هم‌پیوندی جبری و اجتناب‌ناپذیر

اولاً - بدون رنج و فاجعه و فساد و ایجاد اسارت و بردگی صورت گیرد،

ثانیا - با خود برای خلق ها و جامعه انسانی سعادت و ترقی و سربلندی و پاکی به ارمغان بیاورد؟

وقتی که مثلا آفریقا و یا مناطق مشابه آن به مثابه بازار فروش و منبع مواد خام و محل صدور سرمایه برای مراکز ترقی کرده جهان هرچه بیشتر اهمیت حیاتی کسب می کنند، خود به خود این سؤال مطرح می شود که: پس تکلیف خلائق ساکن آفریقا و مناطق مشابه آن چیست؟ آیا این مناطق و ساکنان آن باید به مستعمره و برده و اسیر سرمایه های انگلیسی و آمریکایی و فرانسوی و هلندی و بلژیکی . . . تبدیل شوند و خود با فقر و مرض و محرومیت دست به گریبان باشند و یا این که باید میان آن ها و مراکز ترقی کرده جهان که بدان ها نیاز دارند مناسبات دیگری - مناسبات برابری و برادری ایجاد شود؟ و یا وقتی ایران در مرحله رشد مناسبات سرمایه داری گام می نهد و مراکز صنعتی و علمی و فرهنگی جدید بوجود می آید، آیا باید فقط مناطق فارس نشین ایران ترقی کند و کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا همچنان به صورت سرزمین شبانان و ایلات و عشایر دوران نوح باقی بماند و اگر ماده خام و نیروی کار و سرمایه ای دارند سرازیر تهران و اصفهان و . . . بشود و ضمنا برای توجیه این جریان مخرب و ضدانسانی و بیمارگونه انواع "تئوری های" خود درآوردی بافته شود و زبان و فرهنگ و حیثیت ساکنان این مناطق مورد فحاشی و انکار و توهین قرار گیرد و هر وقت مردمان غارت شده و تحقیر گشته این مناطق سر به اعتراض برداشتند، به عنوان "متجاسر" و "قطاع الطریق" و "تجزیه طلب" مورد قتل عام و انواع سیاست های سبعانه قرار گیرند؟ پس تکلیف میلیون ها انسان زحمتکش ساکن این مناطق چیست؟

به این گونه سؤال ها در جهان دو گونه جواب داده شده است که از ریشه با هم متضادند. یک جواب از آن طبقات ستمگر است که می گوید: باید این خلق ها را غارت کرد، سرکوب نمود، به زانو درآورد و اجبارا به "تحلیل برد" جواب دیگر از سوی نیروهای مترقی است که می گویند: باید به همه خلق حق تعیین سرنوشت داد - به طوری که هر خلقی با هویت و حیثیت و موجودیت ملی خود صاحب سرنوشت و فرهنگ و ثروت و ثمره دسترنج خود باشد و فقط بر اساس برابری و داوطلبی با دیگر خلق ها ارتباط برقرار سازد و جز این هر رابطه دیگری مردود است.

جواب اول، جواب استثمارگران و استعمارگران و امپریالیسم است و محصول آن صدها میلیون مردمان اسیر و محروم و گرسنه و بیمار و سرگردان آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین و ده ها کشور برده و ویران و عقب مانده و مفلوک غرق در کشمکش های خونین و جنگ های برادرکشی و طوفانی از خشم و کین و نفرت مصنوعی انگیخته دست استعمار و امپریالیسم در میان خلق ها. چنین جوابی جواب رژیم هائی مانند رژیم شاه و رژیم صدام حسین است و محصول آن مثلا در کردستان ایران اینست که هربار به محض پاشیدن استبداد مرکزی، کردستان یک باره منفجر می شود و محصول آن در کردستان عراق اینست که برای امحای یک خلق بیش از هزار روستای کردستان را بمب و بولدورز ویران کرده اند و حتی چشمه های کردستان را بمباران و ساروج ریز کرده اند که دیگر کسی در این دیار آبادی ایجاد نکند. چنین جواب سبعانه ای و چنین سیاست و مناسباتی نمی تواند راه گشای جامعه بشری به سوی اتحاد واقعی خلق ها و موجد کانون گرم خانواده واحد بشری و پایه گذار زندگی آزاد و سعادت مند و منزه و سربلند انسان ها باشد.

جواب دوم، جواب همه پیروان سوسیالیسم علمی است. باید به همه خلق ها اعم از بزرگ و کوچک و صرف نظر از درجه رشد و نژاد و مسلک و غیره به طور مساوی حق تعیین سرنوشت داده شود. این اصل خواهان آنست که کلیه مناسبات نابرابر، تحمیلی، و اجباری و لذا

نفاق انگیز و خصومت را که از سلطه صدها ساله جوامع استثمارگر به ارث مانده، از میان خلق‌ها برچیده شود و کلیه قید و بندهای تحکم و روزگویی و شیوه‌ها و نظرها و اسالیب مبتنی بر خرافه‌های "برتری نژادی" و غیره گسیخته گردد و آنگاه در میان خلق‌های از بند رسته و آزادی که بدین گونه از نو تولد یافته‌اند، بر مبنای برابری و داوطلبی و برادری و رفاقت، مناسبات به کلی دیگری برقرار گردد. فقط به شرط گسستن مناسبات اسارت بار قرون و اعصار گذشته و تولد مجدد خلق‌ها به صورت خلق‌های آزاد و از بند رسته و استقرار مناسبات برابر و داوطلبانه و برادرانه و رفیقانه در میان آنهاست که خلق‌ها به سوی ایجاد جامعه واقعا متحد، واقعا آزاد و واقعا سعادتمند بشری پیش خواهند رفت و در سایه آن انسان، انسانیت خویش را باز خواهد یافت. به قول معروف، باید "دوباره از ریشه رویید!".

کردستان ایران به مجموع ایران و نسبت هندوستان سابق به دولت استثمارگر انگلیس با هم فرق ماهوی دارند. هندوستان مستعمره انگلیس بود، ولی کردستان ایران خود جزو ایران است و مستعمره ایران نیست. در کردستان ایران و دیگر مناطق زیر ستم ملی، مسئله الغای ستم ملی (و یا تبعیض ملی) مطرح است و نه استعمارزدایی (برخلاف آنچه که برخی از ناسیونالیست‌ها عنوان می‌کنند). مردم هندوستان صاحب انگلستان نبودند و انگلیس‌ها نیز در هندوستان مهمان ناخوانده بودند. ولی ایران کشوری است کثیرالمله و سرتاسر خاک ایران وطن مشترک هزاران ساله همه خلق‌هایی است که در این پهنا زندگی می‌کنند. فرهنگ بزرگ ایران را نمایندگان همه خلق‌های ایران آفریده‌اند و مال مشترک همه آن‌هاست. هر ایرانی در هر گوشه ایران صاحب خانه است و مردمان این سرزمین با هم علاقه روحی و خانوادگی دارند و به هیچ وجه بیگانگی در کار نیست. باید دانست که اگر حل مسئله ملی در ایران بر روال درست قرار گیرد، خلق‌های برادر ایران به هم نزدیک‌تر و نزدیک‌تر خواهند شد، زیرا که برای این نزدیکی، بسیاری از ریشه‌های تاریخی و روحی و فرهنگی وجود دارد. ولی هیچ یک از مطالب مذکور در فوق بدان معنی نیست که پس باید وجود خلق‌های گوناگون مورد انکار قرار گیرد، فرهنگ ایران در فرهنگ فارسی خلاصه شود و حقوق سیاسی و اقتصادی و فرهنگی این خلق‌ها که برای رشد و نزدیکی آتی آن‌ها چون آب و هوا ضرورت دارد غصب گردد. اگر می‌خواهیم جایی را اداره کنیم باید به دست ساکنان آنجا اداره شود، اگر می‌خواهیم مکانی را آباد کنیم باید به دست ساکنان آنجا اداره شود، اگر می‌خواهیم به مردم سواد یاد بدهیم باید به زبان خودشان بخوانند، اگر می‌خواهیم با مردم حرف بزنیم باید به زبان خودشان حرف بزنیم و قس علیهذا. هر طریقه‌ای جز این غلط و رنج آور و مخاطره انگیز و افتراق آفرین است. در حالی که راه اتحاد و نزدیکی و آمیزش انسانی و برادرانه خلق‌ها وجود دارد نباید به چماق متوسل شد و خلق‌ها را به زور سرکوب و باز هم سرکوب به سوی "وحدت ملی!" برد که چنین "وحدتی!" جز انبانی از مواد انفجاری چیز دیگری نخواهد بود.

برای حل درست مسئله ملی باید آن را به درستی طرح کرد و برای طرح درست آن باید خود مسئله را آن چنان که هست به شیوه علمی درک نمود.

یک چنین وحدت و تمرکز ضدملی و ضددمکراتیک نمی‌تواند جوابگوی نیازهای رشد سالم جامعه باشد و لذا نخستین گام‌ها برای پیاده کردن آن با شدیدترین مقاومت‌ها روبرو می‌گردد. مخالفت حزب توده ایران و همه نیروهای انقلابی کشور با جریان‌هایی که مسایل فرعی و از جمله مسئله ملی را به مسئله عمده تبدیل می‌کنند و عملا انقلاب را به گمراهی و ضعف می‌کشانند، بر سر همین واقعیت‌های زندگی است که تاکنون صدها بار در ایران و سرتاسر جهان از بوته آزمایش گذشته است. با کسانی که عمدا بر سر مسایل فرعی پافشاری می‌کنند کاری

نداریم - اینان معصومان ناآگاهی نیستند که با وعظ و نصیحت بیدار شوند. ولی آنان که به علل گوناگون و از جمله از شدت آلام ناشی از فجایع و ستم های دوران نکبت بار پهلوی و حتی ندانم کاری ها و اعمال غلط برخی مسئولان پس از انقلاب، تاکنون تعقل و تعمق در مسئله ملی را نداشته اند، باید عمیق تر فکر کنند و بدانند که بازگشت ناپذیر ساختن این انقلاب و پیشرفت و تعمیق مداوم آن در راستای خط ضدامپریالیستی و مردمی امام خمینی، در واقع حرکت در سمت درست انقلابی است که بالاخره با هشیاری و پیگیری و مبارزه مردم، به علاج دردهای جامعه و از جمله به رفع ستم ملی از خلق های مظلوم ایران خواهد رسید.

لذا نباید مبارزه اصلی را که مبارزه علیه امپریالیسم به سرکردگی آمریکا و ایادی داخلی آن در راه استقلال و آزادی و ترقی ایران اسن فراموش کرد و به خاطر مسایل فرعی به جان هم افتاد و نیروهایی را که باید در سنگر دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران در کنار هم قرار بگیرند، رو در روی هم قرار داد. این عمل ممکن است برای برخی محافل، ظاهری "انقلابی" داشته باشد، ولی عملاً دارای ماهیت ضدانقلابی است. همبستگی با انقلاب و جمهوری اسلامی ایران علیه امپریالیسم و ضوانقلاب داخلی یگانه راه درست انقلابی است که با مصالح همه مردم ایران و از جمله ملت های ستم دیده ایران مطابقت دارد.

حزب توده ایران با بیان فرمول کلی اعطای "خودمختاری (و یا خودگردانی) اداری و فرهنگی" به خلق های زیر ستم ایران اکتفا ننموده و نظر وسیع و مشخص خود را نیز در این باره رسماً توضیح داده است. "طرح پیشنهادی حزب توده ایران در مورد واگذاری خودمختاری (خودگردانی)" ("مردم"، شماره 123، مورخ 1 دی ماه 1358) گرچه به طور مشخص درباره کردستان است، ولی بیانگر نظر حزب توده ایران درباره خودمختاری (خودگردانی) به طور کلی نیز هست. در آن طرح پس از مقدمه ای از جمله آمده است:

"... حزب توده ایران معتقد است که باید به خلق کرد (و دیگر اقلیت های ملی در ایران) بر مبنای اصول زیرین خودمختاری (خودگردانی) واگذار شود:

- 1 - کردستان ایران منطقه ای را در ایران شامل می شود که اکثریت اهالی آن کردند.
- 2 - این منطقه در تقسیمات کشور - که باید در آن تجدید نظر شود - استان یا استان هایی خواهد بود.
- 3 - در این استان (یا استان ها) نظام شورایی معمول در کشور پیاده خواهد شد.
- 4 - اگر کردستان در تقسیمات کشوری یک استان باشد، شورای استان و اگر چند استان باشد، شورایی مرکب از نمایندگان منتخب شوراهای استان ها - به نام شوراهای کردستان ایران - ارگان خودمختاری (خود گردانی) خواهد بود.
- 5 - این ارگان یک رییس انتخابی از جانب شورا خواهد داشت که مقام وی در سطح وزیر خواهد بود و حق خواهد داشت با رای مشورتی درباره مسائل مربوط به کردستان در جلسات هیئت دولت جمهوری اسلامی شرکت کند.
- 6 - شورای کردستان ایران - ارگان خودمختاری (خودگردانی) امور محلی کردستان را در زمینه های اداری و سازندگی و فرهنگی اداره خواهد کرد."

سپس حقوق و وظایف ارگان خودمختاری (خودگردانی) به شرح زیر آورده می شود:

- 1) به غیر از مسائل مربوط به دفاع (ارتش) و مرزبانی، سیاست خارجی، بازرگانی خارجی و امور گمرکی، برنامه ریزی عمومی اقتصادی برای سراسر کشور، تنظیم بودجه عمومی کشور، سیستم اداره عمومی پولی و بانکی کشور، اخذ اعتبار وام از داخل کشور، تعیین میزان مالیات های مستقیم و غیر مستقیم، خطوط ارتباطات و مواصلات عمومی کشور (سیستم تلفن و تلگراف و پست عمومی، خطوط آهن، هواپیمایی و کشتیرانی کشوری) صنایع سنگین، از جمله صنایع نفت و گاز و پتروشیمی، بهره برداری از معادن، که در اختیار دولت مرکزی خواهد بود، ارگان خودمختاری (خودگردانی) تمام دیگر امور محلی را در زمینه های سازندگی، برنامه ریزی برای سازندگی، خرج بودجه هایی که به کردستان تعلق می گیرد، رشد کشاورزی و اقتصاد روستایی، آموزش و پرورش و امور فرهنگی، راه سازی، شهرسازی و تامین مسکن برای اهالی شهر و روستا، مطبوعات و انتشارات و رسانه های گروهی محلی را اداره خواهد کرد.
- 2) مسئولان ادارات کشوری را ارگان خودمختاری (خودگردانی) انتخاب خواهد کرد و به تصویب وزارتخانه های مربوطه در مرکز خواهد رساند. این مسئولان پس از تصویب مرکز به کار گمارده خواهند شد و در برابر وزارتخانه های مرکزی مربوطه مسئول خواهند بود.
- 3) انتظامات کردستان بر عهده ارگان خودمختاری (خودگردانی) است. نیروهای انتظامی (ژاندارمری و شهربانی) و نیز سپاه پاسداران محلی در اختیار ارگان خودمختاری (خودگردانی) خواهد بود. مسئولان این نیروها را ارگان خودمختاری (خودگردانی) انتخاب خواهد کرد و به تصویب مرکز خواهد رساند. این مسئولان پس از تصویب مرکز به کار گمارده خواهند شد و در برابر ارگان خودمختاری (خودگردانی) و نیز در برابر مرکز (وزارت کشور) و فرمانده کل سپاه پاسداران مسئول خواهند بود.
- 4) افراد نیروهای انتظامی حتی المقذور و افراد سپاه پاسداران حتما از اهالی محل خواهند بود.
- 5) ارگان خودمختاری (خودگردانی) اداره امور محلی را با رعایت سنن و آداب و رسوم و مذهب محلی انجام می دهد. از جمله در مسائل مربوط به احوالات شخصیه و حقوق مدنی و دیگر مسائل نظیر آن ها می تواند قوانینی، در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تدوین و تصویب کند و بموقع اجرا بگذارد.
- 6) مذهب تسنن در کردستان ایران رسمیت دارد و دیگر ادیان و مذاهب و پیروان آن ها مورد احترام و دارای حقوق برابر با اکراد سنی خواهند بود.
- 7) ارگان خودمختاری (خودگردانی) حق دارد علاوه بر دریافت و طرح بودجه ای که به عنوان سهم کردستان از بودجه کل کشور دریافت می دارد، عوارض در محل وضع کند، تا با سرعت بیشتری بتوان عقب ماندگی کردستان را رفع کرد. دولت مرکزی در تقسیم بودجه عمومی در نظر خواهد گرفت که علاوه بر مبلغی که برحسب جمعیت هر استان به شورای استان اختصاص می یابد، سهم بیشتری برای اقلیت های ملی، به نسبتی که بیشتر عقب نگاه داشته شده اند، تخصیص دهد. کردستان یکی از این مناطق عقب نگاه داشته شده است.
- 8) ارگان خودمختاری (خودگردانی) در برنامه ریزی عمومی که دولت مرکزی برای رشد صنایع و کشاورزی و آبادانی و بهداشت و آموزش و پرورش کشور انجام می دهد، شرکت می کند و نیازمندی های کردستان را برای گنجاندن آنها در برنامه ریزی عمومی مطرح می نماید. طرح های این نیازمندی ها، از طرف دولت مرکزی از دیدگاه تسریع رشد مناطق عقب افتاده کشور، برای هم سطح کردن رشد عمومی در سراسر ایران، بررسی و پذیرفته خواهد شد.

9) در کردستان ایران فعالیت احزاب و سازمان های سیاسی، از جمله حزب دمکرات کردستان ایران، و نیز سازمان ها و انجمن های صنفی، اجتماعی و فرهنگی، بر مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، آزاد خواهد بود.

10) در کردستان ایران تدریس در دبستان به زبان مادری (کردی برای کردها و دیگر زبان های مادری برای اقلیت های ساکن منطقه، از جمله آذربایجانی، ارمنی، آسوری، کلیمی) خواهد بود. در این دوره زبان فارسی هم ساعاتی در هفته تدریس خواهد شد. از راهنمایی تا پایان دبیرستان تدریس دروس به زبان فارسی خواهد بود، ولی تدریس زبان کردی، همراه با تدریس ادبیات کردی ادامه خواهد یافت.

ارگان خودمختاری (خودگردانی) سازمانده شبکه مدارس و تدریس در مدارس بشرح بالا خواهد بود.

11) مکاتبات رسمی، از جمله مکاتبات اداری، در کردستان ایران به زبان کردی است، ولی مکاتبه با مرکز به زبان فارسی خواهد بود. زبان فارسی زبان مشترک تمام خلق های ایران است.

12) در کردستان یک دانشگاه با دانشکده های علوم و فنون مختلف تاسیس خواهد شد، که در آن به زبان فارسی تدریس خواهد شد، ولی دارای یک دانشکده فرهنگ و ادبیات کردی نیز خواهد بود.

در دانشگاه تهران نیز دانشکده زبان و فرهنگ و ادبیات کردی تاسیس خواهد گردید.
13) در کردستان مراکز رادیو و تلویزیون محلی احیا و گسترش داده خواهد شد و برای آموزش و پرورش اجتماعی و ارتقاء سطح آگاهی سیاسی و فرهنگی اهالی مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت. همچنین مطبوعات و نشریات به زبان کردی گسترش خواهد یافت.
در این سند درباره وظایف ارگان خودمختاری (خودگردانی) گفته می شود، این ارگان موظف است:

- 1 - از استقلال و تمامیت ارضی و حاکمیت ایران با قاطعیت دفاع کند.
 - 2 - در راه تحکیم وحدت و دوستی خلق کرد با دیگر خلق های ایران، در راه تحکیم و دوستی همه خلق های ایران با یکدیگر، از تمام وسائل، از جمله احزاب و جمعیت ها و انجمن ها و سازمان های سیاسی و اجتماعی، صنفی، فرهنگی و غیره و نیز از رسانه های گروهی - رادیو و تلویزیون، مطبوعات و نشریات بهره گیری کند.
 - 3 - قانون اساسی کشور و دیگر قوانینی را که برای سراسر کشور تدوین و تصویب می گردند، رعایت کند. مواد و مفاد آن ها را، ضمن انطباق آن ها با ویژگی ها و نیازمندی های محلی، به مورد اجرا بگذارد.
 - 4 - در مورد تمام جوانب مختلف امور اداری، اقتصادی، انتظامی، فرهنگی و غیره، طی گزارش هایی که مقررات آن باید وضع گردد، دولت مرکزی جمهوری اسلامی ایران را در جریان گذارد . . .
- طرح پیشنهادی فوق البته می تواند مورد بررسی، تنقیح و تکمیل قرار گیرد.

اکثر دست اندرکاران همیشه از طرح مسئله خودمختاری خلق ها پرهیز کرده اند و هرگز در خود شهامت و توان آن را نیافته اند که چند و چون مسئله را مورد بررسی قرار دهند و ببینند واقعا خودمختاری ملت ها آن طور که آن ها تصور می کنند "وحشتناک" و "خانمان برانداز" است.

طرح پیشنهادی حزب توده ایران در مورد خودمختاری (خودگردانی) که برخی اصول مهم آن در بالا عیناً نقل شد، بر درستی این مدعا گواهی می‌دهد. کجای این طرح (اگر اجرا شود) برای اسلام و ایران خطر ایجاد می‌کند؟ این طرح همه مسایل عمده دفاعی و مرزبانی و سیاست خارجی و تجارت خارجی و امور گمرکی و برنامه ریزی عمومی و تنظیم بودجه و سیستم پولی و بانکی و اعتبار و وام و خطوط ارتباطات و مواصلات و صنایع سنگین و کلیدی و معادن را در اختیار دولت مرکزی می‌گذارد. طرح مذکور می‌گوید: کردستان خودمختار (خودگردان) باید با رعایت سنن و آداب و مذهب محلی اداره شود. می‌گوید: مذهب تسنن در کردستان رسمیت دارد. می‌گوید: تدریس فقط در دبستان به زبان مادری خواهد بود و در بقیه ادوار تحصیلی به فارسی ادامه خواهد یافت. کجای این اصول (اگر اجرا شود) به ضرر اسلام و یا وحدت ایرانست؟

آنچه در این طرح به عنوان حقوق خودمختاری (خودگردانی) اداری و فرهنگی خواسته شده مطلقاً مربوط به امور صرفاً محلی است که با حیثیت و شخصیت و معنویات و نیازهای رشد سالم و همه جانبه خلق ساکن محل ارتباط ارگانیک دارد و کم‌ترین تضادی با وحدت و حاکمیت و تمامیت ایران ندارد. مثلاً، به چه دلیل اگر کُرد استانداری از خودش باشد و یا مثل همه نقاط دیگر ایران ژاندارم و پاسبان و پاسداری اهل محل باشد و یا دردهای محلی خودش را خود معین و مداوا کند، ایران متلاشی خواهد شد؟ چرا کُرد باید حتماً انگلیسی و غیره بخواند ولی حق ندارد تا کلاس پنجم به زبان خودش تحصیل کند که اگر بخواند "وحدت ایران" را برباد خواهد برد؟! این چگونه "وحدتی" است که به صورت زندان ارواح و ابدان معرفی می‌شود؟

منبع:

<http://rahetudeh.com/rahetude/yadbood/html/juni/setamemelli-glavij.html>

